آذربایجان

ازکهن ترین ایام تا امروز

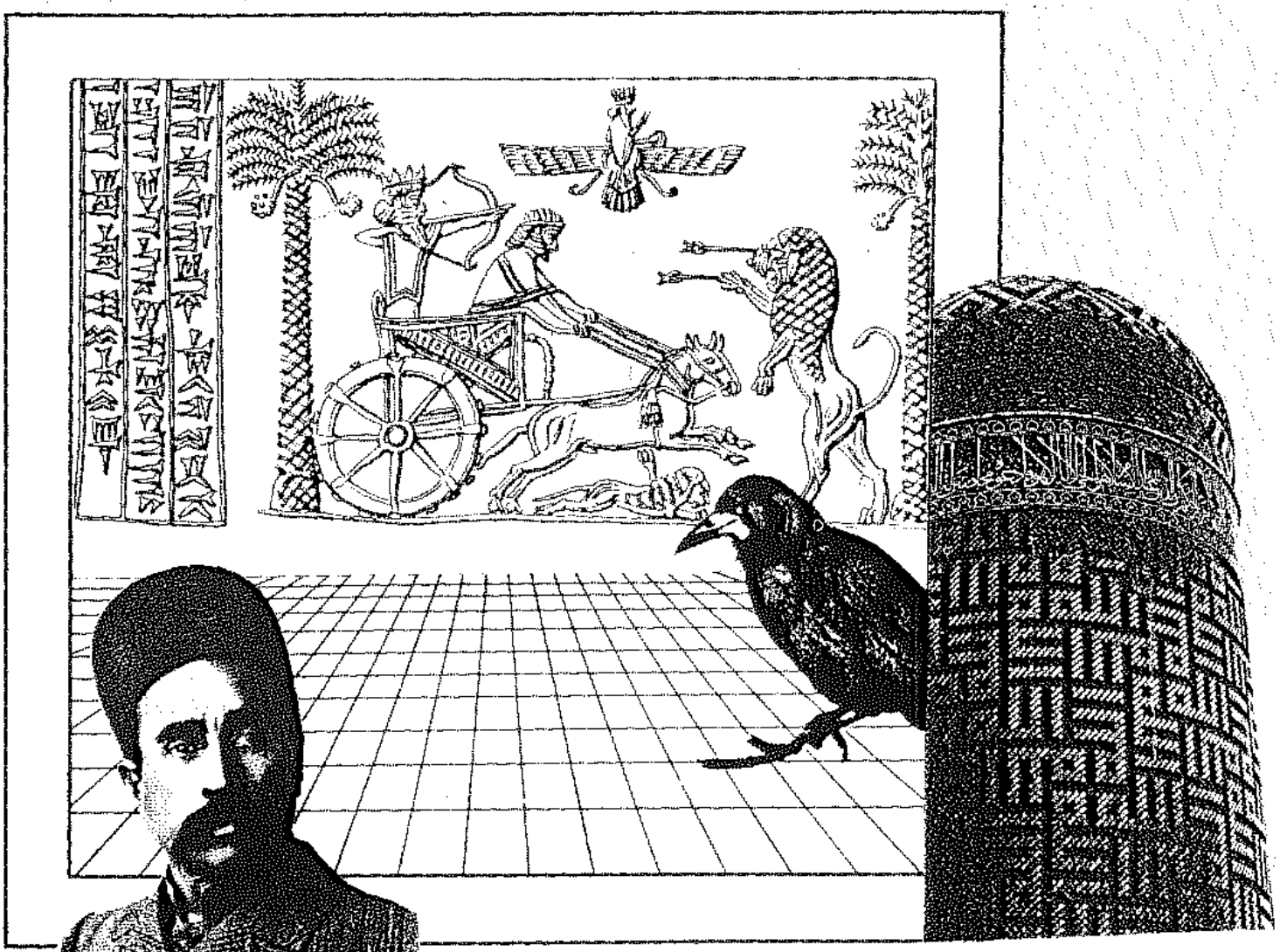

دکترعنایت الله رضا

آذربایجان و اران

تألیف : دکتر عنایت الله رضا

انتشارات مردا مروز

انتشارات مردامروز

* آذربایجان واران
* تاءلیف : دکترعنایت الله رضا
* چاپ دوم : خرداد ۱۳۶۷
* تیراژ : ۱۰۰۰۰ نسخه

دربارهٔ
مؤلف کتاب

عنایت‌الله رضا سال ۱۲۹۹ شمسی دررشت تولد یافت و تحصیل خود را درآن شهر آغاز کرد ودر تهران ادامه داد وبه سال ۱۳۲۲ دورهٔ دانشکده را بپایان رسانید. وی به‌سبب فعالیتهای سیاسی‌مدتی را درزندان وتبعید بسر برد وسرانجام به‌سال ۱۳۲۵ ناگزیر ازجلای وطن شد وبه‌اتحاد شوروی سفر کرد. در اتحاد شوروی نخست دررشتهٔ علوم اجتماعی از دانشکدهٔ حزب کمونیست فارغ‌التحصیل‌شد وسپس به‌گذراندن دورهٔ دکتری فلسفه‌پرداخت وبه سال ۱۳۳۵ دورهٔ آن را بپایان رسانید. وی در باکو ومسکوءمدتی به‌کار ترجمه اشتغال داشت. شهریور سال ۱۳۳۶ به‌جمهوری خلق‌چین سفر کرد وتا مهرسال ۱۳۳۸ درآن کشور اقامت داشت وبه‌کار تحقیق وترجمه‌پرداخت. سال ۱۳۳۸ به‌مسکو بازگشت وتاسال ۱۳۴۶ درآن شهر به‌کار تحقیق وترجمه اشتغال داشت. ازسال ۱۳۴۶ تا اواخرسال ۱۳۴۷ در پاریس‌اقامت گزید و در آنجا نیز همچنان به‌کار تحقیق و ترجمه پرداخت. پس از آن به‌میهن بازگشت.

عنایت‌الله رضا سالها است که به‌کارتألیف وترجمه اشتغال دارد. وی در زمینهٔ ایرانشناسی وعلوم اجتماعی دارای‌تألیفاتی است که ازآن جمله‌اند: موسی خورنی تاریخ نگار عهد ساسانی، در پیرامون آذربایگان، آذربایجان و اران، ایران وترکان درروزگارساسانیان، کمونیسم‌ودموکراسی، مارکسیسم وماجرای بیگانگی انسان.

عنایت‌الله رضا در زمینهٔ ایرانشناسی وعلوم اجتماعی به‌ترجمهٔ آثار متعددی پرداخته است که ازآن جمله‌اند: اورارتو، تمدن ایران ساسانی، واژه‌شناسی نامهای ایرانی، طبقهٔ جدید، به زمامداران شوروی، اسرار مرگ استالین. مؤلف مدتی از عمرخود را در دانشگاهها ودانشکده‌های کشور به‌تدریس فلسفه، علوم اجتماعی وتاریخ فرهنگ وتمدن‌ایران‌اشتغال داشته است.

ناشر

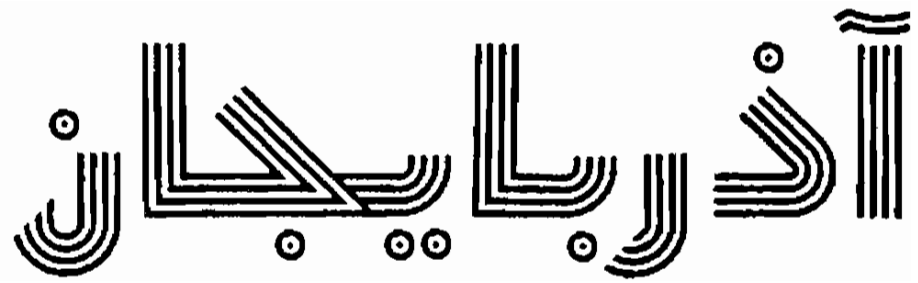
آذربایجان

فهرست

۱ ـ پیشگفتار

۲ ـ بخش نخست : نام آذربایجان وآلبانیای قفقازدرروزگار کهن .

۳ ـ بخش دوم : دگرگونیهایی که درنام آلبانیای قفقازپدید آمده است .

۴ ـ بخش سوم : محدودهٔ جغرافیایی آلبانیای قفقاز (اران) و آذربایگان .

۵ ـ بخش چهارم: نظرپان تورکیستها درپیرامون ترکان.

۱ـ آیا سرزمین آسیای میانه ازروزگاران بسیارکهن سرزمین ترکان بود؟

۲ـ آیا توران یا توراسیان ترک بودند؟

۳ـ آیا اقوام باستانی آسیای مقدم ترک بودند؟

۶ ـ بخش پنجم : تیره وزبان مردم آلبانیای قفقاز.

۷ ـ بخش ششم : تیره وزبان مردم آذربایجان .

۱ـ تیرهٔ مردم آذربایجان.

۲ـ زبان مردم آذربایجان.

۸ ـ بخش هفتم : کوچ ترکان ونفوذزبان ترکی به‌آذربایجان .

۹ ـ بخش هشتم : چگونه‌نام آذربایجان برایران نهاده‌شد.

۱۰ ـ فهرست اعلام.

پیشگفتار

ماه‌ژوئن سال ۱۹۱۸ سران‌حزب مساوات ، دولتی درقفقازپدید آوردند و نام بخشی ازسرزمین مذکور راکه برآن فرمان می‌راندند « جمهوری آذربایجان » نامیدند .

حزب مساوات که عنوان اصلی‌آن « حزب دموکراتیك اسلامی مساوات » بود، به‌سال ۱۹۱۱ میلادی درشهرباکو تأسیس یافت.هدف این حزب ایجادکشور اسلامی بزرگ وواحد تحت رهبری ترکان آسیای صغیر بود . حزب‌مذکورکه‌ازسیاست« پان‌تورکیستها » پیروی می‌کرد وطرفدار «وحدت» همهٔ‌ترکی‌زبانان‌جهان در«ملتی‌واحد» بود، در ماه ژوئن سال ۱۹۱۷ بـه « حزب فدرالیستهای تـرك » پیوست و با حزب مذکورکنگره‌ای‌متحد ترتیب‌داد. درنوامبر سال ۱۹۱۷نخستین کنگرهٔ حزب مساواتیان‌قفقاز برگزارشد وازاین‌پس«حزب‌دموکراتیك فدرالیستهای مساواتی ترك » نام گرفت . حزب مذکور ، در ماه ژوئن ۱۹۱۸استقلال‌بخشی‌ازقفقازرا ، زیرعنوان«جمهوری‌مستقل‌آذربایجان» اعلام‌کرد . حال‌آن‌که نام این‌سرزمین هیچگاه آذربایجان نبود .

حدود دو سال بعـد ، در تاریخ بیست و هشتم ماه آوریل سال ۱۹۲۰ دولت مساوات ساقط ومنقرض شدوبلشویکها قفقازرا به‌تصرف آوردند و دوباره سرزمین مذکور ضمیمهٔ خاك روسیه‌گردید . در این روزگار دولت روسیهٔ شوروی برسرزمین قفقاز فرمانروایی یافت .

دولت جدید روسیهٔ شوروی که هنوز در آن زمان نام « اتحاد جماهیر ـ شوروی سوسیالیستی » بر کشور خود ننهاده بود ، نام آذربایجان را همچنان بربخشی ازقفقاز باقی نگاه داشت . پس‌ازچندی « جمهوری ـ آذربایجان » به نام « جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان » نامیده شد.

در آن روزها ، گذاردن نام « آذربایجان» بر بخشی از قفقاز ، گفتگوهای بسیار پدید آورد ودر ایران ، بویژه آذربایجان، اعتراض عدهٔ کثیری از میهن پرستان ، از جمله گروه دموکراتهای آذربایجان چون شادروانان شیخ‌محمدخیابانی، اسماعیل‌امیرخیزی،احمد کسروی‌ـ تبریزی وبسیاری دیگررا سبب گردید وکاراین اعتراض تابدانجا کشید که گروهی به‌پیروی از شادروانان اسماعیل امیرخیزی و شیخ محمد ـ خیابانی در صدد تغییر نام آذربایجان برآمدند (در موقع خود بدین نکته اشاره خواهد شد) .

اکنون شصت واندی سال ازآن روزگار می گذرد . از مردان سیاسی وآگاه آن‌زمان ، شاید کسی‌زنده نباشد . سالها گذشت وماجرا بدست فراموشی سپرده شد . اکنون ، کمتر کسی می‌داند که سرزمین ترکی‌زبانان قفقاز در گذشته نامی‌جز آذربایجان داشته و هرگز به‌این نام ، نامیده نمی‌شده است .

با گذاردن نام « آذربایجان » بربخشی ازقفقاز ، اندیشه‌ای تازه نیز عنوان شد مبنی براین که گویا « آذربایجان سرزمینی است دونیم گشته که بخشی درشمال‌وبخشی درجنوب رودارس نهاده‌شده‌است ». نخست درقفقاز وپس‌آنگاه‌درایران ، تنی‌چند ازشاعران ونویسندگان،

از این «جدایی» ناله‌ها سردادند و از روزگار، گله‌ها کردند. چندی نگذشت که واژه‌هایی چون «آذربایجان شمالی» (مقصود سرزمین ترکی‌زبانان قفقازاست) و «آذربایجان جنوبی» (آذربایجان‌تاریخی وراستین) عنوان شد. برخی از مورّخان ونویسندگان شوروی، در کتابها ونوشته‌های خویش، این عنوانهای مجعول‌ونادرست راچندان بکار گرفتند که نسل جوان ما از راه درست منحرف شده و از حقیقت ماجرا دور وبی‌خبر مانده است.

اینك برای جلب توجه خوانندگان، نمونه‌ای چند ازعناوین و اصطلاحات مذکور راکه درنوشته‌های مؤلفان شوروی به‌چاپ رسیده وازسوی مترجمان‌ایرانی به‌پارسی‌برگردانده شده‌است،ارائه می‌کنیم:

«شاخه‌های سلالهٔاشکانی‌درایبری(گرجستان خاوری) وآلبانی[1] (آذربایجان شمالی که‌اکنون حکومت‌آن شوروی‌است) ـ نیز مستقر گشتند»[2].

«منازعهٔ دو دولت بر سر ارمنستان وایبری(گرجستان) وآلبانی (بخشی ازآذربایجان) بود»[3].

«بهرام هنگام مراجعت از متصرفات خاوری خویش ازآلبانی‌ـ (آذربایجان شمالی) عبور کرد»[4].

۱ـ درپیرامون نام «آلبانی» یا«آلبانیای قفقاز» درصفحات‌بعد سخن‌خواهیم داشت.

۲ـ ن. و. پیگولفسکایا، آ. یو. یاکوبوسکی، ای. پ. پطروشفسکی، ل. و. سترویوا، آ. م. بلنیتسکی: «تاریخ‌ایران ازدوران باستان تاسدهٔهیجدهم»، ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران،انتشارات مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات‌اجتماعی، ۱۳۴۶، جلد اول، ص ۵۹.

۳ـ همانجا، ص ۷۷.

۴ـ همانجا، ص ۱۰۱.

« . . . در آلبانی (آذربایجان شمالی) واقعاً ماساگتیان وجود داشتند . . . »[۵].

« امر الحاق ارمنستان خاوری و آذربایجان شمالی به‌روسیه نقش مترقیانه‌ای داشت »[۶].

چنان که خوانندگان توجه دارند ، نخست بخشی از قفقاز «آذربایجان» نامیده شد و متعاقب آن دو اصطلاح «آذربایجان شمالی» و «آذربایجان جنوبی » پدیدار گشت .

البته این پایان ماجرا نبود . چندی بعد مؤلفان شوروی اعلام داشتند که آذربایجان هیچ گاه بخشی از ایران نبوده و « بطور موقت ودر نتیجهٔ اردوکشیهای استیلاگرانه ایرانیان توسط آنها اشغال شده است »[۷].

حال آن که درسراسر طول تاریخ ودرهیچ یك از آثار مورّخان قدیم وجدید حتی یك اشاره به‌چنین «اردوکشی استیلاگرانه» نشده‌است.

ایرانیان « استیلاگر » معرفی شدند ، تا از این رهگذر ، ارتش روسیهٔ تزاری «یاری دهنده» و «رهایی‌بخش» معرفی گردد[۸]. حال آن که لنین بارها تزاریسم روسیه را « ستمگر نسبت به ملتهای غیر » و کشور

۵ــ دیاکونوف، آ. م.، تاریخ ماد، ترجمهٔ کریم کشاورز، تهران بنگاه ترجمه ونشر کتاب ، ۱۳۴۵، ص ۳۰۴.

۶ــ عبدالله یف ، فتح‌الله ، گوشه‌ای از تاریخ ایران (گوشه‌ای از مناسبات روسیه وایران وسیاست انگلستان درقرن نوزدهم)، ترجمهٔ غلامحسین متین ، تهران ، ص ۱۹۲ .

۷ــ همانجا ، ص ۱۲۰.

۸ــ همانجا ، ص ۱۹۱.

روسیهٔ تزاری را «زندان ملتها» نامید[۹].

نگارنده چون اشتیاقی به‌ورود درمسایل سیاسی ندارد، تاآنجا که میسرباشد ازاین مقوله درمی‌گذرد و به‌بررسی مسایل جغرافیایی و تاریخی آذربایجان و سرزمینی که در شمال رود ارس نهاده شده و جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان نام‌گرفته است می‌پردازد. باشدکه این مختصر بتواند زمینه‌ای برای روشن شدن برخی ابهامهای موجود فراهم‌آورد.

۹ــ لنین، و. ای.، آثار منتخبه در دوجلد، جلد اول، قسمت دوم، ادارهٔ نشریات به زبانهای خارجی، ترجمهٔ فارسی، مسکو، ۱۹۵۲، ص۳۸۵، ۳۸۹، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹.

بخش نخست

نام آذربایجان و آلبانیای قفقاز در روزگاران کهن

سرزمینی که شصت‌واندی سال قبل « جمهوری آذربایجان» و پس‌آنگاه « جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان » نام گرفت ، درروزگارباستان«آلبانیا» نام‌داشت. مورّخان وجغرافی‌نگاران‌باستان، پیرامون این‌نکته مطالبی نگاشته وسرزمین آلبانیا را جزاز آذربایجان- «آتروپاتن» دانسته‌اند .

برای روشن شدن مطلب نخست به‌بینیم نام آذربایجان از کجا آمده است ؟

درآغاز نوشتهٔدانشمند گرانمایه شادروان احمد کسروی‌تبریزی را درپیرامون نام‌آذربایجان ازنظرخوانندگان می گذرانیم . وی ضمن بحث پیرامون نام آذربایجان ، چنین آورده‌است :

« این‌نام‌ازدوهزار سال پیش یکی‌ازمشهورترین نامهای جغرافی ایران‌ودرهردوره‌بایك‌رشته‌حوادث‌مهم‌تاریخی‌توأم‌بوده‌است...

« آذربایجان » و«آذربایگان» و «آذرباد گان» هرسه شکل، در کتابهای فارسی معروف است . فردوسی « آذرآباد گان » نظم نموده است :

«به یك ماه در آذرآباد گان
ببودند شاهان و آزاد گان».

تازیکان «آذربیجان»می‌خواندند. در کتابهای ارمنی«آذرباپاقان» و«آذرباداقان» هردورا نگاشته‌اند. در کتابهای کهنهٔپهلوی«اتور-پاتکان» است...

دربارهٔ پیدایش نام آذربایگان ، نوشتهٔ استرابو جغرافی‌نگار معروف یونانی از همه بهتر و راستتر است . به‌نوشتهٔ او چون دور پادشاهی هخامنشیان به‌پایان آمده الکسندر ماکدونی[1] بر ایران دست یافت . سرداری به‌نام«آتورپات» درآذربایگان برخاسته ، آن سرزمین را که بخشی ازخاك مادان و به‌نام« مادکوچك » معروف‌بود، ازافتادن‌به‌دست یونانیان نگاه داشت وآن سرزمین به‌نام او «اتورپاتکان» خوانده شد[2].

ابن‌فقیه ، نام‌آذربایجان راپدید آمده ازنام آذرباد پسربیوراسب دانسته‌است[3].

---

۱ ـ این شخص همان اسکندر مقدونی‌است. در نوشتهٔهای باستان ، اورا بجای‌الکساندر، به‌غلط السکندر می‌نامیدند واو را السکندر گجستك(ملعون) می‌خواندند. گمان می‌رود تلفظ غلط نام‌اسکندر، متعلق‌به روزگاران کهن‌باشد.

۲ ـ « کاروند کسروی » ، به‌کوشش یحیی ذکاء ، تهران ، ۱۳۵۶ ، ص ـ ۳۱۳ـ۳۱۴ .

۳ـ ابن فقیه ، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمهٔ مختصر-«البلدان»، بخش‌مربوط به‌ایران، ترجمهٔ ح. مسعود ، انتشارات‌بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۹، ص۱۲۶.

شادروان کسروی ضمن بررسی نام «اتورپات» واژهٔ «اتور» را همان آذر یا آتش وواژهٔ «پات» را که بعدها به‌صورت «پاد» و «باد» درآمد به‌معنای نگهبان دانسته است[۴]. تاپایان عصر ساسانیان، این نام درایران رایج بوده است. چنان که یکی از موبدان مشهور «آذرباد ـ ماراسپندان» یا «آذرباد مهراسپندان» نام داشته‌است. این شخص وزیر شاپوردوم شاهنشاه ساسانی ویکی از مفسران اوستابود. نام این موبد به‌صورت «آتربات مانسارسپندان» نیز آمده است[۵]. دیگری، حکیم و دانشمندی، به‌نام «آذربادزرادستان» بود که به روزگار وهرام پنجم ـ (بهرام گور) شاهنشاه ساسانی می‌زیست[۶].

واژهٔ «کان» که بعدها به‌صورت «گان» تلفظ شد ودرزبان ارمنی صدایی میان «ك» و «گ» دارد، پسوندی است که به‌آخر نامهای شهرها و روستاهای ایران بسیار آمده است. چون اردکان، هیرکان ـ (گرگان)، بیلکان (بیلقان)، دیلمکان (دیلمقان)، بازرگان، ارزنکان ـ (ارزنجان ـ ارسنجان)، زنگان (زنجان)، شاهگان (شاهجان)، شادکان وغیره[۷].

بدین روال، سرزمینی که نام «آتورپات» بخود گرفت،

---

۴ ـ «کاروند کسروی»، به‌کوشش یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۶، ص ـ ۳۱۵-۳۱۶

۵ـ دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، آ ـ ابوسعد، تهران، ۱۳۲۵، ص۳۶.

۶ـ همانجا، ص ۵۴.

۷ـ برای آگاهی بیشتر، رجوع شود به «کاروند کسروی» (مجموعهٔ ۷۸ رساله وگفتار از احمد کسروی) به‌کوشش یحیی ذکاء، تهران، ۱۳۵۶، ص ۳۱۶.

« آتورپاتکان » وبعدها «آذرباد گان» و «آذربایگان» نامیده شد. تازیان چون قادر به‌تلفظ حرف «گ» نیستند ، «گ» را به «ج» بدل کردند و سرزمین مذکور را «اذربیجان » نامیدند . ازاین‌رو نام « آذربایگان » به‌صورت « آذربایجان » تلفظ شد که اکنون نیز مصطلح است .

ممکن است این پرسش پدید آید که چرا « آذرباد گان » به ـ «آذربایگان» بدل‌شده وجای حرف «د» را حرف «ی» گرفته‌است ؟

شادروان احمد کسروی طی بحث پیرامون این‌نکته ، موضوع را روشن گردانیده و چنین نوشته است :

« در آذربایجان گاهی نیز «د» ، « ی » می گردیده ، چنان که ما آن را در خود نام آذربایجان که نخست «آتورپاد گان» بوده و همچنین در کلمهٔ « مایان » که بی گمان «مادان» بوده می‌بینیم »[۸].

چنان کـه پیشتـر اشاره شـد ، سرزمیـن آذربایجـان کـه بخشی از سرزمین « مادبزرگ » بود ، « مادکوچك»یا « مادُخرد » نامیده‌می‌شد. پس‌ازآن‌که نام « آتورپات » بدان افزوده گشت ، با این همه نام کهن آن «ماد» یکباره برداشته نشد ودرنوشته‌های‌مورّخان وجغرافی‌نگاران باستان به‌صورت « مادآتروپاتن » که شکل یونانی نام « ماداتورپاتکان» است، خوانده شد. این‌نام ، گاه به شکل « ماداتروپاتن »و گاه به‌صورت « اتروپاتن » آمده است .

آکادمیسین واسیلی ولادیمیرویچ بارتولد خاور شناس بزرگ ـ

---

۸ ـ برای آگاهی بیشتر رجوع شود به « کاروند کسروی » (مجموعهٔ ۷۸ رساله وگفتار از احمدکسروی) به‌کوشش یحیی ذکاء ، تهران، ۱۳۵۶، ص۳۵۶ .

روس در پیرامون نام آذربایجان چنین می‌نویسد :

« پیش از حمله اسکندر مقدونی ، **آذربایجان ایران بخشی جدایی‌ناپذیر از سرزمین مادبود و سیستم اداری جداگانه‌ای نداشت** . هنگام پیکار گوگمل[۹]، آتروپات، ساتراپ[۱۰] سراسر ماد بود ... پس‌ازاسکندر بخشی از سرزمین‌ماد همچنان دراختیار آتروپات باقی‌ماند که ماد ُخرد نامیده می‌شد. بعدها نام آتروپات بدان افزوده شد . یونانیان این سرزمین را آتروپاتن و ارمنیان آترپاتکان‌می‌نامیدند. نام آذربایجان از همین‌جا است»[۱۱].

آریان مورخ سدهٔ دوم میلادی به‌هنگام بحث پیرامون لشگرکشی اسکندر مقدونی به‌ایران ، از آلبانیای قفقاز و آذربایجان‌جداگانه نام برد و آذربایجان را « ماد آتروپاتن » نامید[۱۲].

۹ـ گوگمل نام محلی است که در کنار رود بومادوس ونزدیکی اربیل و موصل که‌جنگ سوم‌اسکندرمقدونی با داریوش سوم درآنجا روی داد .

۱۰ـ ساتراپ شکل یونانی شدهٔ عنوان پارسی خشترپ است که به‌صورت خشترپاون‌آمده است . خشتر = شهر و خشترپاون = شهربان است. در نوشته‌های تازی خشترپ به‌صورت « شهرب » نیز آمده است . خشترپ یا ساتراپ ، والی و فرمانروای یکی از بخشهای بزرگ قلمرو شاهنشاهی هخامنشیان بود . داریوش بزرگ ، سرزمینهای ایرانی و غیرایرانی تابع شاهنشاهی هخامنشی را به‌بیست بخش تقسیم کرد وهرکدام رابه‌یك خشترپاون = ساتراپ سپرد .

11 _ Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Mos·va, Izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 775-776.

12_ Arriani, Anabasis, recognovit C. Abicht, Lips., 1886

یوسف فلاویوس مورخ دیگر سدهٔ دوم میلادی ، هنگام بحث از «مادآتروپاتن»آن را سرزمینی پرجمعیت دانسته است[۱۳].

سرزمینی که در شمال رود ارس نهاده شده است و اکنون «جمهوری‌شوروی سوسیالیستی آذربایجان»نامیده می‌شود ،در گذشته نام‌دیگری جز آذربایجان داشت . این سرزمین را درروزگار باستان «آلبانیا» می‌نامیدند . مورّخان وجغرافی‌نگاران باستان در این باره مطالب بسیار نوشته‌اند و سرزمین «آلبانیا» را جز ازآذربایجان ـ «آتروپاتن» دانسته‌اند .

پولیبیوس که بـه‌سال ۲۰۵ پیش از میلاد تولد یافت ، در بارهٔ آلبانیای قفقاز و سرزمینهای همجوار آن آگهی‌هایی داده است . او تاریخی شامل چهل کتاب به‌رشتهٔ تحریر آورد که از مجموع آنها پنج کتاب نخست برجا مانده است . از دیگر کتابها ، تنها بخشهای جداگانه‌ای‌باقی‌است . اوهنگام بحث درپیرامون‌شرق‌قفقاز می‌نویسد: «میان سرزمین آتروپاتن وآلبانیا ، اقوامی چون کادوسان[۱۴] ودیگران سکنی دارند»[۱۵].

ازنوشتهٔ پولیبیوس ، دو نکته را به‌روشنی می‌توان دریافت . نخست آن‌که سرزمین آلبانیا جز از آذربایگان بود . دودیگر آن‌که

---

13. Josephi Flavii, De bel., VII, 7, 4.

۱۴ ـ کادوسان قومی هستند که اکنون «طالش» نامیده می‌شوند. برای آگاهی بیشتر دربارهٔ این‌قوم رجوع شود به«کاروند کسروی»به کوشش یحیی ذکاء ، تهران۱۳۵۶، ص ۲۸۳–۲۸۸.

15_ Polibii, Historiae, rec. Fr. Hulstsch Vol. I.IV, Berol. Weidam., 1888-1892.

آلبانیا در برخی نواحی ، همسایهٔ بلافصل آذربایجان نبود و اقوامی میانهٔ این دو سرزمین سکنی داشتند . جالب آن که کادوسان (طالشان) هم‌اکنون نیز درفاصلهٔ میان آذربایجان وسرزمینی که نام « جمهوری - شوروی سوسیالیستی آذربایجان » برخود نهاده است سکنی دارند . اینان مردم‌طالش گیلان‌وساکنان سرزمین طالش‌واقع‌درخاك شوروی، ازجمله آستارا و لنکران هستند که زبان و فرهنگشان از ترکی زبانان « آذربایجان شوروی » جدا است.

دیودور سیسیلی ، تاریخ‌نگار سدهٔ نخست پیش از میلاد که از نوشته‌های کزنفون بهره‌فراوان‌بر گرفت ، خود به‌بسیاری‌ازسرزمینهای اروپا وآسیا سفر کرد وتاریخی شامل چهل‌بخش ، از روزگاران کهن تا جنگهای سزار به‌رشته تحریرآورد که ازآن مجموعه بخشهای اول تاپنجم‌ونیزیازدهم‌ودوازدهم برجامانده‌اند. دیودور،باتکیه‌به‌نوشته‌های کتزیاس از استانهای آلبانیا نام برده واستان‌خزر « کاسپین » ودروازهٔ خزر «دربند.قفقاز »را ازنواحی آلبانیا شمرده است[۱۶].

میان نوشته‌های مورّخان وجغرافی‌نگاران پیش‌از میلاد، نوشتهٔ استرابو(استرابون)دربارهٔ قفقاز ومردم‌آن ،ازدیگرنوشته‌هامشروح‌تر- است . استرابون به‌سال ۶۳ پیش‌از میلاد درآسیای صغیر تولدیافت . کتاب «جغرافیای» او که‌شامل هفده‌بخش است ، بتقریب تمام‌وکمال، برجا مانده‌است .استرابون دربخش‌یازدهم کتاب‌بااستفاده‌ازنوشته‌های تئوفانس میلتی مطالب ارزنده‌ای در پیرامون « آلبانیای قفقاز » باقی

16 - Diodori, Bibliotheca historica.. , rec. Frid Vogel, Vol. I-III, Lips., Teubn, 1888-1893.

گذارده است . درنوشتهٔ استرابون چنین آمده‌است :

« آلبانیا سرزمینی‌است که ازجنوب رشته کوههای قفقازتا رود کر وازدریای‌خزرتارودآلازان‌امتداددارد وازجنوب‌به‌سرزمین مادآتروپاتن محدود است»[۱۷].

از این نوشته یك نکته مسلم می گردد وآن این است که آلبانیای‌قفقاز نام «آتروپاتن» یاآذربایگان نداشته وباآن نیز یکی نبوده است . نام‌آلبانیا ومرز این سرزمین نیز در نوشتهٔ استرابون مشخص است . درضمن‌استرابون،«آتروپاتن»رابخشی‌ازسرزمین‌مادداستهوآذربایگان را «مادآتروپاتن» نامیده است . مهمتر آن که وی در نوشتهٔ خود مردم آذربایجان را ایرانی وزبانشان را پارسی دانسته است[۱۸].

دیونیس جغرافی‌نگار سدهٔدوم میلادی‌به‌هنگام بحث درپیرامون دریای‌خزرواقوام ساکن کرانه‌های آن می‌نویسد که«در کرانه‌های‌دریای‌خزر، سکاها ، هونها، خزران،آلبانها ودیگر اقوام سکنی‌دارند »[۱۹].

آریان،به‌هنگام بحث درپیرامون لشگر کشی اسکندر مقدونی ، نام سرزمینهای آلبانیا وآذربایگان را جدا ذکر کرده و آذربایگان را «مادآتروپاتن» نامیده‌است[۲۰].

پلینیوس جغرافی‌نگار ومورخ‌بزرگ سدهٔ نخست میلادی ، در

17_ Strabonis, Geographica, rec. Commentario crit. instr. G. Kramer, Vol. I.III, Berol. 1884_1892.

۱۸ ـ همانجا .

19_ Geographi Graeci Minores. E codicibus recognovit Carolus Mullerus, II, Paris, 1882.

20_ Arriani, anabasis, recognovit C. Abicht, Lips 1886.

کتاب « تاریخ طبیعت » که شامـل سی و هفت بخش است ، دربارهٔ آلبانیای قفقاز چنین می‌نویسد:

«آلبانهادردشت‌اطراف رود ٔکرسکنی‌دارندورودآلازان‌آنهارا از ایبریان (گرجیان) جدا می‌کند »[۲۱].

این مطلب با نوشتهٔ استـرابون بسیـار نزدیك است . از نوشته‌هـای ارائه‌شده چنین برمیآید که آلبانیای قفقاز سرزمینی جدا از آذربایگان بوده‌است . دربخشهای بعدی کتاب ، برای روشن شدن مطلب، حدود هریك ازایـن دو سرزمین را بـرمبنای اسناد و مدارك متعدد ، معلوم می‌داریم .

21_ C. Plinii Secundi, Naturalis historia, D. Detlefsen recens uit, vol. I-II, Berol., 1866-1882.

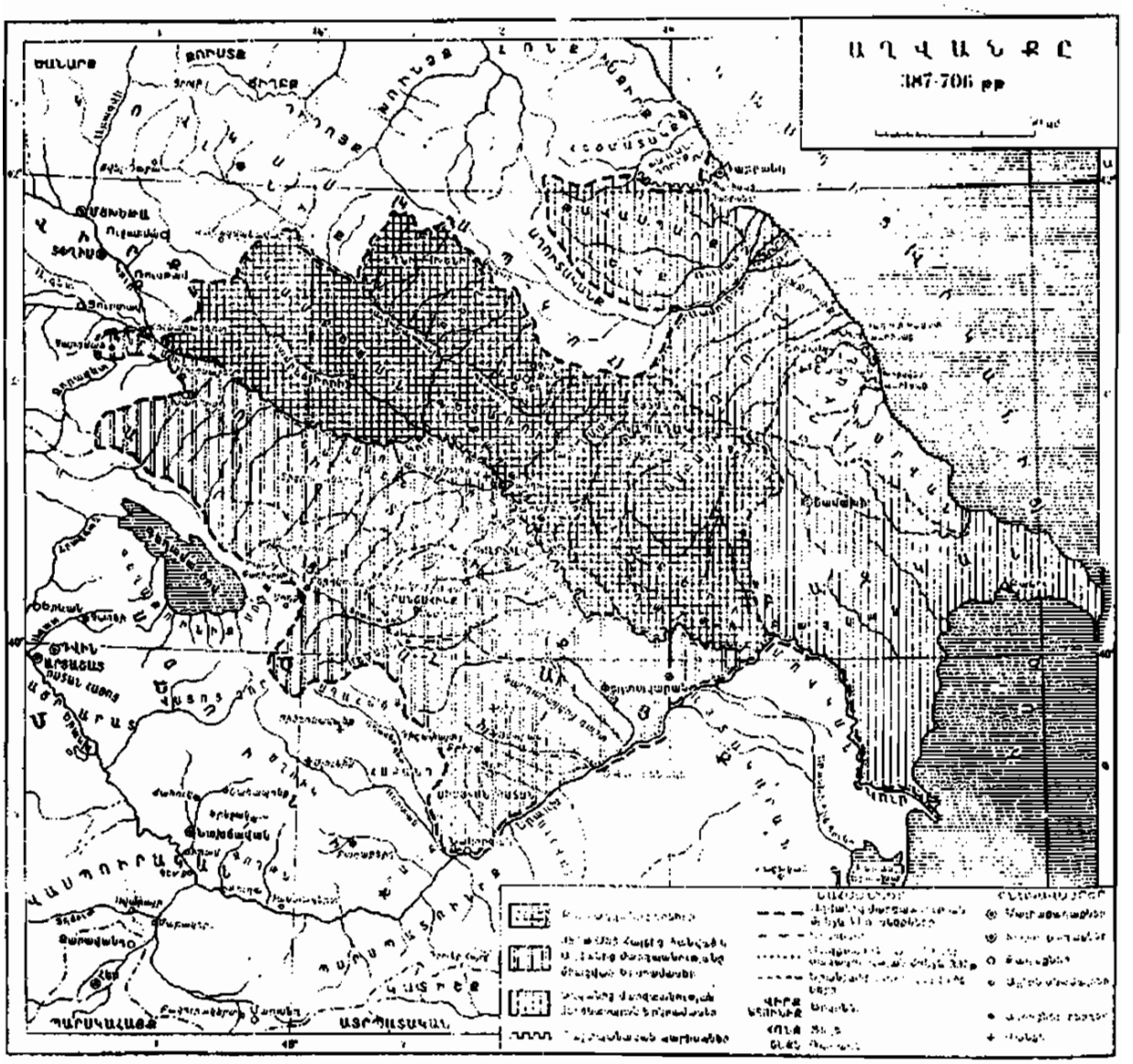

نقشهٔ آغوان (آلبانیا) درفاصلهٔ سالهای ۳۸۷ تا ۷۰۶ میلادی
نقل از فرهنگ دائرةالمعارف بزرگ ارمنی، چاپ ۱۹۶۷ ایروان
جلد اول ، ص ۲۶۴

بخش دوم

دگرگونیهایی که در نام آلبانیای قفقاز پدید آمده است

نام «آلبانیای قفقاز» درنوشته‌های جغرافی نگاران به شکلهای گونه‌گون آمده ، حدس و گمانهایی پدید آورده ، موجب دشواریهایی شده است . چنان کـه پیشتر اشاره‌شد ، مورّخان و جغرافی نگـاران یونانی و بیزانسی این سرزمین را «آلبانیا» نامیده‌اند . نام «آلبانیا» در نوشته‌های مورّخان و جغرافـی‌نگاران ارمنی به‌صورتهای «آغوان» ـ آغوانك ـ و «آلوان»ـآلوانك ـ آمده است. درنوشته‌های مورّخان و جغرافی‌نگاران اسلامی این‌نام به‌صورتهای « الران » و «ارّان» آمده است . دربرخی نوشته‌ها،نامهای «الران» و «آلان» باهم آمده‌اند ودر برخی از محققان چنین پنداری پدید آورده‌اند کـه گویا این هردونام یکی‌است. حال آن‌که دریکی بودن این دونام جای تردید بسیار است ونگارنده بدین‌نکته اشارتی خواهد داشت .

درمورد این‌که نام «الران» و «ارّان» ازسوی تازیان برسرزمین

«آلبانیای قفقاز» نهاده شده‌است ، نظر شادروان کسروی و استادبارتولد- دانشمند خاورشناس روسی ، بسیار به‌یکدیگر نزدیك‌اند .

شادروان کسروی می‌نویسد که « اران » را رومیان « آلبانیا » و ارمنیان « آغوان » یا « الوان » خوانده‌اند[1]. کسروی براین عقیده‌است که«تازیان نام پارسی آنرا دگرگونه ساختند واین سرزمین را«الران» و « اران » نامیدند و این نام در زبان پارسی « آران » ودر زبان تازی- «ارّان» خوانده می‌شود[2].

استاد بار تولد نیز مشابه همین عقیده را ابراز داشته و چنین نوشته است :

« ارّان » که اغلب ازسوی تازیان به‌صورت «الران» آمده‌است، نامی‌است که تازیان به‌سرزمین آلبانیای باستان داده‌اند. این‌نام در زبان ارمنی به‌صورت (آلوانك) آمده است»[3].

به گمان نگارندهٔ سطور ، ممکن است « آران » و « آلبانیا » دو تلفظ‌جدا ، ازنامی واحدباشد . نام «آران» جزاز قفقاز دردیگر نواحی ایران نیز بکاررفته‌است. هم‌اکنون‌ناحیه‌ای‌درکاشان به‌همین‌نام‌ـ‌آران‌ـ خوانده می‌شود . شاید «آران» شکل تلفظ پارسی نام «آلبانیا» باشد. آنچه این گمان را تااندازه‌ای قوت بخشیده است ، وجود سنگنبشته-

---

۱ـ «کاروند کسروی»، (مجموعه۷۸رساله و گفتار ازاحمد کسروی)، به کوشش یحیی ذکاء ، تهران، ۱۳۵۶، ص۳۶۸.

۲ـ «مقالات کسروی»، چاپ نخست ، گردآورنده یحیی ذکاء، تهران،۱۳۲۷، ص۱۱۷.

3_ Bartold V. V., Sochineniia, Tom III, izdatelstvo Nauka, Moskva, 1965, str: 334

هایی است که‌درقفقاز بدست‌آمده است. درمتون یونانی شنگنبشته‌های مذکور، نام سرزمین مورد نظر ما،به صورت «آلبانیا» ودرمتون پارتی به‌شکل «اردان» آمده است .

درروستای «بیوك‌دکن» واقع دربخش نوخای قفقاز، نوشته‌ای به‌خط و زبان یونانی باستان بدست آمده‌است که گمان می‌رود متعلق به سدهٔ دوم میلادی باشد. دراین نوشته از « آلبانیا » یاد شده است[۴].

در کتیبهٔ شاپور اول شاهنشاه ساسانی (۲۴۱ ـ ۲۷۰ میلادی) نیز پس از نامهای آتورپاتکان ، ارمنستان و بلاشکان ، نام آلبانیا نیز آمده است[۵].

إقرار علی‌یف،یکی‌از پژوهندگان شوروی ، درنوشتهٔ خودزیر عنوان «پیرامون‌مآخذ ومنابع مربوط به‌تاریخ آلبانیای قفقاز درروزگار باستان» ضمن اشاره به‌نام آلبانیای قفقاز چنین نوشته‌است :

«شرق قفقاز درمآخذ پارتی به‌صورت «اردان» ودرمنابع یونانی به شکل « آلبانیا » آمده است، گمان می‌رود، نام اردان که در سدهٔ سوم پیش‌ازمیلاد به‌سرزمین آلبانیای قفقاز داده شد، متعلق به‌همسایگان جنوبی آلبانیا باشد . این نام تاریخی بسیار کهن ، با نام ارّان که جغرافی‌نگاران تازی به‌سرزمین آلبانیا داده‌اند، بسیارنزدیك است»[۶].

---

4 _ Latyshev, V. V , «Zametki o Kavkazskikh nadpisiakh» , «izv. imper. arkheol Komis. », SPb., 1904, vyp. lo, str. 103-105

5 _ Sprengling. Third Centry Iran (Sapor and Karlir), Chicago, 1953, p. 73.

6— «Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii», redaktor Igrar Aliev, izdatelstvo AN Azerb. SSR, Baku, 1962, str. 18-19.

استادبارتولد براین عقیده است که بعدها نویسندگان یونانی ، نام آلبانیا را به‌صورت «آریانیه» Arianiey و نام مردم این‌سرزمین را که درروزگاران کهن Albanoi «آلبانوی» خوانده می‌شد ، به‌صورت «آریانوی» Arianoi آورده‌اند[۷].

شادروان کسروی، واژهٔ «آران» را درزبانهای مردم آذربایجان وارمنستان ونیزدرزبان مردم آران به‌معنای گرمسیر وزمستانگاه دانسته و معتقد است اکنون نیز این‌واژه ازمیان نرفته است و ترکی زبانان آذربایجان و آران نواحی گرمسیری را « آرانلوق » می‌نامند[۸].

ولی کسروی پدیدآمدن نام «آران» ازمعنای گرمسیری‌را بعید می‌شمارد وبراین عقیده است که «آران» ازواژهٔ «آر» پدیدآمده که نام دیگر نژاد بزرگ «ایر» یا همان تیرهٔ آریایی‌است[۹].

بنابه نوشتهٔ استادمارکوارت ، نام آلبانیاکه درنوشته‌های یونان باستان و ارمنستان باستان آمده است ، با نام ارّان که در نوشته تازی ذکرشده ونام «رانی »که درنوشته‌های گرجی‌آمده یکی است[۱۰].

نام آران در نوشته‌های موسی‌خورنی نیز آمده است ، وی می‌نویسد :

7_ Bartold V. V , Sochineniia, Tom III, Izdatelstvo Nauka, Moskva, 1965, str. 334

۸ــ «کاروند کسروی» مجموعهٔ ۷۸ رساله و گفتاراز احمد کسروی، به کوشش یحیی ذکاء ، تهران ۱۳۵۶، ص ۳۶۸ــ۳۶۹.

۹ــ کسروی، احمد ، شهریاران گمنام، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۵، ص ۲۶۴.

10_ «Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii», redaktor Igrar-Aliev, izdatelstvo AN Azerb SSR, Baku, 1962, str. 22.

« در روزگار پادشاهی واهارشاك (پادشاه پارتی‌نژاد ارمنستان) تیرداد یکم وبرادرش ولوگز برآلبانیا فرمانروایی داشتند»[11].

در برخی نوشته‌های مورّخان و جغرافی‌نگاران نامهای الران و «آلان» باهم‌آمده و تشویشی را درپیرامون یکی‌بودن این دونام سبب شده‌است. شاید منشاء این تشویش مشابهت نام «آلبان» با «آلان» بوده که دربرخی نوشته‌ها آمده است . گروهی از پژوهندگان معاصر نیز «آران» و «آلان» را یکی پنداشته‌اند . نگارنده خود نیز زمانی گرفتار این پندار وابهام‌بود. ازاین‌روجادارداند کی به‌این‌نکته اشاره وتاسرحد امکان رفع ابهام‌شود .

شادروان کسروی، مردم اران را ازاقوام ایرانی دانست ومعتقد بود که بومیان نخستین آران «آل» یا «آر» نام داشته‌اند که نام دیگری از نژاد «ایر» است[12].

استاد بارتولد آران و آلان را از یکدیگر جدا دانسته است . وی‌آلانها رااز نژاد ایرانی وآرانها را به‌پیروی ازنظریه آکادمیسین‌مارّ دانشمند زبانشناس بزرگ روسیه ، از اقوام یافثی شمرده است . در ضمن استاد بارتولد ، مردم آذربایگان را ازدیدگاه قومی و نژادی ، از مردم آلبانیا ، تمام وکمال جدا دانسته و رودارس را نه‌تنها مرزی طبیعی، بلکه مرز قومی ونژادی شمرده‌است.وی‌ضمن بحث‌درپیرامون آذربایجان چنین نوشته‌است:

11ـ «Voprory istorii Kavkazskoi Albanii», redaktor Igrar. Aliev, izdatelstvo AN Azerb. SSR, Baku, 1962, str 22.

۱۲ـ کسروی، احمد، شهریاران گمنام، چاپ دوم، تهران، ۱۳۳۵، ص۲۶۴.

« رود ارس که اکنون آذربایجان ایران را ازقفقاز جدا می‌کند ، درروزگاران کهن مرزقومی‌ونژادی قاطعی میان سرزمین ایرانی ماد وسرزمین آلبانیابه‌شمار می‌رفت. بنابه‌نوشتهٔ ن. یا. مار" مردم آلبانیا از اقوام یافثی بوده‌اند »[۱۳].

از نوشتهٔ استادبـارتولد چنین برمی‌آید کـه مردم آذربایگان از قوم ایرانی ماد و مردم آلبانیای‌قفقاز، ازاقوام یافثی بوده‌اند . ولی درمورد آلانها ، نظر استاد به‌گونهٔ دیگری است . استاد بارتولد معتقداست که «آلانها یکی ازاقوام ایرانی مشهوراند»[۱۴].

در دایرةالمعارف‌بزرگ شوروی نیزچنین آمده است که«آلانها از اقوام ایرانی زبان هستنـد»[۱۵]. برخی نیز آلانها را ازاقوام سَرمت دانسته‌اند که از اقوام ایرانی‌بودنـد . اقوام سرمت شامل گـروههایی بودندکـه درسرزمین وسیعی ازدشتهـای اروپـا و آسیا سکنی‌داشتند . سرزمین سرمتها در شـرق از دریاچهٔ آرال آغاز می‌شد و در غرب به اراضی کنونی‌رومانی‌ومجارستان منتهی‌می گشت. سرمتهاباواردآوردن ضربات سهمگین و درهم شکننده برسکائیان ، تا تنگهٔ بسفر ، قفقاز و اراضـی آسیای مقدم پیش تـاختند و باامپراتـوری روم‌و دولت پارت به‌نبرد پرداختند ودربرخی اراضی جدید سکنی گزیدند . نقش سرمتها

---

13 . Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, Chast I, izatelstvo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 775.

۱۴ ـ همانجا ، ص ۸۶۶ .

15 . « Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia », Tom 1, tretie izdanie, Moskva izdatelstvo « Sovetskaia entsiklopediia », 1970, str. 381.

درتاریخ اقوام ساکن دشتهای اروپا و آسیا ، شمال دریای سیاه‌وبطور-کلی کشورهای اروپای شرقی حائزاهمیتی بسزا است . در اراضی یاد-شده ،آخرینِ سده‌های‌پیش‌ازمیلادتاسدهٔ‌چهارم میلادی‌راعصر سرمتیان نامیده‌اند[۱۶].

سرمتیان درسدهٔ نخست پیش‌از میلاد ، سکائیان را از کرانه‌های شمالی دریای‌سیاه دورراندند. رفته‌رفته، این سرزمین«سرمتیا»ـسرمتیه-نام گرفت و درنقشه‌های جنگی فرماندهان رومی نیزاز سرزمین‌سرمتیه یاد شده است[۱۷].

اقوام سرمت شامـل گروه روکسولان‌ها (Roksolan) ، آلانها ، سیراکها (Sirak) ، آئورسها (Aors) و دیگـران بودند . روکسولانها و آلانها عمده‌ترین قبایل سرمت به‌شمار می‌رفتند و دررأس این قبایل قرار داشتند[۱۸].

آلانها ضمن لشگرکشیهای خویش تااسپانیا و شمال آفریقا نیز پیش تاختند[۱۹].

درنوشته‌های مورّخان و جغرافی‌نگاران اسلامی، نام آلان گاه به‌صورت الرّان و ارّان آمده است و چنین بنظر می‌رسد که خالی از

16— Khazanov A. M., Ocherki voennogo dela Sarmatov, Moskva izdatelsto «Nauka», 1971, str. 3.

17— «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia», Tom 22, tretie izdanie, Moskva, izdatelstvo « Sovetskaia entsiklopediia», 1975, str. 599.

۱۸ـ همانجا .

۱۹ ـ همانجا.

تشویش نباشد . ولی برخی نیز چون ابو دلف و یاقوت حموی ، نام مذکور را همچنان به‌صورت «اللان» نوشته‌اند .

آلان جز از آران است . سرزمین آلان در شمال قفقاز واقع شده‌است و به درهٔ داریال منتهی می گردد . بخشی ازنواحی شمالی دربند معروف قفقاز درسدهٔ سیزدهم میلادی به‌آلانها تعلق‌داشت .

نام آلان درنوشته‌های رومی به‌صورت «آلانی»ـ Alani ـ آمده است . مردم آلان خود و سرزمین خویش‌را «ایرون» می‌نامند که با نام ایران مشابهت‌بسیاردارد . نام دیگرمردم این سرزمین «آس»است . گرجیان، آلانهارا «اوس» ـ Os ـ وروسها «یاس» ـ yas ـ نامیده‌اند. اکنون در زبان روسی مردم و سرزمین‌آلان را « اوست » ـ Oset ـ می‌نامند . استاد بارتولد نام «اوست»را پدیدآمده ازنام«آس»می‌داند. وی معتقد است که جهانگردان اروپایی درسده‌های میانه «آسها» را «اوست»می‌نامیدند. وی‌دراین‌باره چنین نوشته‌است :

« گمان می‌رود نام « As » که مردم باستانی این سرزمین کهن ، بدان نامیده می‌شدند ، منشاء نام‌کنونی« اوست » باشد»[۲۰].

استادبارتولد درجای دیگر چنین‌اظهارعقیده کرده است :

«ازروزگارسفرنخستین‌جهانگردان‌چینی‌درسدهٔ‌دوم‌پیش‌ازمیلاد، چینیان بانام سرزمین «یان ـ تسای» (lan–tsay) آشنابودند.این سرزمین بعدها به‌نام « آلانیا » معروف شد که همان سرزمین آئورسها «Aors» ویا آلانها است»[۲۱].

20– Bortold V. V., Sochineniia, Tom II, chast I, Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 866.

۲۱ـ همانجا ، ص ۵۵۰.

به‌سال ۳۷۲ میلادی ، هونها سپاهیان آلان را مغلوب کردند . بنابر آگاهیهای موجود ، آلان درسده‌های هشتم‌ونهم میلادی، بخشی ازقلمرو خاقانات خزربود . درسدهٔ نوزدهم میلادی ، آلانها درروابط خارجی خزران بادولت‌روم شرقی نقشی‌فعال داشتند .

از مذهب و آئین کهن مردم این سرزمین آگاهی کافی دردست نیست . گمان‌می‌رود درسدهٔ دهم میلادی ، آیین مسیح درآلان رایج بوده‌است . ازنوشته‌های سدهٔ سیزدهم میلادی‌نیز چنین برمی‌آید که برخی از مردم آلان پیروآیین مسیح بودند . ولی‌از نوشته‌های سدهٔ چهاردهم میلادی معلوم می‌شود که اسلام درآلان رواج داشته‌است . ابن بَطوطه که سدهٔ‌هشتم‌هجری (چهاردهم میلادی)می‌زیست ازآسهای ساکن شهر«سرا» درکناررود «اتل» (ولگا)نام می‌برد وآنان رامسلمان می‌داند[۲۲].

درسالهای۱۲۳۸-۱۲۳۹میلادی ضربات سهمگینی ازسوی‌اقوام مغول‌و تاتار برآلانها واردآمد و مردم این سرزمین که در رشد تمدن و فرهنگ شمال قفقاز نقشی بسزا داشتند ، متحمل ویرانیهای بسیار شدند. مردم‌کنونی سرزمین اوستیِ شمالی یا «اوست‌شمالی» واقع‌در قفقاز از بازماندگان آلانها (سرمتها) هستند. زبان‌مردم این‌سرزمین‌نیز ازشاخه‌های زبانهای ایرانی است .

نگارنده ، اشاره به‌نام « آلان » را که گاه با نام « آران » اشتباه شده است ، برای رفع ابهام ضرور دانسته است . نام‌کنونی سرزمین

۲۲ـ رحلة بن بطوطه ، سفرنامهٔ ابن بطوطه ، ترجمهٔ دکتر محمد علی موحد، جلد اول، تهران، بنگاه ترجمه ونشر کتاب ، ۱۳۴۸، ص۴۰۲-۴۰۳.

آلانها ،جمهوری شوروی خودمختار اوست شمالی است که در دامنهٔ شمالی سلسله کوههای بزرگ قفقاز قرار گرفته است وشهرعمدهٔ آن « اورجونیکیدزه » است که در گذشته « ولادی قفقاز » نام داشت[۲۳]. ولی ارّان‌نامی‌است که تازیان به‌آلبانیای قفقاز داده‌اند و آلبانیا همواره از آلان جدا بوده است . اقوام این دو سرزمین نیز از یکدیگر جدا بودند وزبانهای‌جدا گانه داشتند[۲۴]. چنان‌که اشاره شد، زبان مردم‌اران از شاخهٔ زبانهای معروف به‌یافثی وزبان مردم آلان از شاخهٔ زبانهای ایرانی بوده است.

23_ «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia», Tom 23, tretie izdanie, Moskva, izdatelstvo «Sovetskaia entsiklopediia». 1976, str. 150_151.

۲۴ــ همانجا ، جلد ۲ ، مسکو ، ۱۹۷۰ ، ص ۲۵۵.

بخش سوم

محدودهٔ جغرافیایی آلبانی قفقاز (اران) و آذربایگان

بسیاری از مورّخان و جغرافی نگاران، سرزمین آلبانیا را از شمال و شمال غرب به‌آلان و سرزمین سرمتها، از غرب به‌ایبری- (گرجستان) وارمنستان، ازشرق به‌دریای خزر و از جنوب به‌رودهای کُر[1] و ارس محدود دانسته‌اند. ما می‌کوشیم تاآنجا که میسر باشد، مآخذی را دراین زمینه ارائه کنیم.

پلینیوس جغرافی نگار و مورّخ نخستین سدهٔ میلادی چنین نوشته است:

۱ــ شادروان کسروی نام دو رود کر یکی در فارس ودیگری در قفقاز را به‌صورت «کور» آورده ومعتقد است که این دو رود به نام کوروش بزرگ «کور» نامیده شده است. وی کوروش را شکل یونانی نام «کور» دانسته است. ولی استاد آبایف دانشمند شوروی براین عقیده نیست (رجوع- شود به‌مقالهٔ پروفسور و. ای. آبایف زیرعنوان «واژه شناسی نامهای خاص←

« آلبانها در دشت اطراف رود کُر سکنی دارند ورود آلازان[۲] آنهارا از ایبریان (گرجیان) جدا می کند » .

وی ، به هنگام ذکر نام شهرهای آلبانیای قفقاز نوشت « مهمترین شهر آلبانیا کبلگ[۳] است»[۴]. پلینیوس در همین متن به‌هنگام ذکرنام رودهای آلبانیا ، از رود کُر نام برده است[۵].

استرابون جغرافی‌نگار مشهور که نزدیك به دوهزار سال پیش به‌هنگام فرمانروایی پارتها می‌زیست ، آلبانیای قفقاز را سرزمینی جدا

←ایرانی» ترجمهٔ نگارندهٔ کتاب ، مجلهٔ بررسیهای تاریخی ، سال دوازدهم ، شمارهٔ ۳ ، ص۲۱۱-۲۴۴ . در ضمن یونانیان باستان شهر کنار رود کر را «کوروپولیس» می‌نامیدند . نگارنده یادآور می‌شود که رود کر از شهر تفلیس در گرجستان می گذرد و گرجیان این رود را «کورو» (Kuro) می‌نامند . استاد آبایف معتقد است که گرجیان آن را ازنام اوستی «Kur» گرفته‌اند وچون در زبان گرجی نامهای بیگانه اغلب با حرف «O» پایان می‌پذیرد ، بنابراین به‌شکل «Kuro» درآمده است . نکته‌ای که می‌رساند این رود با نام کوروش پیوند داشته ، آن است که برخی جغرافی‌نگاران اسلامی ، از جمله ابوعبدالله بشاری مقدسی رود مذکور را « نهرالملك » نامیده است .

۲- آلازان (آلازانی) نام رودی است که از گرجستان وآلبانیای قفقاز (اران) می گذرد وبه رودکر می‌پیوندد .

۳- کبلگ شهری است باستانی که در نوشته‌های مؤلفان اسلامی، از جمله « البلدان » ابن‌فقیه و « المسالك والممالك » ابن‌خردادبه ودیگرنوشته‌ها به‌صورت «قبله» آمده است. بطلمیوس این‌نام را «خبله» نوشته است. گمان می‌رود نام «قبله» مأخوذ از «خبله» باشد .

4- Plinii Secundi naturalis historia, D. Detlefsen recens uit, vol. 1-2, Berol., 1866.1882.

۵- همانجا .

می‌نامد و مرزهـای جنوبی آلبانیا را بـه سرزمین « ماد اتـروپاتن » (آذربایگان) محدود می‌شمارد ودراین‌باره چنین می‌نویسد :

« آلبانیا سرزمینی است که ازجنوب رشته کوههای قفقاز تا رود کر وازدریای‌خزر تارود آلازان‌امتداددارد واز جنوب به‌سرزمین ماد اتروپاتن محدود می‌شود»[۶].

وی ، در بخش یـازدهـم کتـاب خـود به‌صورتـی مشروح از وضـع جغرافیایی آلبانیای قفقاز ، کشاورزی و دامپروری این سرزمین و نیز ازارتش ، زبان ، دین ودیگر آداب وسنن مردم واز پرستشگاههای‌آن سخن رانده است[۷].

موسی خورنی مورّخ وجغرافی‌نگارارمنی‌عهد ساسانی‌در کتاب تاریخ‌خود که ازسه‌بخش تشکیل یافته است ، از آلبانیاسخن گفته و آن را « دشت آغوان » (آران) نامیده است[۸].

آنانیاشیراکاتسی جغرافی‌نگارسدهٔ هفتم میلادی، به‌هنگام بحث در پیرامون همسایگان نزدیك ارمنستـان ، از ایبری (گرجستـان) و آلبانیا نام‌می‌برد . گمان بسیار می‌رود که وی در نگارش کتاب خویش ازمآخذ محلی بهره گرفته باشد. شیراکاتسی،ازمرزهای شمالی آلبانیای‌قفقاز ونیز از اقوام ساکن شمال غرب دریـای خزر نوشته است . وی ضمن‌بحث از شهرها و نواحی مختلف آلبانیا ، از « کامبچان » که در

6_ V. N. Leiatov, Azerbaidzhan S V v. do n e Po III v. n. e. «Izv. AN. Azerb. SSR», 1950, No 1.

7_ Strabonis, Geographica, rec. Commentario crit instr. G. Kramer, vol 1-3, Berol , 1844-1852

8_ M. Khorenskii, Istoriia Armenii, Moshva, 1893, str. 393.

نوشته‌های یونانی ورومی به‌صورت « کامبیسنا » آمده ونیز از «شکه»[۹] و «شاکاش» که درمآخذیونانی ورومی «ساکاسنا» نوشته شده ، یادکرده است[۱۰].

موسی کاگان‌کاتواتسی مورّخ مشهور ومؤلف کتاب ارزشمند تاریخ آغوان که درسدهٔ دهم میلادی می‌زیست ، آگاهیهای جالبی‌در پیرامون جنگهای ایران وروم وحملهٔ خزران به‌قفقاز ارائه‌کرده است. وی ضمن بحث پیرامون آلبانیای قفقاز ، حدود آن را از ایبری - (گرجستان) تا دروازهٔ هونها (در بند قفقاز) و رود ارس نوشته است[۱۱]. وی ضمن‌شرح حملهٔ خزران به‌قفقازدرسدهٔ هفتم میلادی‌چنین آورده است :

« در نخستین سال فرمانروایی او (ژوستی‌نین یا یوستینیانوس- دوم‌امپراتورروم شرقی)اقوام شمالی که‌خزرنام‌دارند، ارمنستان، ایبری وآلبانیارابه‌تصرف آوردند ودرپیکار،فرمانروایان‌ارمنستان وایبری وآلبانیارا که مصادف باروزدهم‌ازماه سهمی‌درسال۱۳۳ ارمنی(۱۳ژوئن سال ۶۸۸ میلادی) بود، بقتل رسانیدند»[۱۲].

۹ـ شکه، شاکاش و ساکاسنا هرسه تلفظ گوناگون شهری است بنام«شکی» در قفقاز . اکنون نام کهن شهر مذکور را بدور افکنده‌اند و آن را نوخا نامیده‌اند .

10_ Ananii Shirakatsi, Armianskaia istoriia, VII V. Po R. Kh. SPb , 1877.

11_ M. Kagankatvatsi, Istoriia Agvan. Per. K. Patkanova, SPb.. 1861, str. 145-148

12_ Iu. Kulakovskii, Istoriia Vizantii. T. 3. Kiev. 1915, str. 257.

متعاقب آن هونها به‌آلبانیاهجوم‌بردند وتا کرانهٔ رود کر پیش تاختند[۱۳].

از مطالب ارائه شده به‌روشنی می‌توان دریافت که آلبانیا سرزمینی جدا از آذربایگان بوده که درقفقاز وهمسایگی آلان ، ایبری وارمنستان قرارداشته است .

در پیرامون محدودهٔ جغرافیایی آذربایجان و آلبانیای قفقاز (اران) مدارك متعددی از جغرافی‌نگاران ، جهانگردان و مورّخان ایرانی وتازی دردوران پس‌از اسلام وجود دارد . درضمن، مورّخان روسی وشوروی نیز مطالب روشنی در این باره نوشته‌اند که از نظر خوانندگان خواهد گذشت .

ابن خرداد به که دبیر دیوان ایالت ماد (الجبال) بود و به‌سال سیصد هجری در گذشت ، هنگام بحث پیرامون اران و آذربایگان،از آنها جداگانه نام برده است . وی ضمن شرح دربارهٔ شهرها و روستاهای آذربایجان ، ازشهرهایی یادکرده است که در جنوب رودارس قرار گرفته‌اند. هم‌او ازاران، تفلیس ، برذعه (بردع) وبیلقان (بیلگان)، قبله وشیروان جداگانه نام برده وافزوده است که « شهرستانهای اران و جرزان (گرجستان) وسیسجان جزو بلادخزر بودند که انوشیروان به‌تصرف آورد»[۴] .

13_ M. Kagankatvatsi, Istoriia Agvan, Per. K. Patkanova, SPb., 1861., str. 154.

۱۴ـ ابن‌خردادبه ، ابوالقاسم عبیدالله بن عبدالله، «المسالك والممالك» ، ص ۱۱۸ـ۱۲۰.

ابن‌فقیه مؤلف کتاب مشهور «البلدان» که در پایان سدهٔ سوم هجری نگاشته شده‌است ، سرزمین ارمنستان را چهاربخش کرده و آن‌بخشهارا «ارمینیهٔ اول ودوم وسوم و چهارم» نامیده‌است . وی‌اران را جزءِبخش اول‌بلاد ارمینیه دانسته و برذعه ، بیلقان ، قبله ، شیروان ، شابران، شکی، شمکور (شامخور)وبلاسجان(بلاشگان) را ازشهرهای اران دانسته است[۱۵]. وی می‌نویسد «اران نخستین ملك ارمینیه است و درآن چهارهزار دهکده است»[۱۶].

ابن‌فقیه مرزآذربایجان را از یك‌سو رود ارس و از سوی دیگر مرز زنجان و حدود دیلمستان و طرم (طارم) و گیلان دانسته است . توضیحی که‌وی ازشهرهای آذربایجان داده، مؤید جدایی این‌سرزمین ازاران‌است. ابن‌فقیه شهرهای برکری، سلماس، موقان (مغان)، خوی، ورثان (وردان)[۱۷]، مراغه ، نیریز ، تبریز ، شاپور خواست ، برزه ، خونه، میانه، مرند، خوی ، کولسره و برزند رااز شهرهای آذربایجان دانسته است[۱۸].

۱۵ــ ابن‌فقیه، ابوبکر احمدبن‌محمدبن‌اسحاق‌همدانی، ترجمه مختصر «البلدان» بخش‌مربوط به‌ایران، ترجمه ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ‌ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص۱۲۹ــ۱۳۰.

۱۶ــ همانجا، ص۱۳۴.

۱۷ــ ورثان شکل معرب نام پارسی‌وردان است که درزبان ارمنی به‌صورت «وارطان» آمده‌است. ورثان‌نام شهروردان یا«واردانا کرت»است که گویا بنام واردان مامیکونیان یکی‌ازاشراف ارمنی‌عهد ساسانی بود.

۱۸ــ ابن‌فقیه، ابوبکر احمدبن‌محمدبن‌اسحاق‌همدانی، ترجمهٔ مختصر «البلدان»، بخش‌مربوط به‌ایران، ترجمهٔ ح. مسعود، انتشارات‌بنیادفرهنگ‌ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۸.

وی می‌نویسد:«حدآذربایجان‌تادورود رَس(ارس)وکُر(کور) است در ارمینیه. جای‌بیرون‌شدن رود رَس، قالی‌قلا (کیلیکیه) است. سپس ازاران بگذرد و نهراران درآن ریزد. سپس از ورثان‌بگذرد و به‌برخوردگاه دورودآید و بدین گونه با رود کُر برخورد کند. میان این‌دو، شهر بیلقان است. سپس این‌دورود بروند تابه‌دریای گرگان ریزند»[۱۹].

چنان‌که مشاهده می‌شود، ابن‌فقیه رود ارس را مرز آذربایجان دانسته است. بدین‌روال معلوم است که شمال رود ارس تاسدهٔ سوم هجری (دهم‌میلادی) نام‌آذربایجان نداشته‌است. ازاین‌پس نیزچنان‌که خواهیم‌دید، هیچ‌گاه نام‌آذربایجان بر اران نهاده نشده‌است.

ابن‌حوقل درکتاب «صورةالارض» که نیمهٔ‌نخست سدهٔ‌چهارم هجری نگاشته شده‌است، چندبار از اران و آذربایگان سخن گفته و این‌دو سرزمین راازیکدیگر جدادانسته‌است. وی ضمن بحث‌پیرامون دریای‌خزر می‌نویسد که این‌دریا «ازمغرب به‌اران و حدود سریر وبلاد خزر وبخشی ازبیابان غُزان» محدوداست[۲۰].

ابن‌حوقل طبق‌نقشه‌ای که ازسه سرزمین ارمنستان، آذربایجان واران ارائه‌کرده‌است، رودارس را، مرزمیان آذربایجان واران دانسته

۱۹ـ ابن‌فقیه، ابوبکر احمدبن‌محمدبن‌اسحاق‌همدانی، ترجمهٔ‌مختصر«البلدان»، بخش‌مربوط به‌ایران، ترجمهٔ ح. مسعود، انتشارات‌بنیاد فرهنگ‌ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص۱۳۹.

۲۰ـ ابن حوقل، صورةالارض، ترجمه دکتر جعفرشعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۵، ص ۱۲۸.

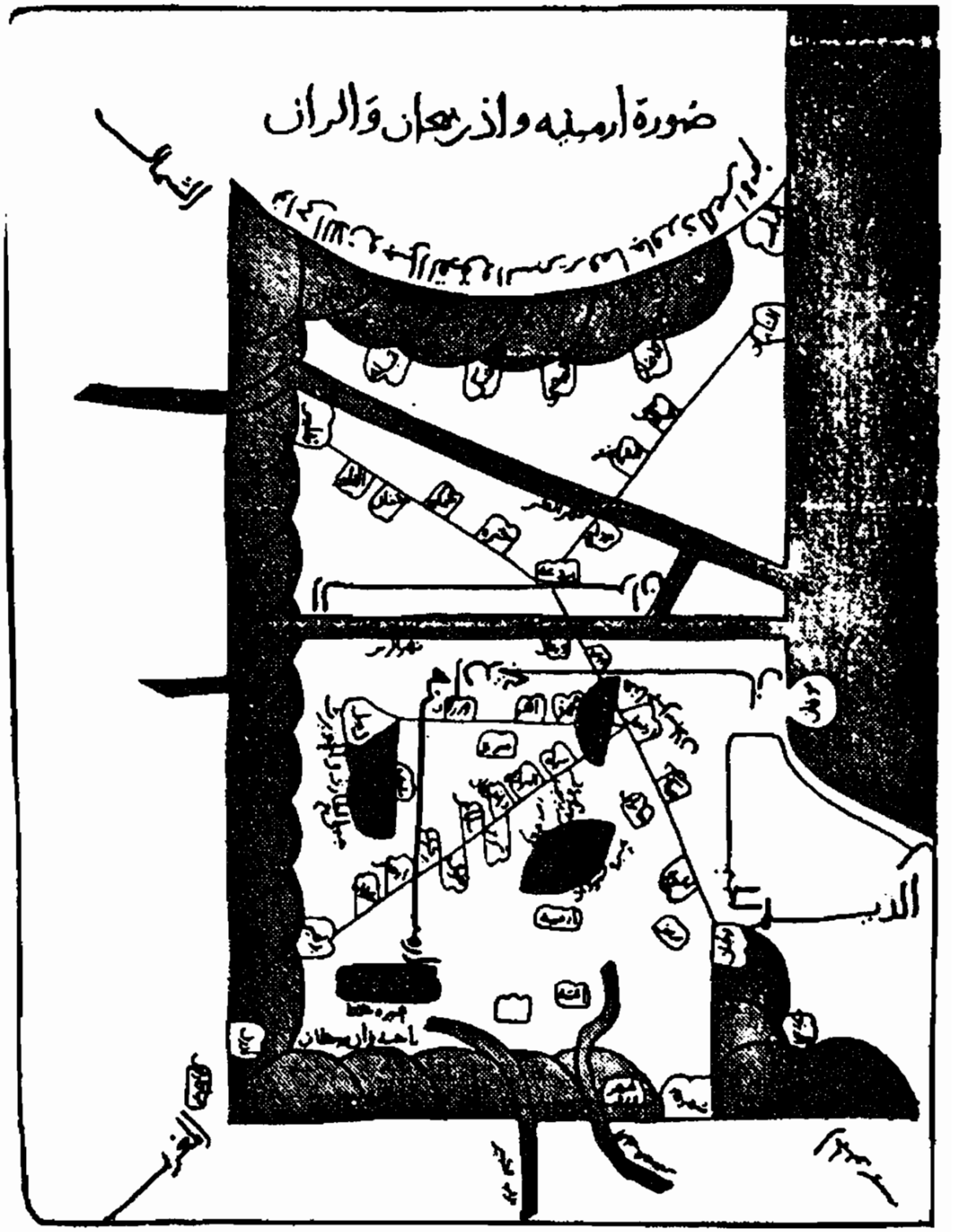

نقشهٔ ارمینیه وآذربایجان واران
(ص ۳۳۲ متن‌عربی)

روبروی صفحهٔ ۸۲

نقشهٔ آذربایجان ، اران وارمنستان درقرن چهارم هجری ــ شمسی، به نقل از کتاب صورةالارض اثر ابن حوقل ، ترجمهٔ دکترجعفرشعار از انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، سال ۱۳۴۵، روبروی صفحهٔ ۸۲

است . وی می‌نویسد : « مرز ناحیهٔ السران از طرف پایین رودخانهٔ رس(ارس) و درساحل آن شهر ورثان‌است»[۲۱].

ابن حوقل به هنگام ذکر شهرهای اران ، از برذعه ،[۲۲] جنزه- (گنجه)[۲۳]، شمکور (شامخور)[۲۴]، تفلیس ، بردیج ، شماخیه - (شماخی) ، شروان[۲۵]، شابران ، قبله و شکی نام می‌برد . ولی به

۲۱ــ ابن‌حوقل ، صورة‌الارض ، ترجمهٔ دکتر جعفر شعار ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۶،ص۸۲.

۲۲ــ برذعه ــ این نام در برخی نوشته‌ها، ازجمله آثار یاقوت حموی ، ابن‌حوقل و برخی دیگر به‌صورت برذعه و دربعضی نوشته‌ها چون شرفنامه وغیره به‌صورت بردعه‌ودرآثار برخی‌شاعران ونویسندگان،ازجمله درخمسهٔ- نظامی وحدودالعالم به‌صورت بردع آمده است.مارکوارت،درکتاب ایرانشهر بردع را شکل عربی پرتو (پهلو) دانسته است. این شهر روزگاری مرکز اران بود. گویند شهرمذکور در روزگاران کهن هروم نام داشت. بلاذری می‌نویسد که این شهر به‌روزگار قباد اول شاهنشاه ساسانی ساخته شد. این شهرا کنون نیز در میان مردم قفقاز به‌صورت « برده » تلفظ می‌شود . بعضی لغت‌نامه‌ها، نام بردع‌را از «برده دان» دانسته ونوشته‌اند که این‌شهرجایگاه بردگان بود.

۲۳ــ شهرجنزه که تازیان نوشته‌اند، معرب گنجگ و گنجه است. نام گنجگ درایران بسیار بوده است. ازجمله روستایی دراطراف مشهد و نیز رودبار- گیلان بدین نام است. برخی ازمحققان نام غزنه در افغانستان را همان گنجه دانسته‌اند. در اران وآذربایجان نیز دو شهر بدین نام آمده است. یکی سرزمین مقدسی‌است که محل آتشکدهٔ آذرگشسپ بودو دیگری شهری به‌همین نام در اران است. گنجه اکنون «کیروف آباد» نام دارد.

۲۴ــ این نام در نوشته‌های قدیمی شمکور آمده است. ولی اهل‌محل آن را «شامخور» می‌نامند . واکنون نیز به‌همین نام است.

۲۵ــ شروان‌نام شهری‌است در اران که گفته می‌شود بدستورخسروانوشیروان←

هنگام بحث پیرامون شهرهای آذربایجان، از اردبیل، داخرقان - (دهخوارقان)، تبریز، سلماس، خوی، برکری، ارمیه (ارومیه)، مراغه، اشنه (اشنویه)، میانج (میانه)، مرند، برزند وغیره یاد می‌کند[۲۶].

ابن‌حوقل فرمانروایان اران‌را تابعان و خراج‌گزاران شاهان آذربایجان دانسته‌است. وی‌در کتاب‌خود چنین‌آورده است:

«این فرمانروایان هرساله‌خراج معینی بالوازم دیگربه‌پادشاهان آذربایجان می‌پرداختند و هر فرمانروایی از پادشاه‌خود فرمان می‌برد وخراج‌خودرابی‌قطع وامتناع می‌پرداخت وابن‌ابی‌ساج گاه چیزی اندك نیز به‌عنوان هدیه می‌پذیرفت. لیکن چون این‌مملکت‌به‌تصرف‌مرزبان‌بن‌محمدمسافرمعروف‌به‌سلار(سالار) درآمد، دیوانها و قوانینی برقرارکرد ومنافع وبقایارا به‌خوبی ضبط نمود»[۲۷].

دانشمند و جهانگرد بنام ابوعبدالله بشاری مقدسی در کتاب «احسن‌التقاسیم فی معرفة الاقالیم» که درنیمهٔ دوم سدهٔ چهارم هجری نگاشته، کشور ایران را به‌هشت‌اقلیم بخش کرده‌است وآذربایجان را از اران

← بنا شده‌است. بعدها سرزمین وسیعتری بدین نام نامیده شد وفرمانروایان آن شروانشاه لقب یافتند. برخی این‌ناحیه را شیروان می‌نامند. گویا شروان درستتر است. درنزدیکی اصفهان نیز ناحیه‌ای به‌همین نام هست. درقوچان نیز ناحیه‌ای بنام شیروان وجود دارد.

۲۶ــ ابن‌حوقل، صورة‌الارض، ترجمهٔ دکترجعفرشعار، انتشارات‌بنیادفرهنگ‌ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص۸۱ــ۱۰۰.

۲۷ــ همانجا، ص ۹۵.

جدا آورده است . این دانشمند آذربایگان واران وارمنستـانرا جدا دانسته و درپیرامون‌اران چنین نوشته است :

«اران سرزمینی‌است‌جزیره مانند میانهٔ دریای‌خزر و رود ارس. نهرالملك (رود کر) از طول‌آن را قطع می کند. مرکز آن بردعه است و شهرهای آن عبارتند از : تفلیس ، قلعه ، خنان ، شمکور، (شامخور)، جنزه (گنجه)،بردیج، شماخی، شیروان، باکویه (باکو) ، شابران ، دربند ، قبلـه ، شکی و ملازگرد ـ (بلاش کرت) »[۲۸].

اصطخری کـه از جهانگـردان سده‌های سوم وچهـارم هجری بود و به سال ۳۴۶ هجری در گـذشت ، به هنگام یادکـردن از آذربایجان و اران ، آنهارا جداگانه نام‌می‌برد ودر کتاب‌خود بخشی‌دارد زیرعنوان «صورت ارمینیه و اران واذربیجان» . اونیز همانند مقدسی، ابن‌حوقل وابن‌فقیه ، اران را از آذربایجان جدامی‌داند و شهرهای اران را چنین می‌نامد: «بیلقان، ورثان، بردیج(برزنج)، شماخی ، شیروان، آبخازه، شابران ، قبله ، شکی، گنجه ، شمکور »[۲۹].

وی‌در همین کتاب بـردع را دارالملك اران و اردبیل رامرکـز آذربایجان دانسته است[۳۰]. هـم او جـانب غربی دریای خزر را اران

۲۸ـ شمس‌الدین ابوعبدالله محمدبن‌ابوبکر البناءالشامی‌المقدسی المعروف‌ـ بالبشاری، احسن‌التقاسیم فی‌معرفة الاقالیم، لیدن، ۱۹۰۶،ص۲۵۹.

۲۹ـ ابواسحق‌ابراهیم‌اصطخری ، مسالك‌وممالك ، ترجمهٔ فارسی (المسالك والممالك) ازقرن ۵ـ۶هجری،بکوشش ایرج‌افشار، بنگاه‌ترجمه‌ونشر کتاب، تهران،۱۳۴۷،ص۱۵۸ .

۳۰ـ همانجا.

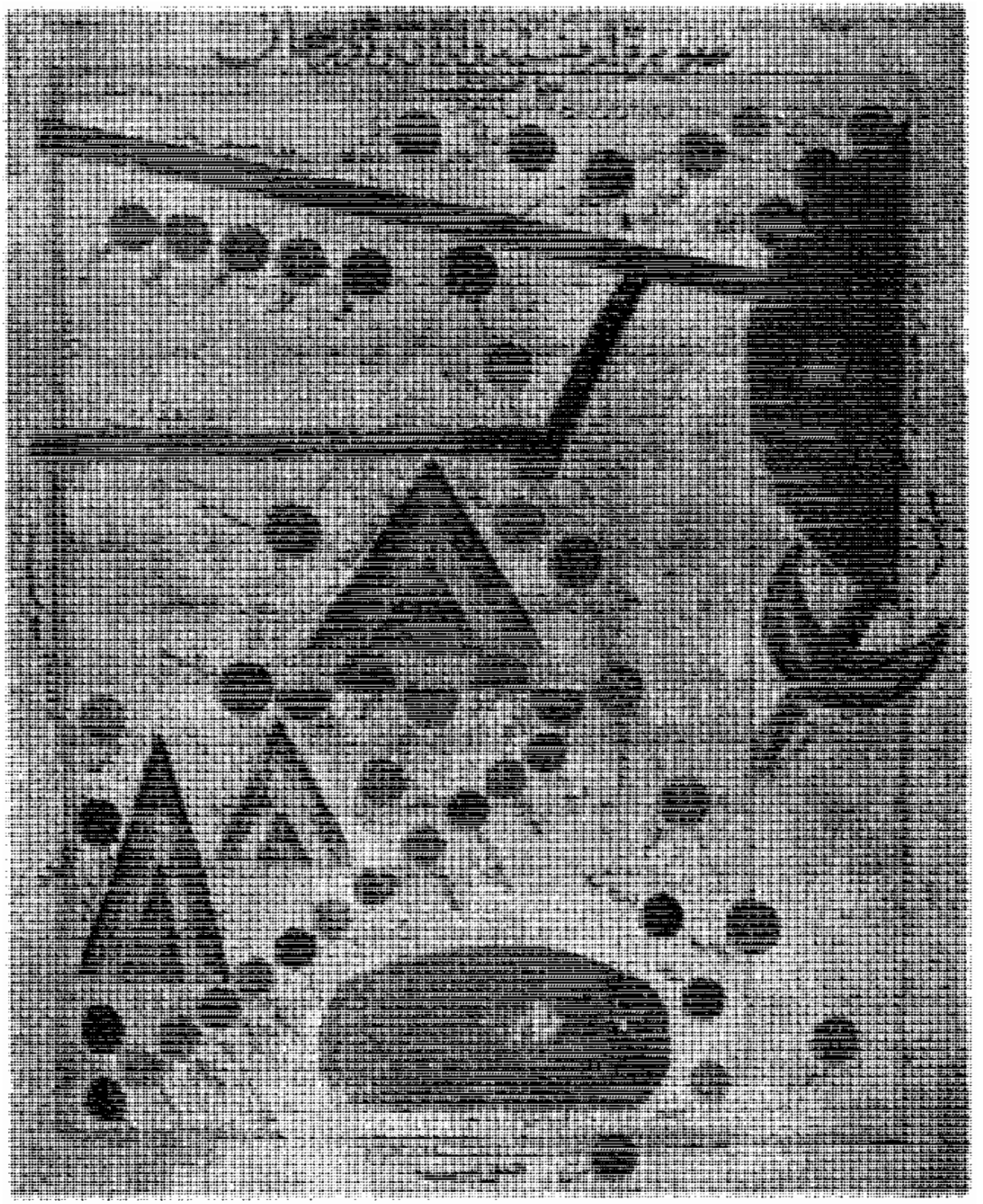

نقشهٔ آذربایجان ، اران ، ارمنستان . نقل از کتاب مسالك و ممالك
تألیف ابواسحق ابراهیم اصطخری ، باهتمام ایرج افشار ،
بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، سال ۱۳۴۷ ، روبروی صفحهٔ ۱۵۴

نامیده است[۳۱].

یاقوت‌حموی که به‌سدهٔ هفتم هجری می‌زیسته در کتاب «معجم‌البلدان» پیرامون اران چنین نوشته است :

«اران نامی است ایرانی ، دارای سرزمینی فراخ و شهرهای بسیار که یکی از آنها جنزه است و این همان‌است که مردم آن‌را گنجه گویند وبردعه و شمکور وبیلقان .

میان آذربایجان واران رودی است که آن را ارس گویند . آنچه در شمال ومغرب این‌رود نهاده است از اران و آنچه در سوی جنوب قرار گرفته است از آذربایجان است»[۳۲].

از این نوشته به‌صراحت می‌توان دریافت که آذربایجان در جنوب و اران درشمال رودارس نهاده شده‌است و بدین‌روال معلوم می‌شود که سرزمین اران نام آذربایجان نداشته است .

ابوالفداء که به‌سال ۷۳۲ هجری در گذشته، در کتاب «تقویم‌البلدان» به روشنی تمام می‌نویسد : «اران ... اقلیمی‌است مشهور که هم‌مرز آذربایجان است»[۳۳].

وی درپیرامون جدایی آذربایجان و اران چنین می‌نگارد :

«ارمنستان و اران و آذربایجان سه سرزمین بزرگ‌اند جدا ازهم

۳۱ـ ابواسحق ابراهیم اصطخری ، مسالك‌وممالك ، ترجمهٔ فارسی (المسالك والممالك) ازقرن ۵ـ۶ هجری، بکوشش ایرج افشار، بنگاه‌ترجمه ونشر کتاب، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۷۶ .

۳۲ـ یاقوت‌حموی، معجم‌البلدان، جلداول، لایپزیك، ۱۸۶۶، ص ۱۸۳ .

۳۳ـ عمادالدین اسمعیل بن‌محمد بن‌عمر، المعروف به‌ابوالفداء ، تقویم‌البلدان، ص ۳۸۶ .

که اهل فن آنهارا دریك نقشه نشان می‌دهند»[۳۴].

حمدالله مستوفی کـه درسدهٔ هشتم‌هجری می‌زیسته درباب سوم کتاب « نزهةالقلوب » بلاد آذربایجان را چنین نام می‌برد :

« تبریز ، اوجان ، طسوج ، اردبیل ، خلخـال ، دارمـرزین ، شاهرود، مشکین، انار ، ارجاق ، اهر، تکلفه، خیاو، درآورد، قلعهٔ کهران، کلیبر، گیلان فصلون ، مردان‌قم، نوذر ، خوی ، سلماس ، ارومیه ، اشنویه ، سراو(سرآب) ، میانج (میانه)، گرمرود ، مراغه، دهخوارقان(دهخوارگان ویا ده‌خورگان)، نیلان، مرند ، دزمار، زنجان (زنگان)، زنوز ،آزاد وماکویه- (ماکو)»[۳۵].

چنان کـه ملاحظه می‌شود همهٔ این شهرها در جنوب رود ارس نهاده شده و خود نمودار روشنی است براین کـه ارس فاصله و مرز میـان دوسرزمین آذربایجان واران‌بوده است. هم‌او هنگام بحث درپیرامون سرزمین‌اران، میان دورودارس و کُررا اران‌خواند وآن‌سوی‌رود کُر را شیروان نامید[۳۶].

همهٔ این نوشته‌ها که ازدانشمندان و جهانگـردان بنام ارائه شده است ، مؤید آن‌است کـه اران سرزمینی جدا از آذربایجان‌بود و در

۳۴ـ عمادالدین اسمعیل بن‌محمدبن‌عمر، المعروف به‌ابوالفداء ، تقویم البلدان، ص ۳۸۶ .

۳۵ـ حمدالله‌مستوفی، نزهة القلوب، به‌اهتمام دکترمحمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۶، ص۸۵ و۱۰۲ .

۳۶ـ همانجا ، ص۹۱ـ۹۲.

گذشته هیچ گاه نام آذربایجان براران نهاده‌نشد .

تاسدهٔ هفتم‌وهشتم هجری، نام‌اران درنوشته‌ها بسیار آمده‌است. ولی‌ازآن‌پس رفته‌رفته کمتراز اران‌سخن‌رفته‌است .

درشرح لشگرکشیهای امیرتیمور و تاریخ فرمانروایی امیران آق‌قویونلو و قراقویونلو کمتر از اران سخن‌رفته است و تنها هنگامی که از قراباغ یاد شده است ، آن را «قراباغ اران » نامیده‌اند[۳۷].

اسکندربیگ منشی که در روزگار صفویان می‌زیست، دوسه‌بار ازاران نام‌برده است . وی‌اران و شیروان رااز آذربایجان جدا دانسته است. اسکندربیگ درکتاب عالم‌آرای عباسی‌از «قصبات آذربایجان وشیروان واران گرجستان» یادکرده‌است[۳۸].

درکتاب برهان قاطع که به‌سال ۱۰۶۲ هجری نوشته شده‌است، درزیرعنوان ارس‌چنین آمده است :

« ارس ـ بفتح اول وثانی‌وسکون سین بی‌نقطه نام رودخانه‌ای است‌مشهور که‌ازکنارتفلیس‌ومابین آذربایجان‌واران‌می گذرد»[۳۹].

شاید مسیر ارس ازنظر جغرافیایی اندکی نادرست و آشفته باشد . ولی قدر مسلم آن است که نگارندهٔ کتاب ، این‌رود را همانند دیگر مؤلفان گذشته ، حدفاصل و مرزمیان آذربایجان و اران دانسته است‌و تنها سرزمین واقع درکرانهٔ‌جنوبی‌رودارس‌راآذربایجان نامیده‌است .

---

۳۷ ـ ر.ش. به‌مطلع‌السعدین‌سمرقندی.

۳۸ ـ ر.ش. به‌تاریخ‌عالم‌آرای عباسی، نوشته اسکندربیك منشی،ص۱ـ۱۶.

۳۹ـ محمدحسین‌بن‌خلف تبریزی متخلص به‌برهان ، برهان قاطع، به‌اهتمام شادروان دکتر محمد معین ، جلداول، چاپ‌دوم، تهران،۱۳۴۲،ص۴۱ .

همهٔ این‌مآخذ و بسیاری اسناد و مدارك دیگردلیلی‌است روشن براین که سرزمین اران و شیروان همواره از آذربایگـان جدا بوده و در گذشته‌هرگز نام‌آذربایجان بر اران گفته‌نشده‌است .

مدارکی ازجغرافی‌نگاران و مورّخان باستان و عهداسلامی در پیرامون جایگاه جغرافیایی آذربایجان ازنظر خوانندگان گذشت. حال می‌کوشیم اسنادومدارکی ازدانشمندان روسی و محققان شوروی در این‌زمینه ارائه‌کنیم .

یانوفسکی مورّخ روسی که درسدهٔ نوزدهم میلادی می‌زیست، در کتاب خود زیرعنوان «پیرامـون آلبانیای قفقاز درروزگـار باستان» که اواخر نیمهٔ نخست‌سدهٔ نوزدهم انتشار یافت ، بـاتکیه به‌نوشته‌های مورّخان وجغرافی‌نگاران باستان چنین نوشت:

«آلبانیای‌باستان دردشت‌آلازان وشکی‌وشیروان‌قرارداشت»[۴۰].

وی با تکیه به‌نوشتـهٔ بطلمیوس ، رود شمـالی آلبانیـا را ، همان رود سومقائیت درشبه‌جزیرهٔ آبشوران خوانده است[۴۱].

یانوفسکی ضمن‌بحث پیرامون رودهای آلبانیای قفقاز بـا تکیه به‌نوشته‌های مورّخان وجغرافی‌نگاران‌باستان می‌نویسد: «رودخانه‌های آلبانیای قفقاز بنابرنوشته‌های باستان به‌رود کُر می‌ریختند، نه‌به‌دریای خزر »[۴۲].

40_ Ianovskii A . O derevnei Kavkazskoi Albanii, Zhurnal ministr. narodnogo prosveshchenija za 1846 g.. SPb., ch.2 str. 97-136,161-203.

۴۱ـ همانجا.

۴۲ـ همانجا.

یکی دیگر از مورّخان گذشتهٔ روسی بنام شوپن ، با تکیه به نویسندگان ومورّخان باستان ، بویژه مورّخان ارمنی ، معتقد بود که سرزمین آلبانیای قفقاز درسمت راست وچپ رود کُر و کرانهٔ دریای خزرقرار گرفته است .

دورن ، دانشمند ومحقق برجستهٔ روسی، ضمن اظهار نظر در پیرامون آلبانیایقفقاز چنین آوردهاست :

«آلبانیامحدود بودهاست بهسرزمین سرمتها (کوههای کراون) ، ایبری (گرجستان) ، رود آلازان ، ارمنستان، ملتقای رود کُر بهارس ودریایخزر که شامل شکی ، شیروان وجنوب داغستان تا دربند میشود»[۴۳].

ا . علی یف دانشمند قفقازی ، ضمن اظهار نظر پیرامون نوشتهٔ دورن چنین خاطرنشان کرد که « دورن بطور کلی سرزمین آلبانهارا بهدرستی یاد کردهاست»[۴۴].

برخوداریان مورّخ ارمنی در کتاب خود زیر عنوان « تاریخ-آغوان» که بهسال ۱۹۰۲ درتفلیس بهچاپرسید ، درپیرامون مرزهای آلبانیای قفقاز چنین نوشت :

«آلبانیایقفقازدرشرق به سواحل بحرخزر و رود ارس محدود شدهبود ، درشمال بهدربند منتهیمی گردید، درغرب آلازانی ،

43_ Dorn B., Kaspii (O pokhodakh drevnikh russkikh V Tabaristan). SPb., 1875.

44_ « Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii », reol. Igrar-Aliev, izdatelstvo AN Az SSR, Baku, 1962, str. 21.

خونارا کرت(Khunarakert)وبه‌رودزورا گت(Dzoraget) ودر جنوب به کوههای ارتساخ (Artsakh) و رود گر گرتاملتقای آن به‌رود ارس‌منتهی می‌شد»[۴۵].

بنابه‌عقیدهٔ برخوداریان، در روزگار پادشاهی ارشکیان در ارمنستان ، ُکر سرحد جنوبی آلبانیا بود . ولی در سدهٔ پنجم میلادی آلبانیا ، نواحی اوتیگ (Utig) و ارتساخ را ضمیمه خاك خود کرد[۴۶].

مارکوارت بااتکاء به‌نوشته‌های تئوفانس میلتی دربارهٔ مرزهای ایران، چنین‌نوشته‌است :

« اران شامل اراضی شیروان، قبله (Kabala) ، شکی ومغان‌بود ومیان رود ُکر و ارس قرار داشت . شهربزرگ این سرزمین پرتوه است»[۴۷].

بنا به‌نوشتهٔ بارتولد دانشمند شهیرروسی ، اران همان آلبانیا است که‌از دربند تاتفلیس امتداد داشت ومرزهای‌جنوب وجنوب غربی‌آن به‌ارس منتهی‌می‌شد. وی دراین‌باره‌چنین آورده است:

«آلبانیا در روزگار باستان ونیز بعدها به‌هنگامی که‌اران‌نامیده شد به‌سرزمینی گفته‌می‌شد که‌ازناحیه‌دربنددرشمال‌شرق‌تاشهر تفلیس در غرب وتا رود ارس درجنوب و جنوب غرب‌امتداد داشت . بعدهامؤلفان متأخر ، سرزمینی‌را که میان شیروان و آذربایجان نهاده شده است ، اران نامیدند . یاقوت در معجم‌البلدان فاصلهٔ

45– Barkhudarian M., Istorii agvan, Tbilisi, 1902.

۴۶ ـ همانجا .

47– Marquart J., Eransahr nach Geographie des Ps. Moses Xorenac'i, Berlin 1901.

دورود کر و ارس را اران نامیده‌است»[۴۸].

وی در پیرامون تختگاه اران می‌نویسد : « شهر پرتوه که پایتخت اران بدانجا انتقال یافت درسدهٔ ششم میلادی کنار رود ترتر قرار داشت »[۴۹].

کریمسکی درپیرامون حدود آلبانیای قفقاز چنین نوشته‌است:

« سرزمین آلبانیا از ساحل راست و چپ رود کُر وایبری- (گرجستان) تادریای خزر امتداد داشت. دردوسوی‌رود آلبانها می‌زیستند. بعدها آلبانیایا (آغوانیا) ازآن نام‌یافت. این‌سرزمین ازدربندتا گرجستان ودوسوی رود کُر امتدادداشت. بعدهااران تنهااز کرانهٔراست‌رود کُرامتدادیافت وشامل‌سرزمینی میان‌رود کُر وارس گردید»[۵۰].

کریمسکی قبله‌را یکی‌از قدیمترین شهرهای‌آلبانیا می‌شمارد[۵۱].

استادبارتولد درمورد مرزاران وآذربایجان چنین‌نوشت:

« **رودارس** که‌اکنون‌آذربایجان‌ایران رااز قفقاز جدا می‌کند، در روزگاران کهن **مرز قومی و نژادی قاطعی بود میان سرزمین ایرانی ماد و سرزمین آلبانیا** که بنا به‌نوشتهٔ

48– Bartold V. V , Sochineniia, Tom III, Izdatelstvo «Nauka», Moskva, 1965, str. 334

۴۹ ـ همانجا.

50– Krimskii A. E , Stranitsy iz istorii Severnogo ili Kavkazskogo Azerbaidzhana (Klassicheskaia Albaniia), Sb. St. V chast E F. Oldenburga, Moskva, 1934, str. 289.

۵۱ ـ همانجا ، ص ۳۰۵.

ن . یا مار اقوام آن یافثی بوده‌اند»[۵۲].

وی در ادامهٔ سخن نوشت : « **تفاوتهای قومی و نژادی میان آذربایجان و آلبانیا ، حتی در دورهٔ اسلام نیز برطرف نشد**»[۵۳].

از نوشتهٔ استادبارتولد به سهولت می‌توان دریافت که سرزمین آلبانیای قفقاز نه‌تنها از ماد خرد (آذربایگان) جدا بوده است ، بلکه اقوام‌این‌دو سرزمین ازیك‌تیره نبوده‌اند. مردم‌آذربایگان ازقوم‌ایرانی-ماد و مردم آلبانیای قفقاز بنابر عقیدهٔ آکادمیسین‌مار از اقوام یافثی بوده‌اند . مادر آینده‌خواهیم‌دید که زبان ومذهب مردم‌این دوسرزمین نیزیکی نبوده است .

یرمیان، درمقالهٔ خود زیرعنوان «موسی کاگان‌کاتوئیسکی» که نام دگرگونی یافته «موسی کاگان کاتواتسی» است ، ازسفروراز ـ تیرداد شاهزاده پارتی آلبانیا و رفتن‌وی به‌دربار آلپ ایلیتور (Alp Ilitver) خاقان خزر سخن‌رانده می‌نویسد که «او این‌مسافت را ازپرتوه (بردعه) تامخاچ قلعهٔ‌کنونی طی کرده است »[۵۴].

این نکته مؤید نظر کریمسکی و بارتولد بوده‌است که پرتوه را یکی‌از قدیمترین‌شهرها وتختگاه آلبانیای‌قفقاز دانسته‌اند .

یامپولسکی محقق دیگرشوروی به‌صراحت درمقالهٔ خودنوشت

52_ Bartold V. V , Sochineniia, Tom II, chast 1, izdatelstvo vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 775.

۵۳ـ همانجا ، ص ۷۷۷.

54– Eremian S. T., Torgovie puti Zakavkaziia (Po Tabula Peutingeriana), VDI, 1939, No 1, str. 79. 97.

که« آلبانیا (اران) در شمال اتروپاتن (آذربایجان) قرار داشت و خط مرزی‌میان سرزمینهای مذکور، دورودخانهٔ 'کر وارس‌بود»[۵۵].

گرچه یامپولسکی مقالهٔ خودرا دربحبوحهٔ تبلیغ پیرامون‌الحاق آذربایجان به‌قفقاز نوشت وبه‌خلاف بارتولد درخدمت این‌تبلیغ قرار گرفت ، بااین‌همه ناگزیراز ذکر برخی حقایق شد و رودارس‌را مرز میان‌دوسرزمین آذربایجان واران دانست .

همهٔاین مآخذ و بسیاری اسنادومدارك دیگر، دلیلی‌است روشن براین که سرزمین آلبانیای قفقاز و بدیگرسخن اران و شیروان‌همواره ازآذربایگان‌جدا بوده ودر گذشته هیچ گاه نام‌آذربایجان براران گفته نشده‌است .

هر گاه اسناد ومدارك وزارت امورخارجهٔ ایران و روسیهٔتزاری و کتابهایی راکه تاسال ۱۹۱۸ میلادی درروسیه نوشته شده است از نظر بگذرانیم ، به‌روشنی می‌بینیم که سرزمین اران و شیروان هر گز نام آذربایجان نداشته‌اند و گاه به‌همان نام اران و شیروان و گاه قفقاز نامیده می‌شده‌اند.

برای روشن‌شدن مطلب به‌سندی که پیش‌از دگر گونی اکتبر سال ۱۹۱۷ درروسیه به‌چاپ رسیده‌است‌اشاره می کنیم . این سند از مدارك دوران امپراتوری روسیه است که نگارنده ازآن بهره جسته است . درضمن عین‌سند و متن‌روسی آن ازنظر خوانندگان می گذرد

---

55 _ Iampolskii Z. I., K voprosu ob odnoimennost drevneishego naseleniia Atropateny i Albanii, « Tr. Instituta istorii i filosofii ». 1954 Tom 4. str. 100. 108.

تاجای شك‌وشبهه‌ای باقی نماند.

دردایرةالمعارف روسی که چاپ و انتشار آن ازسال ۱۸۹۰ میلادی آغاز گردید و در شهرهای سن‌پترزبورگ پایتخت امپراتوری روسیه و لایپزیگ آلمان به‌چاپ رسید ، زیرعنوان « آلبانیا » چنین آمده است:

« آلبانیا نام باستانی سرزمینی‌است درشرق و جنوب قفقاز میان دریای سیاه(Pontus Euxinus) ودریای‌خزر، درشمال‌ارمنستان که‌رود «کیروس» (کُر) مرزآن‌بود. ساکنان‌این‌سرزمین‌همان مردم شیروان‌کنونی وجنوب داغستان هستند»[۵۶].

در دایرةالمعارف مذکور چنین آمده است که « آلبانها تابع دولت روم بودند» .[۵۷]

درجلد سیزدهم دایرةالمعارف نامبرده طول و عرض جغرافیایی قفقار باوضوح تمام ارائه شده‌است که آن رااز ۴۶/۵ تا ۳۸/۵ درجهٔ عرض‌شمالی‌دانسته‌است. درصفحات‌این‌دایرةالمعارف روسی‌به‌صراحت نوشته است که «این سرزمین (قفقاز) از جنوب به‌رود ارس منتهی می گردد»[۵۸].

درهمین جلداسامی مجموعه شهرهای قفقاز و ماوراء قفقاز که

56_ «Entsiklopedicheskii slovar», pod redaktsiei Professor I. E Andreevskago. Tom 1. SPb., 1890. str 359.

۵۷ـ همانجا.

58_ « Entsiklopedicheskii slovar », Tom XIII. izdateli Brokgauz (Leiptsig). Efron, SPb. 1894 ,str. 818-819.

به‌دوازده استان بخش گردیده‌بود ، ذکر شده‌است . استانهای مذکور عبارتند از:

« استاوروپول، ترسك ،کوبان ، ناحیهٔ دریای سیاه ،کوتائیسی، تفلیس، ایروان ، باکو، الیزابتوپول(گنجه)، داغستان ،کارسك، زاکاتالا»[۵۹].

دربخش مذکور هیچ نامی از «آذربایجان» عنوان نشد ه‌است. در ضمن ازوجود مردمی بنام «آذربایجانی» دراین سرزمین سخنی به‌میان نیامده است . بلکه در سراسر این مجموعه ترکی زبانان قفقاز «تاتار» نامیده شده‌اند . ضمناً دردایرةالمعارف مذکور نامی ازاران برده‌نشده است. ولی‌نام‌شیروان رادرصفحات آن می‌بینیم.

هر گاه درشمال رود ارس سرزمینی به نام «آذربایجان» وجود می‌داشت ، بی گمان در مجلدات دایرةالمعارف نامبرده ذکری از آن به‌میان می‌آمد . ولی کمترین اشاره‌ای به‌وجود سرزمینی زیر عنوان «آذربایجان» درشمال رودارس نشده‌است.

درجلد نخست همان دایرةالمعارف زیر نام «آذربایجان» چنین آمده است :

«آذربایجان یاادربیجان (سرزمین آذر ـ آتش ، به‌زبان پهلوی اتورپاتکان ، به‌زبان‌ارمنی‌ادرباد کان) استان شمال غربی ثروتمند وصنعتی‌ایران‌است. آذربایجان ازجنوب‌محدوداست‌به‌کردستان ایران(استان‌اردبال) وعراق‌عجم(ماد)،ازغرب‌به‌کردستان ترکیه

59_ « Entsiklopedicheskii slovar », Tom XIII. izdateli Brokgauz (Leiptsig). Efron. SPb., 1894, str 819.

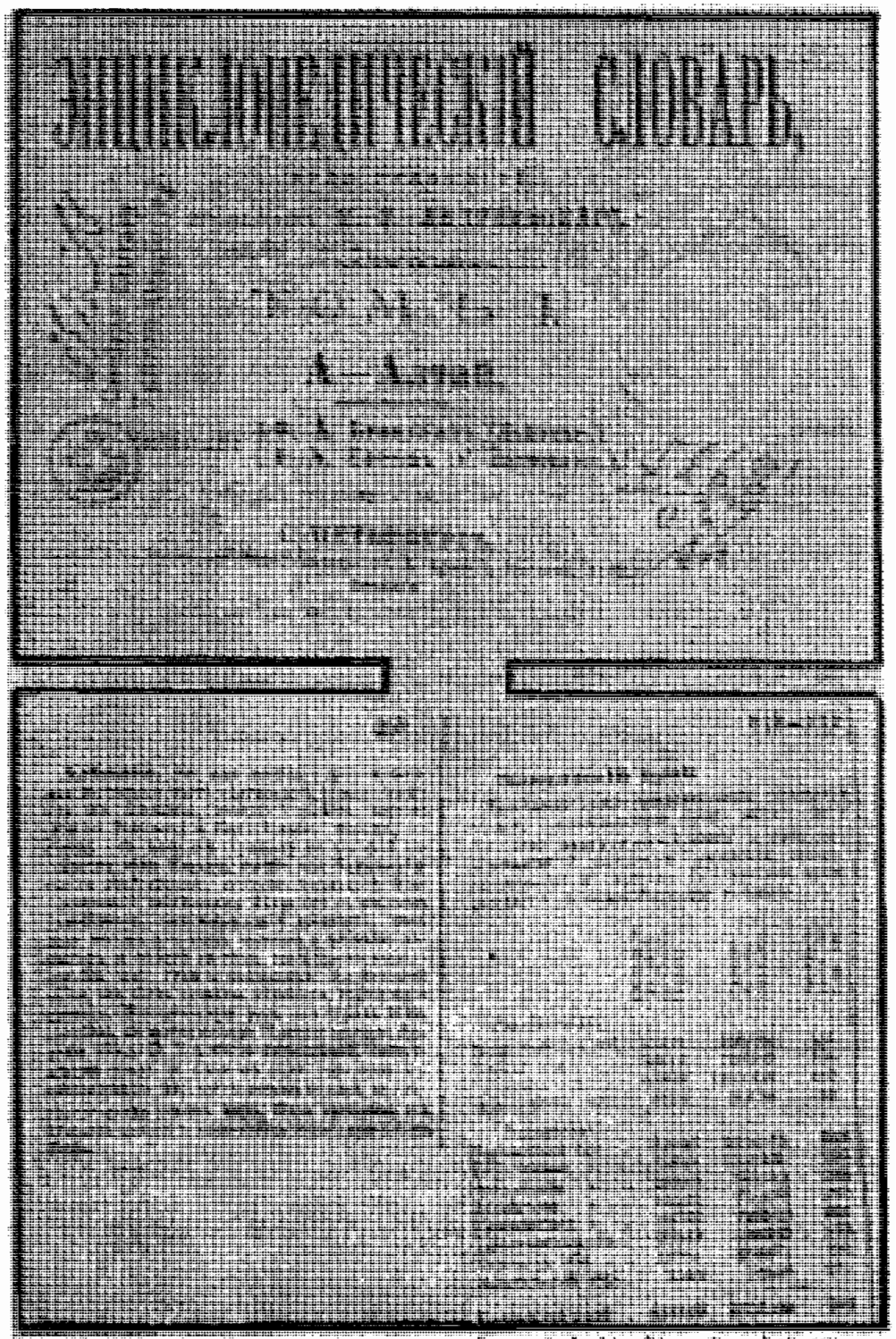

نقل از فرهنگ دائرة المعارف بزرگ روسی، جلد اول، سن پترزبورگ،
سال ۱۸۹۰، ص ۳۵۹-۸۱۸ و ۸۱۹

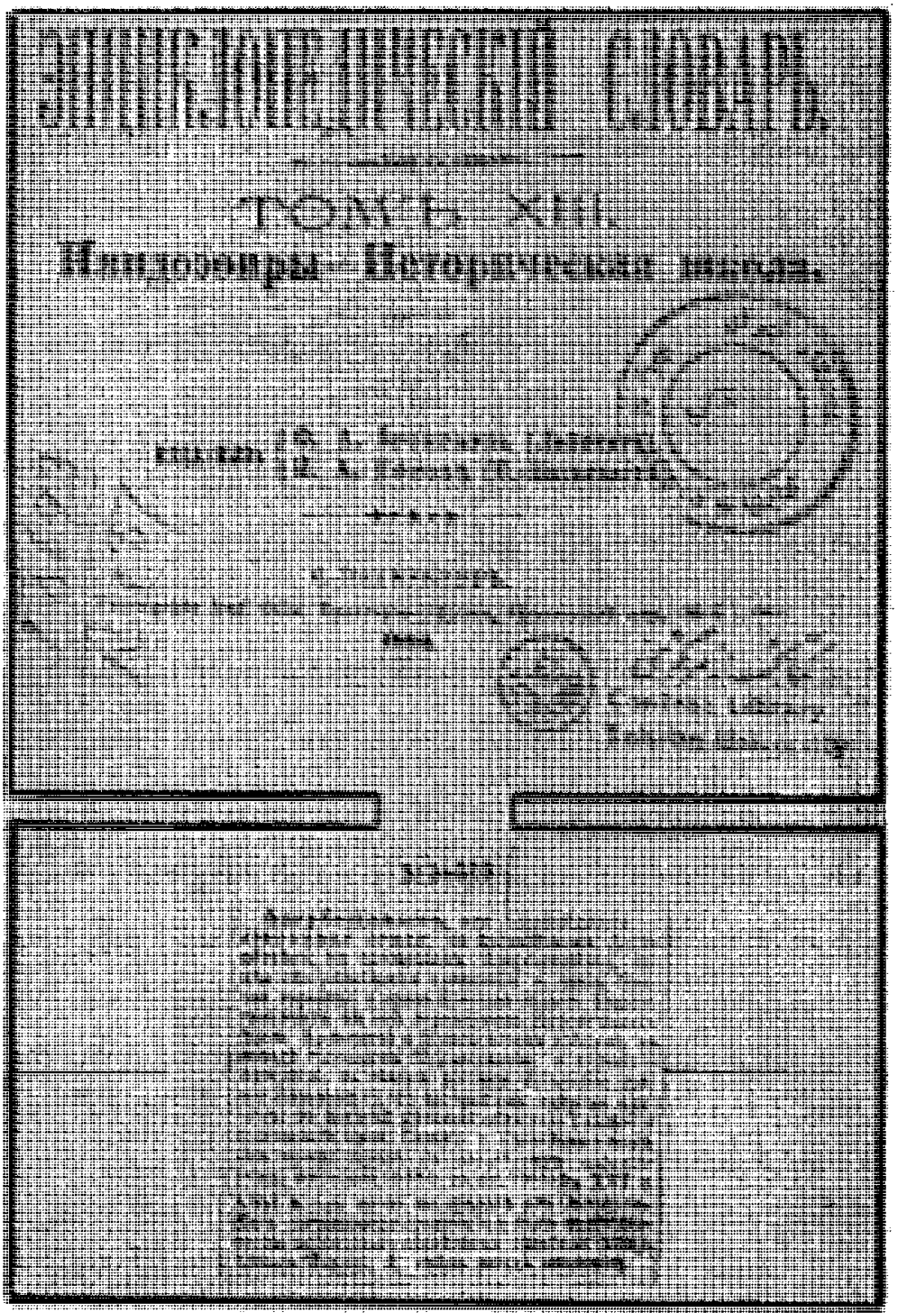

نقل از فرهنگ دائرة‌المعارف بزرگ روسی، جلد سیزدهم .
سن پترزبورگ، سال ۱۸۹۴ ، ص ۲۱۲-۲۱۳

و ارمنستان‌ترکیه[۶۰]، ازشمال به‌ارمنستان روس‌وجنوب قفقاز که رود ارس آن را قطع می‌کند، از شرق به‌استان گیلان در کرانهٔ دریای خزر ... مساحت آذربایجان ۱۰۴۸۴۰ کیلومتر مربع است ... درسدهٔ هفدهم میلادی صدمات فراوانی ازسوی ترکان عثمانی بر آذربایجان واردآمد. آذربایجان‌به‌عنوان استان مرزی وجایگاه ولیعهد ایران (چون عباس‌میرزا) از اهمیت فراوان برخوردار است»[۶۱].

از مطلب ارائه شده چند نکته درخورتوجه‌است:

۱ ـ نکتهٔ نخست مربوط به‌طول و عرض جغرافیایی قفقاز است که از طول و عرض جغرافیایی آذبایجان جدا است. هر گاه به دایرةالمعارف جدید شوروی به‌نقشه سرزمینی که به‌خطا نام جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان بر آن نهاده‌اند مراجعه شود، معلوم می‌گردد که جنوب این‌سرزمین درهمان‌حد ۳۸/۵ درجهٔ‌عرض شمالی است که باعرض جغرافیایی ارائه‌شده‌ازسوی دایرةالمعارف امپراتوری روسیه یکی است[۶۲]. بااین تفاوت که در دوران روسیهٔ تزاری سرزمین

۶۰ـ بخشی ازارمنستان درسرزمین ترکیه قرارداشت که ازآن جمله بودند شهرهای‌قارص واردهان. ولی‌پس‌ازقتل‌عام ارامنه درسال۱۹۱۵، این‌نواحی ازسکنه بومی خالی‌شد و بسیاری از ارمنیان ناگزیر جلای‌وطن کردند. از این‌رو در دایرةالمعارف مذکور عنوان « ارمنستان ترکیه ـ عثمانی » آمده است.

61_ «Entsiklopedicheskii slovar». Pod redaktsiei professora I. E. Andreevskago. Tom 1, SPb. 1890. str. 212-213.

62_ « Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia», Glav. redaktor→

شمال‌ارس وجنوب‌قفقاز نام آذربایجان نداشت.

۲ ـ در دایرةالمعارف منتشرشده در دوران امپراتوری روسیه، هیچ نامی از «آذربایجان ایران» ویا «آذربایجان روسیه» همانند «ارمنستان ترکیه» و «ارمنستان روسیه» برده نشده است. بلکه تنها از یك «آذربایجان» سخن‌رفته و این‌همان «آذربایجان‌ایران» است.

۳ ـ بنابه نوشتهٔ دایرةالمعارف منتشره در دوران امپراتوری روسیه، سرزمین آذربایجان از شمال به‌رود ارس محدود می‌گردد و این خود نمودار آن است که آن‌سو و بدیگرسخن شمال رود ارس آذربایجان نبوده‌است.

۴ ـ نکتهٔ چهارم که مبتنی بر ارقام وازهمه دقیقتر و روشنتر است، مساحت آذربایجان است. در دایرةالمعارف روسیهٔ تزاری مساحت سرزمین آذربایجان ۱۰۴۸۴۰ کیلومتر مربع آمده است. به‌بینیم این رقم تاچه‌پایه مارا بهٔحقیقت نزدیك می‌کند.

برای روشن شدن مطلب نخست از دایرةالمعارف جغرافیایی شوروی که به‌سال ۱۹۶۰ چاپ آن درشهر مسکوپایتخت‌اتحادشوروی آغازشد، نقل‌قول می‌کنیم. درجلد نخست دایرةالمعارف جغرافیایی نامبرده، مساحت سرزمینی که اکنون «آذربایجان شوروی» و گاه «آذربایجان شمالی»نامیده می‌شود ۸۶۶۰۰ کیلومترمربع آمده‌است[۶۲].

←A. M. Prokhorov. Trete izdanie, Moskva, izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopediia», 1970. Tom 1, str. 248.

63— «Kratkaia Geograficheskaia Entsiklopediia». Glav. redaktor A. A. Grigorev. Tom 1, Gos. nauch. izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopediia». Moskva, 1960, str. 38.

درهمان صفحه نیز مساحت آذربایجان ایران بیش ازصدهزار کیلومتر مربع نوشته شده‌است[۶۴].

هر گاه شمال رود ارس « آذربایجان » نام می‌داشت ، آنگاه در دایرةالمعارف روسیهٔ تزاری کـه اواخر سدهٔ نوزدهم میلادی انتشار یافت، باید مجموع مساحت آذربایجان حدود ۱۹۰هزار کیلومتر مربع می‌بود . سبب چیست که در ارائه میزان مساحت آذربایجان که‌ازسوی دولت روسیهٔ تزاری و مراجع‌علمی و پژوهشی آن کشور شناخته شده بود ، بامساحت آذربایجان حقیقی (آذربایجان ایران) اختلافی وجود ندارد ؟ آیااین خودنشانهٔ آن‌نیست که بعدها (چنان کـه خواهد آمد) دیگران‌نام «آذربایجان»را به‌غارت بردند وبرسرزمین دیگری درشمال رود ارس نهادند؟

64— « Kratkaia Geograficheskaia Entsiklopediia ». Glav. redaktor A. A. Grigorev, Tom 1, Gos. nauch. izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopediia , Moskva, 1960, str. 38.

بخش چهارم

نظرپان تورکیستها درپیرامون ترکان

از آغاز سدهٔ بیستم درسرزمین عثمانی ـ ترکیه ـ اندیشهٔ«پان‌ـ تورکیسم » قوت گرفت . نخست گروهی از ترکان کوشیدند « پان ـ اسلامیسم» را به‌خدمت «پان تورکیسم» درآورند وحاکمیت ترکان‌را برسراسر کشورهای اسلامی خاورمیانه ونزدیك مستقر گردانند. اینان ازیك سو دربارهٔ اتحاد اسلام داد سخن می‌دادند وازسوی دیگر«پان ـ تورکیسم» و اجزاء آن، ازجمله «پان‌تورانیسم» را تبلیغ می کردند.

برای روشن شدن مقاصد «پان‌تورکیستها» جـا دارد بخشی از تصویبنامهٔ کمیتهٔ مرکزی‌حزب«اتحاد وترقی» که‌نموداری‌از بکار گرفتن «پان‌اسلامیسم» وقرار دادن‌آن در خدمت پان تورکیسم است، از نظر خوانندگان بگذرد.

درتصویبنامهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب «اتحاد و ترقی» مورّخ سال

۱۹۱۱ میلادی از تبدیل امپراتوری عثمانی به‌امپراتوری اسلامی سخن رفته و حق تأسیس سازمانهای ملی از سوی دیگر ملتهای مسلمان منع شده است. کمیتهٔ مرکزی حزب مذکور مدعی رواج زبان ترکی در سراسر «امپراتوری اسلامی» شد و آن‌را شرط لازم برای تثبیت حاکمیت ترکان و استحالهٔ دیگر ملتها دانست. تنها نکته‌ای که در این تصویبنامه اندکی مبهم می‌نماید، واژهٔ «مسلمین» است. هرگاه واژهٔ «مسلمین» را برداریم و بجای آن واژهٔ «ترکان» را بگذاریم، مسئله تمام و کمال روشن می‌گردد. در تصویبنامهٔ مذکور چنین آمده است.

« امپراتوری (مقصود امپراتوری عثمانی است ـ م) باید به امپراتوری اسلامی بدل شود و به‌هیچ ملت دیگری نباید حق تأسیس سازمان ملی ویژهٔ آن ملت داده شود . . . **رواج زبان ترکی بهترین وسیله برای تثبیت حاکمیت مسلمین و استحالهٔ دیگر ملتها است**»[1] .

بی‌اختیار دو پرسش مطرح می‌شود :

۱ـ چرا رواج زبان ترکی بهترین وسیله برای تثبیت حاکمیت مسلمین است؟

۲ـ دیگر ملتها درچه قوم و یا ملتی باید مستحیل گردند؟

در مورد نخست اگر مقصود تثبیت حاکمیت مسلمین باشد ، آنگاه

1_ «L'Aasie francaise», 1917, No. 171. P. 174 , D. Evgenev, Voprosy etnogeneza Turok v turetskoi istoricheskoi literature. « Etnicheskie protsessy v stranakh Perednei Azii », Moskva, 1963, str. 71.

چه ضرورتی به زبان ترکـی است . حال آن که اکثر مسلمین منطقه به‌زبان عربی سخن می گویند. بدین‌سبب است که نگارنده اعتقاددارد هر گاه واژهٔ «ترکان»را بجای «مسلمین» قرار دهیم، جمله بدین‌صورت در می‌آید : «رواج زبان تـرکی بهترین وسیله برای تثبیت حاکمیت ترکان است».

واما درمورد دوم همواره‌استحالهٔ ملی شامل‌مستحیل شدن ملت ویا مللی درملت دیگر است. چنان‌که اشاره شد، هر گاه واژهٔ «ترکان» را بجای «مسلمین» بگذاریم و اندیشهٔ «رواج زبان تـرکی» را نیز از نظر دورنداریم ، مسئله روشن مـی‌شود و معلـوم می گردد که هدف ، استحالهٔ دیگر ملتها در «ملت ترك» بوده است.

چنان‌که ملاحظه می‌شود در کشور «ترکان عثمانی» ایدئولوژی «پان‌اسلامیسم»به‌عنوان وسیله‌ای‌درخدمت «پان‌تورکیسم» قرار گرفت. ولی در دوران ضعف امپراتوری مذکـور، ایدئولوژی پان‌اسلامیسم، اندك اندك از پان‌تورکیسم جدا شد .

ترکان جوان وبازماندگان کمالیست آنان‌که پیرو مصطفی کمال معروف به «آتاتورك ـ پدرترکان» بودند، چون اتحاد اسلام‌را موافق مقصود نیافتند ، راه « اتحاد ترکان سراسر جهان » را در پیش گرفتند ودراین رهگذرضمن تلاشهای سیاسی به‌کوششهای «علمی وپژوهشی» درمسیر یکی شمردن تاریخ‌و گذشتهٔ اقوام وملل ترکی‌زبان پرداختند. در این زمینه چند دگرگونی وتحریف در مسایل تاریخی عنوان شد که عبارتند از:

۱ـ ترکی زبانان ساکن‌سرزمینهای آسیا و اروپا، گویا ازجای

دیگری به‌این نواحی کوچ نکردند، بلکه خود گویا ازساکنان اصلی این سرزمینها بودند .

۲ـ برای اثبات این اندیشهٔ نادرست ، چاره‌ای نبود جز آن که اقوام باستانی سرزمینهای مذکوربه‌عنوان اجداد ونیاگان ترکان وانمود شوند .

۳ـ برای این منظور لازم آمد ماهیت قومی و زبـان اقوام کهن شرق، بویژه آسیای مقدم‌موردانکار قرار گیردوباصطلاح‌درآنها «تجدید نظر» شود.

هر گاه نوشتـهٔ ضیاءگوك آلپ را کـه یکی از نظـریه‌پردازان مشهور پان‌تورکیسم است اندکی مورد توجه قـرار دهیـم، پس آنگـاه مسیر حرکت پان‌تورکیستهای کوچك وبزرگ وهدفشان روشن‌خواهدشد.

وی درکتاب خود زیرعنوان «مبانی ترك شناسی» چنین نوشت :

«برخی‌ازدانشمندان می کوشندتابه‌صورتی‌تصنعی‌ترکان، ازجمله ترکان‌آسیای میانه، کرانهٔ رود ولگا، سیبری‌وآسیای صغیررا از یکدیگرجداجلوه دهند وآنان را ازملتهاواقوام‌جدا گانه به‌شمار آورنـد . **هدف ما آن‌است‌که صدمیلیون‌ترك را در ملتی واحدمتحدگردانیم**»[۲].

نظریه‌پردازان و تاریخ‌نگاران دیگر چـون گون آلتای نیز ترکان را قدیمترین و کهن‌ترین اقوام شرق دانسته‌اند و براین عقیده‌اند که ترکان حدود پنجهزارسال پیش‌از میلاد ، ازآسیای میانه به‌سرزمینهای کنونی خویش نقل مکان کردند.

---

2 – Ziya Gokalp Turkculugun esaslari, Istanbul, 1952 , s.28.

در دومین کنگرهٔ تاریخ ترکیه که ازسوی جامعهٔ مورّخان آن کشور برگزار شد، اکثر سخنرانان اعلام داشتند که « ترکان نخستین‌ـ مشعلداران فرهنگ‌جهانی بودند»[۳].

مورّخان ترك در اثبات این مقصود چند نکته عنوان کردند که تاکنون هرگز از دیدگاه تاریخ به‌ثبوت نرسیده وتأیید نشده است.

نخست آن‌که سرزمین آسیای میانه را جایگاه باستانی ترکان نامیده‌اند.

دو دیگر آن‌که ترکان‌را با«توران» و«تورانیان» یکی‌شمرده‌اند.

سه دیگر آن‌که اقوام بسیار کهن آسیای مقدم ازجمله ایلامیان، شومریان، هوریان، کوتیان، کاسیان، میتانیان، هیتیان، اورارتیان، سوبارها وسرانجام مادها را از اقوام ترك دانسته‌اند.

نگارنده می‌کوشد تاآنجا که میسرباشدبه‌اختصار نکات‌مذکور راکه‌ازسوی مورّخان ترك به‌ابهام‌وتاریکی کشانیده شده است، روشن گرداند.

۱ـ آیا سرزمین‌آسیای میانه از روزگاران بسیار کهن سرزمین ترکان بود؟

همهٔ مورّخان جهان جز گروهی از مورّخان پان‌تورکیست در یك نکته اتفاق نظر دارند وآن ترك نبودن ساکنان واقوام باستانی آسیای میانه‌است. استادبارتولد، دانشمندترك‌شناس برجستهٔ شوروی، باختریان، سکائیان، خوارزمیان، پارتیان و سُغدیان را ساکنان‌باستانی آسیای میانه

3_ Ikinci Turk Tarih Kongresi, Istanbul, 1943, s. XXXII.

دانسته است[۴]. وی اقـوام مذکور را از نـژاد آریـایی نامیده و بر آن است که پیش از حملهٔ اسکندر مقدونی، نخست حـاکمیت در دست خوارزمیان‌بود وپس از خوارزمیان ، باختریان فرمانروا شدند[۵].استاد بارتولد، آیین مزدیسنارا زائیدهٔ محیط ومردم‌خوارزم‌دانسته‌است[۶].

به‌بینیم اسناد و مدارك بجا مانده از عهد باستان تا چه پایه مؤید این نظر است .

در اوستا به‌تکرار از«ایران‌ویج» یا«ایران ویجه» که نام‌سرزمین آریائیان‌است، سخن رفته‌است. شادروان‌استاد پورداود معتقد است که «ایران ویجه» یا«ایرین‌ویجه»به‌سراسر ایران‌زمین بزرگ گفته نمی‌شد، بلکه‌اسم‌قطعه‌خاکی‌است که نخست‌ایرانیان‌به‌آنجا باراقامت افکندند و ازآنجا متدرجاً پیشتر رفته سراسر ایران‌زمین را فـرا گرفتند و بعدها همهٔ ممالکی که درتصرف آنان بوده ایرین یا ایران نامیده شده‌است»[۷].

درمورد ایـن محل اختلاف نظرهایی وجـود دارد. برخی از پژوهندگان بـا استناد به‌نـوشته‌هـای فصل ۲۹ فقـرهٔ ۱۲ کتاب پهلـوی بندهشن«ایران‌ویج رادرطرف آذربایجان» دانسته‌اند. بعضی نیز به‌سبب نزدیکی نام متأخر آلبانیای قفقاز که از سوی جغرافی‌نگاران ایرانی و

---

4 Bartold V. V., Sochineniia, Tom 2, chast 1. Izdatelstvo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 109

۵ـ همانجا ، ص ۱۰۹ـ۱۱۰.

۶ـ همانجا ، ص ۱۱۰.

۷ـ «یسنا»، (جلداول) جزوی از نامهٔ مینوی اوستا، گزارش استادپورداود، زیرنظر دکتربهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶. ص ۳۸.

عرب «اران» ضبط شده‌است بانام‌ایران، چنین پنداشته‌اند که‌ایران ویج آنجا بوده است. حال‌آن‌که استرابون ضمن بحث پیرامون رسوم و عادات‌اهالی آلبانیا = اران، غیرایرانی‌بودن‌آنان راثابت می کند[۸].

گروهی ازخاورشناسان چون‌کیپرت Kiepert ، گیگرGeiger، تیل Tiele ، یوستی Yusti ، آندرآس Andreas ، مارکوارت - Marquart ، بارتولد Bartold و دیگران، آسیای میانه، از جمله‌حدود خوارزم و دشتهای‌اطراف رود زرافشان (این رود در اوستا به‌صورت دایتی = دائیتیا آمده که همان رود ایران‌ویج‌است)[۹]، سغد، مرو، بلخ، نسا = نیسایه یا مهرداد کرت، هرات، کابل وهلمند (هیرمند) را سرزمین نخستین آریائیان یا ایران ویج دانسته‌اند[۱۰].

درمهریشت که ازکهنترین سرودها و نیایشهای دینی ایرانیان است، از سرزمینها و منزلگاههای‌آریائیان یاد شده است. درفقره‌های ۱۳ و ۱۴ مهریشت چنین آمده است:

« نخستین ایزد مینوی که پیش‌ازخورشید فناناپذیر تیزاسب در

۸ــ «یسنا» (جلداول) جزوی ازنامهٔ مینوی اوستا، گزارش استاد پورداود ، زیرنظر دکتربهرام‌فره‌وشی ، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ‌سوم، تهران، ۲۵۳۶ص،۳۹ــ۴۰ .

۹ــ «یشتها»، گزارش‌استاد پورداود، به‌کوشش‌دکتربهرام‌فره‌وشی، انتشارات‌ـ دانشگاه‌تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶،ص۲۴۱، ۲۸۳،۲۸۷ و فرگرد ۲ـ وندیداد، فقره‌های ۲۰ــ۳۱.

۱۰ــ «یسنا»، جزوی از نامهٔ مینوی اوستا، جلد اول، گزارش استادپورداود، زیرنظر دکتربهرام فره‌وشی. انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۴۱ـ۴۲.

بالای کوه هرا[11] برآید نخستین کسی که‌بازینتهای زرین آراسته ازفراز (گوه) زیبا سر بدرآورد ازآنجا(آن مهر) بسیار توانا تمام منزلگاهان آریایی را بنگرد. آنجایی که‌شهریاران‌دلیر قوای‌بسیارمرتب سازند، آنجایی که کوههای بلند و چراگاهان بسیاربرای‌چارپایان... موجود است. آنجایی که دریاهای‌عمیق ووسیع واقع‌است. آنجایی که رودهای پهن‌قابل کشتی‌رانی[12] با خیل‌امواج خروشان به‌سنگ خارا وکوه خورده به‌سوی مرو، هرات،به‌سوی سغد(گو) وخوارزم شتابد.»[13].

در سه فقره از فرگرد اول وندیداد از شانزده کشور یاد شده است. درسر این کشورها ایران‌ویج (ایرین‌وئجه) نخستین سرزمین آریائیان قرار گرفته است.پس از ذکر ایرین وئجه درفقرات بعداز ممالک‌شمال

۱۱ــ کوه هرا به‌صورت «هرائیتی» نیز آمده است. درترجمهٔ پهلوی‌این نام به صورت « هربرز » Harborz ذکر شده است که گویا همان البرز فارسی است. در اوستا، هراکوهی‌است که‌ازشرق به‌غرب کشیده شده‌است. چنین‌بنظر می‌رسدکه این‌کوه درسرزمینهای شرقی واقع شده باشد. درفقرهٔ ۱۳ مهریشت چنین‌آمده است‌که مهرفرشتهٔ فروغ، نخستین‌ایزد مینوی‌است که پیش‌ازبرآمدن‌خورشید ازکوه هرا به‌سراسر کشورهای آریایی می‌تابد. با تکیه‌براین نکته، می‌توان‌کوه هرا راکوهی‌درمشرق دانست. زیرا ازآنجا است که‌ایزدمهر برسرزمینهای آریایی ــ مرو، هرات،سغدوخوارزم ــ می‌تابد.

۱۲ــ استادپورداود رودهای زرافشان، هریرود وجیحون یا آمودریا راازاین‌گونه‌رودها دانسته‌است. ر.ش. به «یشتها»، جلداول، چاپ‌سوم،ص۴۳۱.

۱۳ــ « یشتها »، گزارش استاد پورداود، به‌کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۴۲۹ــ۴۳۱.

شرقی وشرقی ایران از سغد، مرو، بلخ ـ باختر ـ نیسایه (میان مرو-وبلخ)،هرات،کابل، مسیر رود هیلمند(هیرمند) وغیره‌سخن‌رفته‌است[۱۴].

استادپورداود، خـوا ایریزم یـا خوارزم را نخستین اقـامتگاه آریائیان دانسته است. بسیاری ازدانشمندان نیز براین عقیده‌اند. استاد مارکوارت هم برهمین عقیده‌بود.

ابوریحان بیرونی درآثار الباقیه به‌هنگام بحث‌پیرامون‌خوارزم، آورده‌است که مردم این سرزمین، ورود سیاوش پسر کیکاوس را مبداء تاریخ می‌دانستند که نهصدوهشتاد سال پیش از اسکندر بوده است[۱۵]. هرگاه این رقـم را به‌سال ۳۳۰ پیش‌از میلاد مسیح بیافـزائیم، تمدن خوارزم دست‌کم به۱۳۱۰ سال پیش‌از میلادمسیح می‌رسد. شایدتمدن خوارزم بمراتب دورتر از این روزگار باشد.

دیاکونوف،با اتکاء به‌نوشته‌های اوستا،نخستین‌سرزمین آریائیان را فاصلهٔ اورگنج و چارجو ومتعاقب آن‌مرو، هرات ، دشت هامون، تجن (هریرود)، سبزوار، قندهار ونیشابور دانسته است. وی سکونت آریائیان در این سرزمینها را حدود هزارهٔ سوم و هـزارهٔ دوم پیش‌از میلاد تخمین زده است[۱۶].

---

۱۴ ـ «یسنا» ، جزوی ازنامهٔ مینوی اوستا،گزارش‌استادپورداود، انتشارات-دانشگاه تهران ، جلداول، چاپ‌سوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص۴۲-۴۳ .

۱۵ـ ابوریحان بیرونی، آثارالباقیه‌عن‌القرون‌الخالیه،به‌اهتمام‌زاخو،لایپزیك، ۱۹۲۳، ص۳۵ .

16_ « Istoriia Iranskogo gosudarstva i Kultury ». Editors, B. G. Gafurov. E. A. Grantovsky. M. S. Ivanov. Moskva. 1971, str. 125. 127.

از مندرجات بندهشن چنین برمی‌آید که ایران ویج در طرف آذربایجان است. دراین کتاب از رود «دارجه» به‌عنوان رودبزرگ و «رودباران» سخن رفته و زادگاه سپیتامان زرتشت را کنار این رود دانسته است. ولی محل این‌رود تاکنون به‌درستی شناخته نشده است.

بهرتقدیر، چه‌نخستین‌سرزمین آریائیان آسیای‌میانه‌وچه آذربایجان باشد، دست‌کم دریك نکته‌جای تردید نیست و آن اینکه درنوشته‌هایی چون یشتهاووندیداد که‌ازروزگاران بسیار کهن‌وبه‌یقین پیش‌ازپادشاهی مادها وهخامنشیان برجا مانده است، آسیای میانه به‌عنوان سرزمین آریائیان ذکر شده است.

هرگاه دراین مورد که آذربایگان زادگاه سپیتامان زرتشت ویا رگا (ری) دیار او بوده است، جای شبهه و تردید باشد، دست‌کم در یك نکته نمی‌توان تردید داشت و آن این‌که ویشتاسپ، حامی واشاعه دهندهٔ آیین زرتشت برباختر باستانی ـ باکتریا و هیرگان ـ که بخشی از سرزمین آسیای میانه است، فرمان می‌راند.

ای. م. دیاکونوف ضمن بحث پیرامون اوستا و ارتباط آن با زبانهای ایرانی چنین نوشته است:

« نمی‌توانیم‌داوری کنیم که زبان‌اوستا به‌کدام یك‌از گروههای زبانهای‌ایرانی‌مربوط می‌باشد . فقط یك نکته مسلم‌است که‌جای پیدایش آن‌آسیای‌میانه ومشرق‌ایران(افغانستان کنونی‌وخراسان) بوده‌است»[۱۷].

۱۷ـ دیاکونوف، آ. م.، تاریخ ماد، ترجمهٔ کریم کشاورز، بنگاه‌ترجمه‌ونشر کتاب ، تهران ۱۳۴۵، ص ۷۲.

در ضمن اشاره شد که ویشتاسپ (کی گشتاسپ) بـر باختر و هیر گان فرمان می‌راند. وجوداین دومعلوم، ما را هدایت می کندبه‌این که دشتهـای اطراف رود دائیتیا و بدیگـر سخن سـرزمین آریاویج معلوم و مشخص شود . در فقـره‌های ۱۰۳ ، ۱۰۴ و ۱۰۵ آبان یشت چنین آمده است :

«از برای من ای زرتشت اسپنتمان این اردیسور ناهید رابستای کسی که. . . اورا بستود. زرتشت پاك درآریاویج در کناررود- ونگوهی دائیتیا... ازاو درخواست‌این کامیابی‌را بمن ده‌ای نیك ای تواناترین ای اردیسور ناهیـد که من کی گشتاسب دلیر پسر لهراسب‌راهماره‌بر آن دارم که بحسب دین بیندیشد،بحسب‌دین سخن گوید، بحسب دین رفتار کند»[۱۸].

این نوشته مؤید نظر آن گروه از خاورشناسانی است که رود دائیتیا یا رود ایران ویج را با رود زرافشان یکـی دانسته‌اند . درضمن ازاین فقره‌های آبان‌یشت‌به‌سهولت‌می‌توان‌دریافت که‌محل‌اشاعه آیین‌زرتشت، آسیای میانه وسرزمین وسیعی از خوارزم، باختر، هیر گان وغیره‌بوده است. در اسطوره‌های‌ایرانی نیز می‌بینیم که دامنهٔ این فعالیت به‌حوضهٔ رود هیلمند (هیرمند) کشیده شد واسفندیار بخاطر پیکار با رستم راهی سرزمین سیستان گردید.

هرودوت درپیرامون مناطـق آسیای میانـه گزارشی دارد که با توجه به‌نامهای سرزمینها واقوام ساکن آن ، به‌سادگی می‌توان دریافت

۱۸ــ « یشت‌ها » گزارش استادپورداود ، به‌کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، جلداول ، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ‌سوم، ۲۵۳۶ ، ص۲۸۱ــ۲۸۳ .

که آریائیان دراین اراضی سکنی داشتند. وی چنین نوشته است:

« درآسیا دشتی‌هست که ازهرسودرمحاصرهٔ کوهها قرار گرفته است . کوهها نیز پنج گذرگاه دارند . این دشت در گذشته به‌خوارزمیان تعلق داشت . دشت مذکور از خوارزم به‌هیرگان (گرگان) ، سرزمین پارتیان ، سرنگام (درنگیان) وتامانها ... می گذرد. ازدامنهٔ کوهها، آب به‌رودAk (تجن–هریرود) می‌ریزد. این‌رود پنج شاخه شده ودردرجهٔ نخست‌اراضی اقوام یاد شده راآبیاری می کند»[۱۹].

از نوشتهٔ هرودوت دونکته رامی‌توان دریافت. نخست‌آن‌که سرزمین خوارزم پیش‌از روزگار هرودوت بمراتب وسیعتر از اراضی‌خوارزم در روزگار هخامنشیان بوده است . دو دیگر آن که اقوام ساکن سرزمینهای یاد شده‌که هرودوت ازآنان نام برده است، آریایی‌بودند و درآریایی بودن اقوام مذکور خلاف نیست.

ای. م. دیاکونوف معتقد است‌که در روزگار ظهور مهریشت، آریاویج یا سرزمین‌آریائیان، شامل اراضی مسیر هریرود، از جمله مرگیان (مرو)، مرغاب، سغد، خوارزم و کرانه‌های آمودریا، کشکه‌دریا و زرافشان بوده است. وی در ادامهٔ سخن چنین می‌نویسد:

« سرزمین آریائیان در روزگار پدید آمدن سرود مهر ، شامل سرزمینهای ساتاگیدی(یاکشور تامانها)،هاریا،مرگیان، دشتهای مسیروسطای‌آمو دریا وخوارزم بود»[۲۰].

19_ « Istoriia Iranskogo gosudarstva i Kultury ». editors B. G. Gafurov. E. A. Grantovsky. M. S. Ivanov. Moskva, 1971, str. 135.

۲۰_ همانجا ، ص ۱۳۶ .

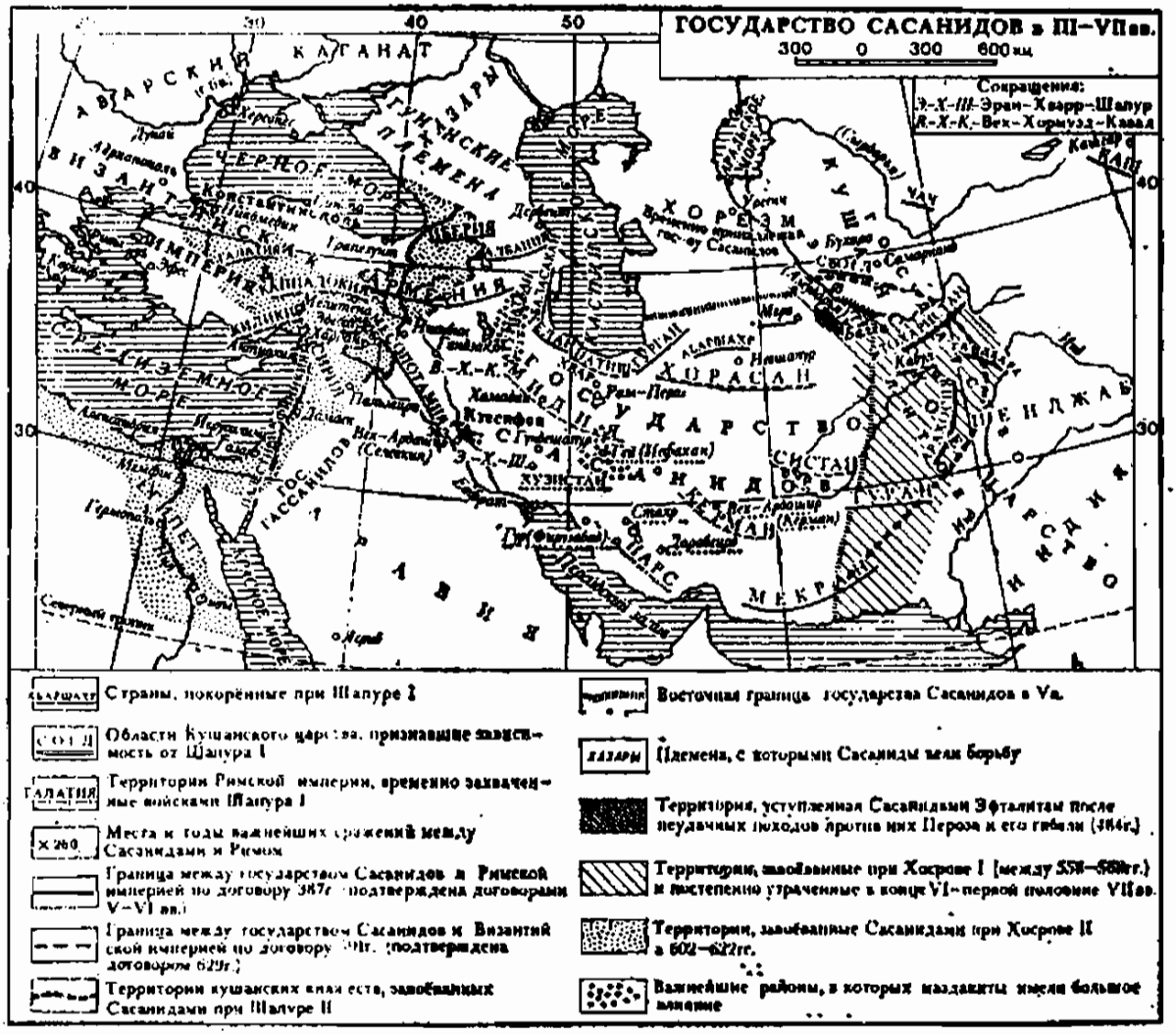

نقشهٔ ایران ساسانی در سده‌های سوم تا هفتم میلادی ، نقل از کتاب تاریخ ایران ، بقلم چند تن از محققان شوروی ، زیر نظر ایوانف ، از انتشارات دانشگاه دولتی مسکو، سال ۱۹۷۷، ص۱۱۹

ای. م. دیاکونوف درنوشتهٔ خود زیرعنوان «شرق ایران پیش‌ـ از کوروش» چنین اظهار عقیده می کند که در روزگار ظهورمهریشت، آریاویج یا سرزمین آریائیان تنها شامل خوارزم نبود، بلکه سرزمین وسیعتری را شامل می گردید . ایـن سرزمین عبارت بود از **سراسر دشت آسیای میانه وشرق ایران که مردم آن به‌زبان ایرانی سخن می گفتند.** دیاکونوف واژهٔ «آریاویج» را بـا نام «اریان» ـ ایران ـ که از سوی مؤلفان یونان باستان بکار رفته است ، یکی می‌داند[۲۱].

بدین روال آریاویج از دیدگاه دیاکونوف سرزمینی گسترده‌تر وفراخ‌تر ازاراضی نواحی یاد شده بوده است.

دربارهٔ فرمانروایی شاهان کیان ، مسعودی مطالبی دارد که نشان می‌دهد لهراسب برآسیای میانه وبلخ (باختر) فرمان می‌رانـد. وی در این باره چنین نوشته است:

«کیخسرو ... شاهی به‌لهراسب داد و **این قوم مقیم بلخ بودند** که‌پایتختشان‌بودورودبلخ‌را که‌همان‌جیحون‌است‌به‌زبان‌خودشان کالف می گفتند. هنوزهم بسیاری‌ازعجمان‌خراسان‌آن رابه‌همین نام‌خوانند»[۲۲].

مسعودی در ادامهٔ سخن چنین نوشت:

21— « Istoriia, Iranskogo gosudarstva i kultury », editors B. G. Gafurov, E A. Grantovsky. M. S. Ivanov. Moskva, 1971, str. 137.

۲۲ـ مسعودی، ابوالحسن‌علی بن‌حسین ، مروج الذهب ومعادن الجوهر، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده ، جلد اول ، تهران ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۲۵۳۶ ، ص ۲۲۲ .

« پس‌ازلهراسب ، یشتاسب بپادشاهی رسید و مقر او بلخ بود. به سال سی‌ام پادشاهی او ، زرادشت پسراسبیمان[۲۳] سوی وی‌آمد» .

گرچه نوشتهٔ مسعودی در پیرامون نام پدر زرتشت خالی ازتشویش نیست ، با این همه ، سند بسیار جالبی را در مورد محل اشاعهٔ آیین زرتشت درآسیای میانه ونیز مردم‌این سرزمین ارائه کرده‌است.

درکتاب « استر » ازتورات ، ضمن‌بحث‌درپیرامون‌اخشورش- (خشایارشا) چنین آمده‌است که وی « ازهند تاحبش برصد و بیست وهفت ولایت سلطنت می کرد»[۲۴].

۲۳ـ مسعودی ، ابوالحسن ، مروج‌الذهب ومعادن‌الجوهر ، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده ، جلد اول ، تهران ، بنگاه ترجمه ونشر کتاب ، ۲۵۳۶ ، ص ۲۲۳ . « اسبیمان » همان سپیتامان است و سپیتامان یکی از نامهای ورجاوندی است که درکنارنام‌زرتشت آمده‌است ، بنابه نوشته استادآبایف، سپیتامان صورت پهلوی‌نام اوستایی«سپیتاما» است.این که‌سپیتاما درپهلوی به‌سپیتامان بدل شده‌است . گویا به‌سبب وجود پسوند an به‌آخرنام مذکور است . ازمندرجات «یشتها» ۱۳و۹۸ چنین‌برمی‌آید که نامها و عناوین جانشینان زرتشت‌نیز سپیتاما بوده‌است. چنین بنظر می‌رسد که سپیتاماهم عنوان‌وهم‌نام بوده‌است . زیرا بنابه‌نوشتهٔ کتزیاس ، همسرآمیتیس که‌یکی‌از شخصیتهای مادی‌بود ونیز دختراستیاگ شاه ماد و همچنین فرزند پتس Petes سردار ایرانی درروزگار اردشیراول شاهنشاه هخامنشی سپیتامس Spitamas نام داشتند.درمیان اقوام سکایی نیز سپیتاما به‌صورت نام‌خاص بکاررفته است . درضمن یادآور می‌شود که آئین‌زرتشت ازاقوام آریایی‌سکاوسرمت پذیرفته نشد. برای آگاهی بیشتر، ر.ش. به‌مقالهٔ پروفسور و . ای . آبایف‌زیرعنوان «شرحی درپیرامون واژه شناسی‌نامهای خاص‌ایرانی» ترجمهٔ عنایت‌الله‌رضا، مجلهٔ بررسیهای تاریخی ، سال دوازدهم ،شمارهٔ ۳ ، ص ۲۴۳-۲۳۹ .

۲۴- «عهدعتیق‌وجدید»، ترجمه‌از زبانهای اصلی عبرانی‌وکلدانی‌ویونانی، به‌همت انجمن پخش کتب‌مقدسه ، ZM، ۱۹۷۵،ص ۷۷۱ .

این صد و بیست و هفت ولایت بی گمان شامل ایران و انیران ـ خارج از ایران ـ بود . در نوشته‌های مورّخان باستان مطالب بسیاری پیرامون اقوام ایرانی و غیر ایرانی تابع شاهنشاهی هخامنشی آمده است . بااین‌همه کمتر اثری از وجود ترکان در آسیای میانه و یا نقطهٔ دیگری از سرزمینهای تابع فرمانروایی هخامنشیان نمی‌توان یافت. بدین روال ادعای مورّخان ترك وعثمانی مبنی برترك‌بودن اقوام آسیای میانه در روزگار باستان ، فاقد هر گونه دلیل و مدرك است .

بنابراسناد و مدارك ونیز نوشته‌های مورّخان چینی ، ایرانی ، رومی ، ارمنی وتازی معلوم وروشن است که کوچ ترکان به‌سرزمینهای بسیار دوردست آسیای میانه ، سدهٔ ششم میلادی ودرروزگار شاهنشاهی ساسانیان آغاز شد . بااین‌همه ترکان حتی درنخستین سده‌های اسلامی نیز آسیای میانه را دراختیار نداشتند . ابن‌حوقل که در سدهٔ چهارم هجری می‌زیست ، درکتاب مشهور « صورة‌الارض » مطالبی دارد که مؤید این نظر است . وی ماوراءالنهر راکه شامل فاریاب ، سغد ، سمرقند ، خوارزم ودشتهای کرانهٔ جیحون بوده‌است ، سرزمین ترکان نمی‌داند ومردم‌نواحی مذکور را ترك نمی‌شمارد . ازنوشتهٔ ابن‌حوقل چنین پیداست که در روزگار او ترکان هنوز در خارج از ماوراءالنهر وپیرامون آن سکنی‌داشتند . وی به‌هنگام بحث‌درپیرامون ماوراءالنهر چنین نوشته است :

« اما بردگان آنجا ازترکانی است که در پیرامون ماوراءالنهر سکونت دارند» [۲۵].

---

۲۵ ـ ابن‌حوقل، صورة‌الارض، ترجمهٔ دکتر جعفرشعار، انتشارات بنیادفرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص ۱۹۵ .

استادبارتولد برآن‌است که ترکان تا پیش از سدهٔ ششم‌میلادی به‌آسیای میانه راه نیافتند. وی ضمن بحث پیرامون نظر خود چنین نوشته‌است:

«سدهٔ ششم میلادی نخستین دولت ترکان‌صحرانشین درآسیای میانه‌پدیدآمد. **فاتحان‌این سرزمین ترکان‌بودندکه‌ازآلتای به‌آسیای میانه آمدند** وطی مدتی کوتاه اقوام ساکن محدودهٔ وسیعی از اقیانوس کبیر تادریای سیاه را تابع خود کردند»[۲۶].

استادگومیلف ضمن بحث پیرامون ترکان‌چنین نوشته‌است:

«تازیان، همهٔ‌جنگاوران کوچ‌نشین‌ساکن‌شمال سرزمین سغد را ترك نامیدند. از این‌رو **بسیاری از اقوام ساکن‌آسیای میانه به‌خطا«ترك» نامیده شدند. حال‌آن‌که‌اقوام مذکور هرگز ترك‌وجزء خاقانات‌نبودند.** بایدافزود که‌برخی‌ازاقوام‌وتیره‌ها، چون‌ترکمانان، مردم شبه جزیرهٔ‌آناتولی (ترکیهٔ کنونی)، **مردم‌آلبانیای‌قفقازونیز مردم آذربایجان، هیچگاه‌کمتر خویشاوندی با ترکان ومغولان نداشته‌اند»**[۲۷].

بدین روال استاد گومیلف نه تنها مردم آسیای میانه، آلبانیای قفقاز و آذربایجان، بلکه مردم شبه جزیرهٔ‌آناتولی را نیزترك نمی‌داند. زیرا زبان تنهامعرف مشخصات قومی‌ونژادی نیست.

دراین نکته که ترکان باستان در اراضی شمال چین می‌زیستند،

26_ Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1. Izdatelstvo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 31.

27_ Gumilev L. N.. Drevnie tiurki. Moskva, Izdatelstvo «Nauka», 1967, str. 6.

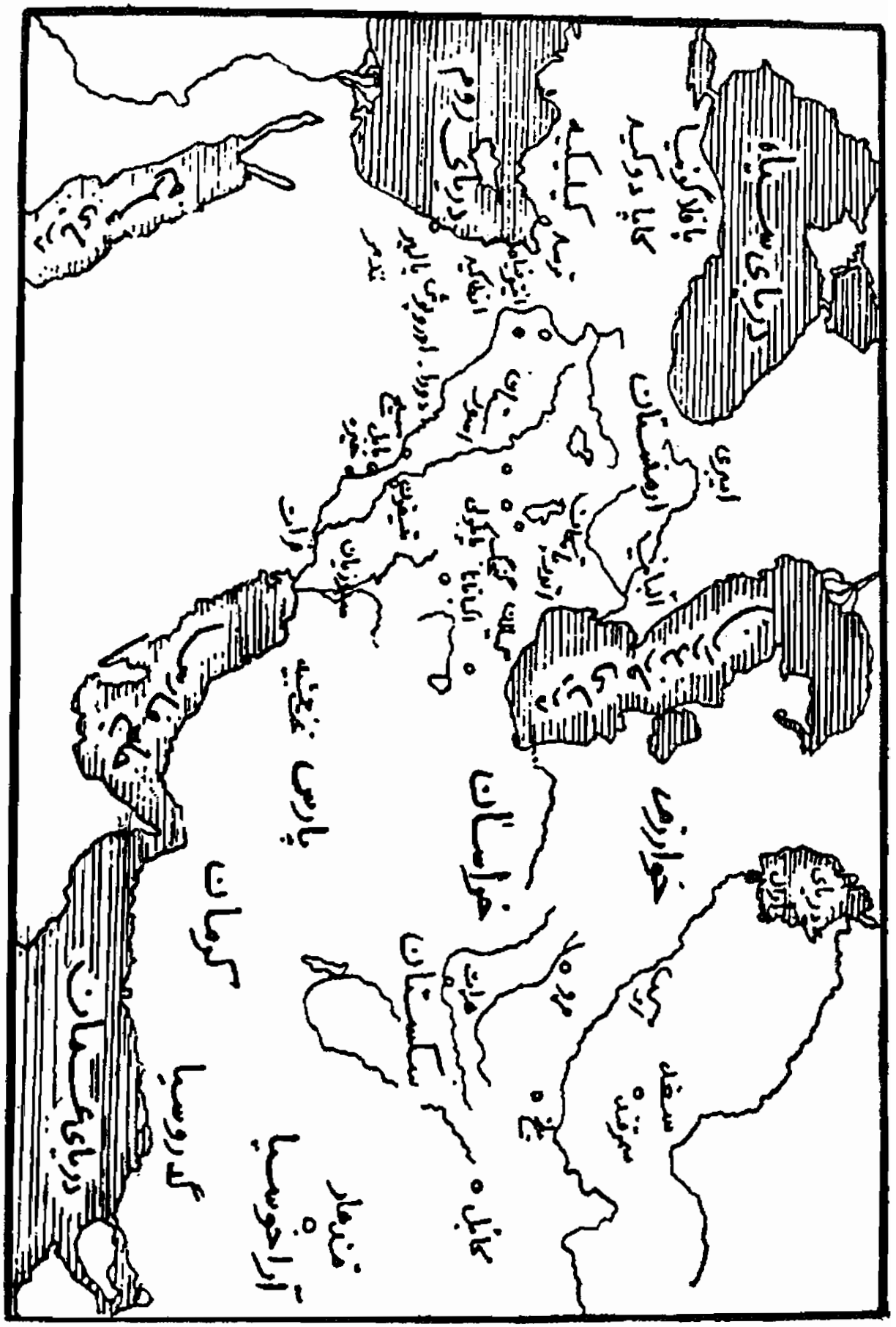

نقشهٔ ایران در روزگار ساسانیان

نقشهٔ ایران در روزگار ساسانیان . نقل از کتاب تمدن ایران ساسانی، نوشتهٔ ولادیمیر گریگورویچ لوکونین ، ترجمهٔ دکتر عنایت‌الله رضا ، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، سال ۱۳۵۰ ، روبروی صفحهٔ ۳۷۸

میان دانشمندان ومحققان اختلاف نظر وجود ندارد . چینیان گروهی از اقوام ترك ساکن شمال چین ، جنوب سیبری و محدودهٔ آلتای را « هیون ـ نو » می‌نامیدند که به‌معنای بردگان عاصی و گناهکار است . گروه دیگری از این اقـوام را چینیان «توکیو» می‌نامیدنـد که تلفظ چینی‌نام «تورکیوت» است . زیرا ترکان باستان « تورکیوت » نامیده می‌شدند که همان «ترك» یا«تورك» است .

قبایل « هیون ـ نو » مردم جنگاوری بودند که اغلب دراراضی چین تاخت‌وتازمی کردند . چینیان مجبوربودند همه‌ساله به‌همسایگان شمالی‌خود بـاج بپردازنـد . از سال ۳۰ سدهٔ دوم میلادی ، امپراتور چین درمیان قبایل «هیون ـ نو » اختلاف و چند دستگی پدید آورد و توانست ازاین رهگذر آنان را مغلوب گرداند[۲۸]. استاد زلالیان معتقد است کـه ازاین پس واژهٔ «یوریوك » پدیـد آمد که‌به معنای مطیـع و فرمانبردار است[۲۹].

ازآغاز سدهٔ پنجم میلادی اتحاد جدید قبایل درپیرامون آسیای مرکزی پدیدآمد. این‌قبایل درتاریخ بنام «هونها»مشهوراند. همهٔاقوام وقبایلی که در این اتحاد گرد آمدند ، ترك نبودند . کاهن معتقد است: « در میان قبایل مذکور ، دیگر عناصر نژادی از جمله او گروفین‌ها ، مچرها (مجارها) وغیره نیز وجود داشتند »[۳۰].

28– Cahun Leon, Introduction a l'histoir de l' Asie. P. 87.

29– Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v Osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii, Izd-vo AN Armianskoi SSR. Erevan. 1970. str. 50 51.

30– Cahun Léon. Introduction à l'histoir de l'Asie, P. 87.

کاهن، هفتالیان را ترک‌ندانسته و بر این عقیده بوده است که «هفتالیان از تیره‌های هند واروپایی واز اقوام ایرانی بودند»[۳۱].

دیگر از نشانه‌هایی که مدلل می‌سازد مردم ساکن سرزمینهای آسیای میانه درروزگار باستان ترک نبوده‌اند، نامهای جغرافیایی است. زیرا نامهای شهرها، روستاها، کوهها ورودها همه‌از زبان مردم ساکن سرزمینها پدید آمده‌اند. شادروان احمد کسروی در اثر مشهور خود زیرعنوان «آذری یا زبان باستان آذربایجان» درپیرامون نامهای رودها، کوهها وشهرها چنین اظهارنظر کرده‌است:

«یکی از چیزهایی که مردم یك سرزمین وزبان آنان را نشان می‌دهد نامهای رودها و کوهها ودیهها وشهرها و کویها است. زیرا هر مردمی این نامها را اززبان خود پدید آورند»[۳۲].

هرگاه این اندیشه پذیرفته آید، پس آنگاه با بررسی نامهای جغرافیایی، می‌توان معلوم داشت که مردم آسیای میانه‌درروزگار باستان از چه تیره‌ای بودند و به‌چه زبانی گفتگو می‌کردند. نگاهی گذرابه نامهای کوهها، دره‌ها، رودها، شهرها ونواحی مسکونی آسیای میانه، نشان می‌دهد که مردم این سرزمین از نژاد ترکان نبودند و به‌زبان ترکی‌نیز سخن نمی‌گفتند. آنچه درزیر ارائه می‌شود، مؤیدایرانی بودن نامها است.

31- Cahun Léon, Introduction à l'histoir de l'Asie, P. 155,...

۳۲ـ «کاروند کسروی» مجموعهٔ ۷۸رساله و گفتارازاحمد کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، چاپ دوم، تهران ۲۵۳۶، ص ۳۲۲.

✿ نام کوهها ، دره‌ها و گردنه‌ها :

پامیر،هندوکش، خاوك، بتم، سرخان، کوهك، کشکه، شاودار.

✿ نام رودها و جویبارها :

آمو (آمودریا = جیحون = گیحون « گیهون » که نام بسیار کهن آن « وخشو » بوده است)[۳۳]، سیر دریا ، وخش (سرخاب) ، جریاب ، وخاب ، رودك (قصبه‌ای به‌همین‌نام وجود دارد که رودکی از آنجا بوده‌است . دراطراف تهران‌نیز ناحیه‌ای به‌همین‌نام هست) ، اندرآب ، پنج ، آخشو ، کلیاب ، آب گرم ، کوم رود، نهام‌رود ، خاوررود ، بورآب ، چارجوی ، کشکه دریا ، زرافشان ، هفت رود ، اسکندرکام ، سیاه آب ، جسویبار بکار ، جویبار شیشه‌گران، نوکند ، خرقان‌رود،پیکان،زر،فرخشه،خامه،بارآب، هریرود، هیلمند،(هیرمند)، رودشاش (چاچ) ، کرشاب ، ورارود .

✿ نام شهرها و نواحی مسکونی :

بدخشان ، تخاران ، بلخ (باختر) ، رودك ، قندوز ، سمنگان ، گوربند ، بامیان ، لیوکند ، ارهن ، کاربنك ، راشت ، کافرنیگان ، وشگرد ، قبادیان ، نوذر ، ده‌نو ، کهن‌دز ، چرمنگان ، ریگ دشت،

۳۳ـ استادبارتولد می‌نویسد «نام باستانی آمودریا = وخشویاوکشو درنام رودوخش (سرخاب) محفوظ مانده‌است» . ر.ش. به:بارتو ، ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز ، جلداول ، انتشارات بنیادفرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۲،ص۱۶۹ .

شیر آباد ، اندیگان (انـدیجان) ، آمل ، نوبهـار ، بخارا ، سمرقنـد ، مر گیان(مرو) ، شاپور گان، فاریاب، میانه ، بیرون ، افراسیاب ، کش ، سنگ‌دیزه، پنجیکت ، یارکت ، آفرینکت ، ریو، خوارزم ، کوشك‌ـ مغان ، پی کند (بیکند) ، نـوکند ، آسیاب ، ریگستان ، ماه روز ، خانگاه،ویسر،ورمند،نور،برداد،برسان،زرخش،زرگران، کمره، کبوذ، مدیا مجکت،مرزین، نوزآباد، نوکدك، رامن،رزمان، سکان،فیروزه، یمگان ، مهنه (میهنه) ، کشمیهن، بـغ آباد ، ابیورد ، درون، سرخکت، تاراب، توسن، خرتنگ، خداباد، شادکان، شکان، سغدبیل، اورگنج، گرگانك، سکاکت، بغدادك، روذان، سیب، جگربند، آبادان، سنگ‌ـ آباد، مغکده، مداوا = مادآباد (قریه مادی کنونی)، روشتان، کان‌بادام، زندرامش،اخسیکت،خجستان، ده‌نو، شاش = چاچ، اشترکت[۲۴].

بدین روال چنان که خوانندگان توجه دارند، نامها درسرزمین آسیای‌میانه، پارسی بوده‌است‌وما دراین‌سرزمین‌تا روزگارفرمانروایی عباسیان و درستتر گفته شود تا آغاز سدهٔ چهارم هجری اثری‌ازنامهای جغرافیـایی ترکی نمی‌یابیم.استاد بارتولد پیرامون نامهای جغرافیایی ترکی درآسیای میانه چنین نوشت:

۳۴ـ برای آگاهی بیشتـر ، ر. ش. به : ابواسحق‌ابراهیم اصطخری، مسالك‌ـ وممالك ، ترجمهٔ فارسی، به‌کوشش ایرج افشار ، بنگاه ترجمه ونشر کتاب، تهران ، ۱۳۴۷ ، ص ۲۲۵ـ۲۲۷. و بارتولـد ، ترکستان نامه ، جلد اول ، ترجمهٔ کریم کشاورز ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهـران ۱۳۵۲، ص‌ـ ۱۶۷ ـ ۳۹۹ . و بارتولد ، آبیاری در ترکستان ، ترجمهٔ کـریم کشاورز ، انتشارات مؤسسهٔ مطالعات وتحقیقات‌اجتماعی دانشگاه تهران ، شمارهٔ ۷۶، تهران ، ۱۳۵۰ .

« ترکان پس از سقوط دولت سامانیان بیش‌ازپیش به‌آن سامان مهاجرت ونقل مکان کردند ومتدرجاً نام «ماوراءالنهر» عربی به «ترکستان» بدل گشت و نامهای جغرافیایی ترکی پدید آمد. زبان ترکی بتدریج ایرانی را از میدان بدر کرد، گواینکه این جریان در عهد فرمانروایی روسیان پیشرفت عظیمی کرده، تاکنون هم پایان نیافته‌است. اسامی جغرافیایی‌ترکی یکنواخت است ودرسراسرترکستان دائماًنامهای‌آق ـ کول، قرا ـ کول، آق‌ـسو،قرا‌ـسو ومانندا‌ینهاتکرارمی‌شود. گاه‌نیز کلمات‌ایرانی پذیرفته شده بکار رفته است»[۳۵].

مآخذ بسیاری از عهد باستان ونوشته‌های متعددی از دوران خلافت و پژوهشهای فراوانی‌از دانشمندان ومحققان وجود دارندکه همه‌گواه ایرانی بودن اقوام‌آسیای میانه در روزگار باستان هستند. چون بحث مفصل‌درپژامون این‌مسئله‌ازحوصلهٔ‌کتاب‌حاضر و وظیفه‌ای‌که‌نگارنده برابرخود نهاده خارج است، بنابراین به‌ارائهٔ اسناد و مدارك مختصری درپیرامون این نکته بسنده شده‌است. زیرا مدارك ارائه شده ازدیدگاه نگارنده‌کافی و گویا است.

اکنون به مسئلهٔ توران که مورد ادعای مورّخان ترك است می‌پردازیم.

۳۵ـ بارتولد، و.، آبیاری درترکستان، ترجمهٔ کریم‌کشاورز، انتشارات مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات اجتماعی دانشگاه تهران، شمارهٔ ۷۶، تهران، ۱۳۵۰، ص ۲۸.

۲ـ آیا توران یا تورانیان ترك بودند؟

چنان‌که پیشتر اشاره شد «پان‌تورانیسم» یکی از مظاهرعمده و اجزاء مُشکله «پان‌تورکیسم» است . پان‌تورکیستها چون مردم بومی‌ـ اکثر نواحی آسیا و اروپا را از اقوام ترك می‌دانند، بنابراین در اثبات پندارخویش چاره‌ای نیافتندجز آن که اقوام باستانی بسیاری ازسرزمینهای آسیا و اروپا را «ترك» بنامند. ازایـن‌رو به‌سبب مشابهتی کـه میان نام «تور» و «تورك» وجود دارد، دست تجاوز به‌سوی توران درازکردند و دراین زمینه از خطای برخی مؤلفان ومورّخان اسلامی بهره گرفتند.

از سدهٔ ششم میلادی، ترکان به‌سرزمینهای آسیای میانه راه‌یافتند واز سدهٔ چهارم هجری به‌تأسیس دولتهایی درآن نـواحی پرداختند و متعاقب آن دولت بـزرگ ترکان را درآسیای مـرکزی وغربی پدید آوردند. این نکته سبب شدکه برخی از مورّخان درپیرامون سرزمین ترکان که ازجنوب سیبری وسرزمین آلتای به‌این نواحی راه یافتندراه خطا پیمایند وتوران یا تورانیان را ترك بخوانند. اینان روزگار خود را ملاك داوری قرار دادند و چون قبایل غُز و قپچـاق در مـاوراءالنهر سکنی یافتند و در دشتهای آسیای میانه زبان ترکی رواج یافت وبنابه نوشتهٔ استاد بارتولد «ایرانی را ازمیدان بدرکرد»، چنین گمانی پدیـد آمدکه گویا تورانیان‌ترك بوده‌اند. این گمان‌را دربسیاری ازنوشته‌های مورّخان اسلامی می‌توان مشاهده کرد. ولی‌درضمن کسانی بوده‌اندکه چنین گمانی را خطا نامیده‌اند. مسعودی که درنیمهٔ نخست سدهٔ چهارم‌ـ هجری می‌زیست به‌این نکته اشاره‌ای داردکه درخور توجه است.وی چنین نوشت:

«مولد افراسیاب بدیار ترك بود و آن خطا که مؤلفان کتب تاریخ وغیرتاریخ کرده و او را ترك پنداشته‌اند ، از همین جا آمده است»[۳۶].

از نوشتهٔ مسعودی چنین برمی‌آید که تا روزگار او این پندار در نوشته‌ها آمده‌است. سبب‌نیز آن‌بود که‌درزمان‌ظهوربحران‌درفرمانروایی ساسانیان وبه‌هنگام پادشاهی یزدگرد سوم، ترکان تاکرانهٔ رودجیحون ـ آمو دریا ـ پیش تاختند واندك اندك دراین سرزمین سکنی گرفتند. می‌دانیم که یزدگرد سوم به‌خراسان نزد ماهوی سوری گریخت و در مروکشته شد . بلعمی هنگامی که از خاقان ترك سخن آورده ، او را فرمانروای آن سوی جیحون نامیده وچنین نوشته است:

«ملکی بود ، نام او ماهوی و خراسان همه او داشت از پیش یزدجرد تاکنار جیحون وآن‌طرف جیحون خاقان داشت، ملك ترك»[۳۷].

از موضوع بحث دور نرویم . مورّخان پان تورکیست نه تنها آسیای مرکزی، بلکه‌بخش بزرگی ازجهان، ازجمله منطقهٔ اورارتورا سرزمین توران نامیده‌اند. علی کمال‌یکی‌ازمورّخان ترك ، منکروجود قوم‌ارمنی‌وسرزمین ارمنستان شده و چنین نوشته است:

۳۶ـ مسعودی، ابوالحسن علی‌بن‌حسین ، مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر ، ترجمهٔ‌ابوالقاسم پایندهٔ ، جلداول ، بنگاه ترجمه ونشر کتاب،تهران ،۲۵۳۶، ص ۲۲۱ .

۳۷ـ «تاریخ‌طبری»، ترجمهٔ‌ابوعلی‌محمد بلعمی، مقدمه وحواشی،دکترمحمد‌جواد مشکور ، تهران،۱۳۵۹،ص۳۴۲ .

«تا سدهٔ ششم پیش از میلاد درشرق شبه جزیرهٔ آناتولی حتی یك ارمنی وجودنداشت. دراین سرزمین از سوی ترکان دولت تورانی اورارتو پدید آمده بود»[۳۸].

ضیاء گوکك آلپ مورّخ دیگر ترك می‌نویسد: «وطن ترکان نه ترکیه است و نه ترکستان، بلکه وطن ترکان کشور بزرگ و جاودانی توران است». وی درجای دیگر، ترکی زبانان جهان را مخاطب قرار داده نوشته است که «ای فرزندان اوغوزخان، هرگز کشوری را که توران نام دارد ازیاد نبرید»[۳۹].

زلالیان مورخ شوروی ضمن بحث پیرامون «پان‌تورکیسم» و «پان‌تورانیسم» که نمایندگان آن منکر وجود قوم ارمنی در سرزمین ارمنستان شده‌اند، چنین اظهار نظر کرده‌است:

«این جعل وتحریفی است آشکار در مسئلهٔ منشاء ارامنه و دیگر اقوام شرق باستان که در نوشته‌های تاریخی رجعی ترکیه می‌توان‌یافت. این جعل وتحریف پیش‌ازهرچیز از ایدئولوژی پان‌تورکیسم ومولود مشابه آن ـ پان‌تورانیسم ـ منشاء گرفته است. هرگاه ایدئولوژی پان‌تورکیسم درجهت اثبات سیاست توسعه‌طلبانهٔ ترکها نسبت به‌اقوام ترکی زبان عمل می‌کند، پان‌تورانیسم مُبلغ اندیشهٔ تأسیس کشور «توران بزرگ» است

38_ Ali Kemal, Erzican, Istanbnl, 1939, s. 12.

39_ « Encyclopédie de Islam », l'article Turan, Pan-turkisme=Pan-turanisme, par Minorsky, Livraison N, p. 224, 930.

که از اقیانوس کبیر تـا اسکاندیناوی و دریای مدیترانه کشیده شده است . در واقع پان‌تورانیسم و پان‌تورکیسم ایدئولوژی واحدی هستند»[۴۰].

نگارنده می‌کوشد تا سرحد امکان از جنبه‌هـای سیاسی دوری جوید وتنهـا به‌بررسی تاریخی مسئله تـوران بپردازد . از ایـن رو داوری را به‌خواننده وا می گذارد و به‌موضوع نام ومنشاء توران بازمی گردد.

بنابر نوشته‌های ارسطوره‌ای و دینی، فریـدون سرسلسلهٔ شاهان کیان، سرزمین زیرفرمانروایی خویش را میان سه‌فرزندش سلم، تور وایرج بخش کرد.

نام سلم درنوشته‌های‌باستان‌به‌صورت «سَرم»آمده است. طبری که ازمورّخان‌سدهٔ سوم‌هجری‌است،نام این‌فرزند فریدون رابه‌صورت «سَرم»آورده است[۴۱]. هریك‌ازبخشهای‌ملك فریدون‌و نیز اقوام ساکن این بخشها، به‌نام شاهان وفرمانروایان‌خویش سَرمـان، توران و ایران نامیده شدند[۴۲]. کشور «سَرم» در اوستا «سئیریم» Sairima آمده‌است.

40— Zulalian M. K, Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremenennoi turetskoi istoriografii, izd.vo AN Armianskoi SSR, Erevan, 1970, str. 16.

۴۱ـ طبری ، محمدبن‌جریر ، تاریخ‌طبری یا «تاریخ‌الرسل‌والملوك» ترجمهٔ ابوالقاسم‌پاینده ، جلداول، انتشارات بنیادفرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۲ ، ص ۱۵۳ .

۴۲ـ «یسنا» ، جزوی ازنامهٔ مینوی‌اوستا، گزارش‌استادپورداود ، جلداول، زیرنظر دکتربهرام فره‌وشی ، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم ، تهران، ۲۵۳۶،ص ۵۹ .

اقوام این‌سرزمین درتاریخ به‌نام «سرمت» شناخته شده‌اند. نام سرمت در زبان لاتینی به‌صورت «سرمتای» Sarmatae آمـده است. سرمتها مردمی ایرانی زبان و آریایی نژاد بودند که بنابر آگاهیهای موجـود از سدهٔ سوم پیش از میلاد درکرانهٔ رود دانوب می‌زیستند . سرمتها درنخستین سدهٔ پیش‌ازمیلاد سکائیان ـ اسکیثها ـ را از سواحل شمالی دریای سیاه عقب راندند و خود در این سرزمین سکنی گـزیدند[۴۳]. گـروه دیگر از این قوم «سرمتهای شرقی» بودند که‌باخوارزم رابطه‌ای نزدیك داشتند[۴۴].

هر گاه سرمان، توران، ایران وسرزمین گروه آریائیان،شبه‌قارهٔ هند را مورد توجه و مطالعه قرار دهیم، پس آنگاه اندیشهٔ بسیاری از محققان جهان درمورد اقوام آریایی (هندو اروپایی) و حدود سرزمین آنان تا اندازه‌ای درست می‌نماید .

در اوستا وشاهنامه، افراسیاب پسر پشنگ، پسر شم، پسر تور، پسرفریدون است. گذشته از نام افراسیاب، توجه به‌نامهای تورانیان و نامهای نواحی‌مختلف سرزمینشان مؤیدآریایی بودن‌قوم مذکوراست. در اوستا نام افراسیاب به‌صورت فرنگرسین و درپهلوی فراسیاك ودر بندهشن‌فراسیاآمده‌است. در اوستا نام دوبرادر افراسیاب ، اغرئرث‌ـ Aghraeratha و کرسوزد Kersavazda ودرنوشته‌های‌فارسی‌اغریرث

43_ « Bolshaia Sovatskaia Entsiklopediia », tretie izdanie, T. 22, izd_vo Sovetskaia Entsiklopediia, Moskva, 1975, str. 599.

۴۴ـ همانجا ، ص ۵۹۹.

و گرسیوز ذکر شده‌است که هردو از نامهای آریایی هستند[۴۵]. در نوشته‌های باستان به‌نامهای متعدد دیگری چون ارجاسپ (ارجت‌اسپ)، گوپت‌شاه، پشنگ، ویسه (وئسك)، پیران (فریان)، هومان، سان، پیلسم، فرنگیس، وراز (گراز) وغیره برمی‌خوریم که همگی از نامهای آریایی هستند و هیچ رابطه‌ای با زبان و نامهای ترکی ندارند[۴۶]. واما نام تور درفصل ۳۱ از فقرهٔ ۷ بندهشن به‌صورت «توچ» و نام ایرج به‌صورت «ایریچ» آمده است. گمان بسیارمی‌رود نام «توچ»درستتر باشد. طبری این نام‌را «طوج» آورده است[۴۷].

اما دربارهٔ نامهای سرزمینهایی که دلاوران ایران و توران برخورد داشته‌اند، چند نام جلب نظر می‌کند. میدان کارزار ایران و توران در اوستا «خشتروسوك» آمده‌است که گذرگاهی است بربالای محل کنگ‌دژ (کنگ دیز) معروف که در شاهنامه نیز بدان اشاره شده است. خشتر = شهروسوك = سویانور وروشنایی (چون سوسوزدن ستارگان، سوی چراغ، سوی چشم وغیره) است که در زبان پارسی و لهجه‌های گوناگون

۴۵ـ ر.ش. به «یسنا» جزوی ازنامهٔ مینوی، گزارش استادپورداود، جلداول، زیرنظر دکتربهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۶۹.

۴۶ـ ر.ش. به «یشت‌ها»، گزارش استاد پورداود، به‌کوشش دکتربهرام‌فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، جلداول، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۱۸ ـ ۲۱۹.

۴۷ـ طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ‌الرسل والملوك»، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، جلداول انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۵۳.

آن فراوان بکار رفته است. نام کنگ دژ یا کنگ دیز، گاه به‌صورت کنگه و کنگهه آمده است[۴۸]. بنای این شهررابه‌سیاوش ـ سیاوخش ـ در توران زمین نسبت داده‌اند . در فصل ۲۹ فقـرهٔ ۱۰ بندهشن محل کنگ دیز، چندفرسنگ دورتر از دریای فراخ کرت و در فصل ۶۲ فقره‌های ۱۳ و ۱۴ مینو گ‌خرد ، محل کنگ دیز در مـرز ایران‌ویچ ذکر شده است[۴۹]. در آبان‌یشت کنگهه بلندپایه و مقدس خوانده شده است. درشاهنامه نیز «بهشت کنگ» آمده است. چنین بنظرمی‌رسد که این ناحیه ازخاك توران در نزد ایرانیان ورجاوند بوده است. این نیز نکته‌ای است بسیار مهم که مؤید هم‌نژادی ایرانیان و تورانیان است. یوستی خاورشناس مشهور درمورد ناحیهٔ مذکور چنین نوشته است:

« بنظر می‌رسد این محل که چینیان نیز در زیر عنوان کنگ می‌شناخته‌اند واز دیدگاه ایرانیان گونه‌ای بهشت روی زمین محسوب می‌شد، وسیلهٔ گروهی‌از ایرانیان در وسط خاك توران درشمال سیر دریا (سیحون) برپا شده بود»[۵۰].

نام فراخ کرت در آبان یشت فقـرهٔ ۴ آمده است . بنابراین نوشته ، فراخ کرت دریایی است بسیاربزرگ که هزاردریاچه وهزار رود دارد که یك رود ازاین آب به‌همهٔ هفت کشور جاری است»[۵۱].

۴۸ـ «یشت‌ها»، گزارش استاد پورداود، به‌کوشش دکتر بهرام فره‌وشی ، جلداول، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۲۰ .

۴۹ـ همانجا ، ص ۲۱۹ـ۲۲۰.

50 Justi F., Handbuch der Zandsprache, Leipzig, 1864., Iranische Namenbuch, Marburg. 1895

۵۱ـ «یشت‌ها»، گزارش استاد پورداود ، به‌کوشش دکتربهرام فره‌وشی، جلد←

برخی‌ازخاورشناسان‌دریای‌خزررا با فراخ کرت‌یکی‌دانسته‌اند. استاد پورداود با تکیه به‌نوشته‌های «تشتریشت» که از طوفانی مشابه طوفان نوح یاد کرده است، چنین می‌پندارد که ممکن‌است‌دریای‌فراخ‌کرت، با اقیانوس هند یکی باشد. شاید این اندیشه به‌واقعیت نزدیك باشد زیرا درنتیجهٔ این طوفان بزرگ بنابه‌نوشتهٔ بندهشن «زمین که‌یك قطعه بود، دریاهای روی زمین از اثر بارانهای او بوجود آمد و زمین رابه‌هفت کشور منفصل از هم تقسیم نمود»[۵۲]. درضمن، طوفان‌مذکور سه دریای‌بزرگ و ۲۳ دریای کوچك پدیدآورد[۵۳]. هرگاه مقصود از سه دریای بزرگ، دریای مدیترانه، دریای سیاه و دریای خزر باشد، آنگاه می‌توان نظر استاد پورداود را مقرون به‌حقیقت دانست. زیرا هندوان خود از آریائیان بوده‌اند.

در اوستانام دریای چیچست آمده است. این همان دریایی‌است که افراسیاب از آن بدرآمد و گرفتار شد و به‌گناه کشتن سیاوش بقتل رسید. درمورد محل‌این‌دریا نیزاختلاف نظروجود دارد. استادپورداود دریاچهٔ ارومیه راهمان چیچست می‌داند[۵۴]. ولی، ای. م. دیاکونوف مورّخ شوروی خلاف این‌نظر را ابراز داشته است و دریای چیچست را با دریاچهٔ آرال یکی دانسته است[۵۵].

←اول، انتشارات‌دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران ۲۵۳۶، ص۲۳۵، فقره‌های ۳، ۴و۵ آبان یشت.

۵۲ـ همانجا، ص ۳۳۰.

۵۳ـ همانجا، ص ۳۳۰.

۵۴ـ همانجا، ص ۲۱۰.

55— «Istorija Iranskogo gosudarstva i kultury», Editorr B. →

بهر تقدیر، چه چنین باشد و چه نباشد در یك نکته جای تردید نیست و آن اینکه همهٔ نـامهای جغرافیایی سرزمین توران همانند نام کسان آن‌مرزوبوم آریایی‌است وتاکنون از سوی محققان ودانشمندان برجستهٔ جهان کمتر شبهه‌ای به‌ترکی بودن نامهای مذکور نرفته است.

دربارهٔ توران‌به‌جرأت می‌توان گفت که تورانیان همانند سرمتها وایرانیان ازاقوام‌آریایی بودند. هر گاه این نکته درنظرخواننده‌به‌اثبات رسد، پس‌آنگاه مسئلهٔ سرزمین توران نیزبخودی خودحل‌خواهدشد.

ای.م. دیاکونوف‌اقوام‌توررا سکایی وسرزمین‌توران را «ایران‌شرقی» وبدیگر سخن «سرزمین سکائیان آسیای میانه» دانسته است[۵۶].

بسیاری از دانشمندان قوم توررا باسکائیان یکی‌دانسته‌اند. استاد-آبـایف دانشمند شوروی ضمن بحث پیرامون نام فریان یا فریـانه که ناحیه‌ای درنزدیکی مرو بوده است، قوم تور راهمان قوم سکایی‌دانسته وچنین نوشته است:

«بنابرنوشتهٔاوستا،فریانه متعلق به‌قوم‌تور یابهتر گفته‌شود سکائیان بود. وجوداین‌نام‌ودیگرنامهایی‌ازاین گونه‌درمیان سکائیان‌مفهوم‌و روشن است»[۵۷].

← G. Gafurov, E. A. Grantovsky, M. S. Ivanov, Moskva, 1971, str. 144.

۵۶ـ همانجا ، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۵۷ـ همانجا ص ۲۷۳ ونیز ر.ش.به‌مقاله و.ای. آبایف ، شرحی‌درپیرامون واژه‌شناسی نامهای خاص ایرانی، ترجمهٔ عنایت‌الله‌رضا ، مجلهٔ بررسی‌های تاریخی، سال دوازدهم ، شماره ۳ ، ص ۲۴۰ .

در اوستا فریان نام یکی از خاندانهـای تورانی نیز هست . درآبان‌یشت، کردهٔ ۲۰، فقره‌های ۸۰ و ۸۱ چنین آمده است که «یوایشت‌از (خاندان) فریانها در جزیرهٔ موج شکن رنگها برای اردویسور ناهید، صداسب، هزار گاو و ده‌هزار گوسفند قربانی کرد»[۵۸].

درگاتها یسنا ۴۶ قطعه۱۲ فریان تورانی‌به‌عنوان نام شخص آمده است. استاد آبایف نامهای لاتینی فلیانوس Flianos و اولویا Olviya را با نام فریان یا فریانه یکی دانسته است. برخی از خـاورشناسان نام پیران ویسه، سپاه بد افراسیاب را فریان دانسته‌انـد. طبری این نام را «فیران پسرویسغان» آورده است[۵۹].درضمن طبری شخصی به‌نام فریاك را نوادهٔ کیومرث نامیده‌است[۶۰] وچه‌بسا این نام همان فریان باشد.زیرا درخط و کتابت قدیم تازی حرف «ك» مشابه حرف«ن» نوشته می‌شد. هر گاه‌این نکته‌درست باشد،پس آنگاه آریایی بودن نام تورانی«فریان» خردپذیر می‌نماید.

از مجموع‌مطالب‌ذکرشده‌معلوم‌می‌شود که فریان هم‌نام‌شخص، هم نام خاندان وهم نام سرزمین بوده است. مشابه این رسم وسنت را درآریائیان فراوان می‌توان یافت که نام قوم ویاسرزمین را براشخاص می گذاردند. هنوز هم این رسم درکشورما رایج است ونامهای‌ایران،

۵۸ــ «یشت‌ها»، گزارش‌استادپورداود ،به‌کوشش دکتربهرام فره‌وشی ، جلد اول ، انتشارات دانشگاه تهران ، چاپ سوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص۲۶۹.

۵۹ــ طبری، محمدبن‌جریر، تاریخ‌طبری یا «تاریخ‌الرسل‌والملوك»، ترجمهٔ ابوالقاسم‌پاینده ، جلددوم ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ،تهران ، ۱۳۵۲، ص۴۲۶ .

۶۰ــ همانجا ، جلداول ، ص ۱۳۶.

توران، گیلان وازاین گونه براشخاص نهاده شده است.

گمان بسیار می‌رود وجود درگیری میان ایران وتوران که هر دو از یك نژاد ویك تیره بوده‌اند، مربوط به‌دومسئله‌باشد، یکی‌بیابان‌گردی وصحرانشینی تورانیان که ایرانیان کشاورز را گاه وبیگاه‌مورد حمله قرار می‌دادند و دو دیگر اختلاف درباورهای دینی بوده است. زیرا چنان که از داستانهای اساطیری‌ما پیدا است، آئین زرتشت‌به‌درون اقوام تورانی راه نیافت.

استاد آبایف که خود ازمردم ایرانی تبار ناحیهٔ اوستی‌شمالی‌در قفقاز است، اقوام سکایی وسرمتی را ایرانی می‌داند. وی در این زمینه ضمن اشاره‌به‌زبان،فولکلور، داستانهای اساطیری وباورهای دینی‌مردم اوستی چنین نوشته است:

«درزبان،فولکلور، داستانهای‌اساطیری و باورهای دینی اوستی هیچ اثری از زرتشتیگری مشهود نیست. چنان که هرودوت و دیگرمؤلفان باستان‌آورده‌اند، آئین‌زرتشت به‌درون اقوام سکایی راه نیافت . این نیز به‌ما امکان می‌دهد چنین اظهار نظر کنیم که **اقوام سکایی‌وسرمتی‌تنهااقوامی‌ازتیره‌های‌ایرانی بودند** که‌آئین زرتشت به‌سرزمینشان راه نیافت»[۶۱].

استادآبایف ضمن یکی دانستن تورانیان و سکائیان از طریق واژه‌شناسی نامهای خاص ایرانی این نکته را به‌اثبات می‌رساند که بسیار

۶۱ـ و.ای. آبایف ، شرحی درپیرامون واژه‌شناسی نامهای خاص ایرانی، ترجمهٔ عنایت‌الله رضا ، مجلهٔ بررسیهای تاریخی ، سال ۱۲ ، شماره ۳ ، ص ۲۳۹ .

درخورتوجه است . وی‌ضمن اشاره به رسم‌وسنت استفاده از نامهای قومی و نژادی ، به‌اشتراك نام «آریا» دراقوام ایرانی وتورانی‌ـسکایی‌ـ اشارتی داردکه مؤید وحدت منشاء قومی آنهااست . پروفسورآبایف درپیرامون نکتهٔ مذکور چنین نوشت:

«یادآوری این‌نکته ضروری‌است که بسیاری از نامهای کسان که با ریشهٔ نام «آریا»همراه‌است(چون‌اریارمنه، اریوبرزن،اریارت‌ـ Aryarat ونامهای‌سکایی‌اریاپیتAryapit ،اریافرن Aryafarn و غیره)اززمره نامهایی هستندکه با نامهای قومی‌مربوط‌اند. زیرا ریشهٔ «آریا» واژهٔ قومی ونژادی است. سنت استفاده از نامهای قومی‌ونژادی‌برای‌نام گذاری‌اشخاص،تاامروزنیزدرنامهای‌ایرانی رایج ومتداول است»[۶۲].

اما در پیرامون نام تور ، استاد پورداود واژهٔ تور را مطابق کلمهٔ سانسکریت دلیروپهلوان دانسته‌که درفرهنگهای فارسی نیزبه همین معنی‌آمده است . ولی‌در لهجه‌های گیلکی و کردی واژه«تور» مرادف دیوانه، وحشی وسرکش بکارمی‌رود. استادپورداور براین عقیده‌است که«چون تورانیان دشمن ایرانیان بوده‌اند،بعدها ازاین کلمه، دیوانه و وحشی اراده کرده‌اند»[۶۳].

۶۲ـ و . ای . آبایف ، شرحی‌در پیرامون واژه شناسی‌نامهای‌خاص‌ایرانی، ترجمهٔ عنایت‌الله رضا، مجلهٔ بررسیهای تاریخی، سال۱۲، شماره۳، ص۲۳۹.

۶۳ـ «یسنا» جزوی ازنامهٔ مینوی اوستا ، گزارش استاد پورداود ، زیرنظر دکتربهرام فره‌وشی ، انتشارات دانشگاه تهران ، جلد اول ، چاپ سوم ، تهران،۲۵۳۶ ، ص۵۳ .

دانشمند آلمانی مارکوارت ، تورانیان را مـردمی ایرانی نژاد دانسته که‌چادرنشین و بیابان گرد و ازحیث تمدن از ایرانیان شهرنشین و کشاورز پست تر بودند و همواره به ایـرانیان دستبرد می‌زدند و به غارت و یغما می‌پرداختند . ازاین‌رو ایرانیان، اقوام چادرنشین‌وحشی راتورنامیدند[۶۴].

هر گاه درنظر گیریم نام‌تورچنان که در لهجه‌های گیلکی‌و کردی ازآن یادکـردیم به معنای وحشی باشد ، پس آنگاه می‌توان نظراین این دانشمند بزرگ را مقرون به‌حقیقت دانست .

دراوستابارها ازسرزمین‌توربه عنوان‌بخشی‌ازسرزمین آریائیان (ُملك فریدون) سخن‌رفته‌است. درفروردین یشت‌فقره‌های۱۴۳ و۱۴۴ از فـروهری مردان و زنان پاکدین کشورهای ایران،توران وسئیریم- (سرمت) ونیز فروهرهای مردان‌وزنان‌پاکدین دوکشوردیگر به‌نامهای سائینی و داهی یادشده است . گذشته ازپنج کشور مزبور ، نام‌کشور دیگری‌را درفروردین یشت نمی‌بینیم . درفقرهٔ ۱۴۵ فروردین یشت از فروهرهای مردان و زنان «همهٔممالك» یکجا و بدون ذکرنام سخن‌رفته است . ولی درفقرهٔ ۱۴۳ فروردین یشت تنهاازسه‌کشور ایران،توران و سرمت کـه سرزمینهای اصلی آریائیان بوده‌اند ، یادشده است . اما از دوکشور دیگر « سائینی وداهی » درفقرهٔ ۱۴۴ جداگانه سخن رفته است . ازاینجا چنین استنباط می‌شود کـه سه‌کشور ایران و توران و سرمت دارای مقام ویژه‌ای بودندکه حاصل هم‌نژادی است . اینك‌متن

64_ Marquart Josef, Untersuchungen zur Geschichte von Eran. Heft 2. Leipzig. 1905.

فقرهٔ ۱۴۳ فروردین‌یشت ازنظرخوانندگان می گذرد .

«فروهرهای‌مردان پاکدین‌ممالك ایران‌رامی‌ستائیم . فروهرهای زنان‌پاکدین‌ممالك‌ایران‌را می‌ستائیم.فروهرهای مردان پاکدین ممالك‌توران‌را می‌ستائیم. فروهرهای‌زنان‌پاکدین‌ممالك توران رامی‌ستائیم.فروهرهای مردان پاکدین ممالك‌سئیریم(سرمت)را می‌ستائیم.فروهرهای‌زنان پاکدین‌ممالك‌سئیریم‌را می‌ستائیم»[۶۵].

چنان کـه خـوانندگان ملاحظه فرمودند در فقرهٔ ۱۴۳ فروردین یشت تنها از سه‌کشور ایران ، توران و سرمت یکجا یـاد شده است . فقرهٔ ۱۴۴ به ستایش‌فروهرهای مردان وزنان پاکدین کشورهای« سائینی » و«داهی» پرداخته وفقرهٔ ۱۴۵ به‌ستایش‌فروهرهای‌مردان وزنان‌پاکدین همهٔ کشورها اختصاص یافته است[۶۶].

دربارهٔ مرز ایـران و توران دشواریهای فراوان وجود دارد . بطلمیوس جغرافی‌نگار یـونانی سرزمین «تور»را ناحیهٔ خوارزم دانسته است[۶۷]. بسیاری از محققان حدود آمودریا (جیحون) را مرز ایران و توران گفته‌اند . خوارزمی ایرانیان‌را مالك رودجیحون «صاحب‌النهر» دانسته وآن‌سوی رودجیحون‌را مرزتوران خوانده است[۶۸].

۶۵ـ «یشت‌ها»،گزارش استادپورداود ، به‌کوشش دکتر بهرام فره‌وشی ، جلد۲ ، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ‌سوم، تهران،۲۵۳۶، ص۱۰۸

۶۶ـ همانجا ، ص ۱۰۹.

67— Marquart Josef, Eransahr. Berlin, 1901, s. 141.

۶۸ـ خوارزمی، ابوعبدالله محمدبن احمد بن یوسف کاتب . مفاتیح‌العلوم، ترجمهٔ حسین خدیو جـم ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۱۱ .

دراساطیر ایرانی پیرامون مرزایران و توران‌داستانی وجوددارد کـه با نام (Erexsa) ارخش مربوط است . دربسیاری از نوشته‌های متأخر این‌نام آرش آمده‌است·طبری کوتاه‌شدهٔ نام‌اورا «ایرش»آورده که‌به«ارخش» ازهمه نزدیکتراست .

درنوشته‌ها چنین آمده است که پس از پیروزی یافتن افراسیاب برمنوچهر، میان ایران و توران صلح‌افتاد و قراربراین شد که تیریکی از دلاوران منوچهر به‌هرجا فروافتد ، مرزایران و توران آنجا باشد · آرش که بهترین تیراندازایران‌بود ، تیری پرتاب کرد که محل آن مرز ایران وتوران شناخته شد .

درفقره‌های ۶و۳۷ تیریشت چنین آمده است که آرش تیرخودرا ازکوه‌اثیریوخشوث Airyoxsutha به‌سوی کوه خوانونتXvanvant پرتاب کرد و همانجامرز ایران و توران شناخته شد .

اینك متن فقرهٔ ششم تیریشت ازنظر خوانندگان می گذرد :

«تشترستارهٔ رایومندفرهمندرامی‌ستائیم که‌تندبسوی دریای‌فراخ‌کرت‌تازد، مانندآن تیردرهوا پرّان که آرش تیرانداز، بهترین تیرانداز آریایی از کوه اثیریوخشوث به‌سوی کوه خوانونت انداخت»[۶۹].

این دو کوه از سوی پژوهندگان ودانشمنـدان شناخته نشده است . ابوریحان بیرونی نوشته است که «تیرازکوه رویان (طبرستان) ... بـه

---

۶۹ ـ «یشت‌ها» ، گزارش‌استادپورداود ، به‌کوشش دکتر بهرام فره‌وشی ، انتشارات دانشگاه تهران، جلداول، چاپ‌سوم، تهران،۲۵۳۶، ص۳۴۱ .

فرغانه‌رسید»[۷۰].

طبری مرز مذکور را « رودبلخ » دانسته است.[۷۱] رودبلخ باید همان آمودریا (جیحون) باشد کـه بسیاری از دانشمندان دربارهٔ آن اتفاق‌نظردارند .

فخرالدین اسعد گرگانی نیز همین‌نظررا ارائه‌کرده ودرمنظومهٔ ویس ورامین چنین آورده است:

«اگر خوانندآرش را کمانگیر
که‌ازساری به‌مرواندا‌خت‌یك‌تیر
تو اندازی بجان من ز گوراب
همی هرساعتی‌صد تیر پرتاب»

دراینجا نفس‌اسطوره وچگونگی پدیدآمدن مرزایران وتوران مقصودنیست . بلکه نگارنده قصد دارد توجه‌خواننده را به «آمودریا» معطوف دارد که بسیاری از مورّخان و محققان آنجا را مرز ایران و توران دانسته‌اند. استادپورداودنیز همین عقیده‌را ابراز داشته و چنین نوشته است :

«سرزمین توران‌به‌ایران ویج یامملکت‌خوارزم متصل‌بوده ، از طرف مشرق‌جیحون(آمودریا)تابه‌دریاچهٔ‌آرال که‌نزد جغرافیون

۷۰ـ بیرونی، ابوریحان ، آثار الباقیه عن‌القرون‌الخالیه، به‌اهتمام زاخو ، لیپزیگ ، ۱۹۲۳،ص۲۲۰ .

۷۱ـ طبری: محمدبن‌جریر ، تاریخ طبری‌یا «تاریخ‌الرسل‌والملوك» ، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، جلددوم ، انتشارات‌بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۲، ص۲۹۴ ـ ۲۹۵ .

قرون وسطی نیز دریاچهٔ خوارزم بوده ، امتداد داشته است»[۷۲].

وی در ادامهٔ سخن چنین نوشت :

«ایرانیان و تورانیان هردو از یك دودمان اند و سلسلهٔ نسب پادشاهان توران به‌فریدون پیشدادی پیوسته‌است. دیگر این که اسامی کلیهٔ نامداران توران چه آنان کـه در شاهنامه و در کتب تاریخ یاد شده، همه آریائی‌است و معنی لفظی آنها معلوم‌است ، بطوری که علم اشتقاق امروزه، بهیچ‌وجه شکی در آریائی بودن دارندگان این نامها باقی نمی گذارد»[۷۳].

استاد بارتولد نیز به‌این نکته اشاره‌ای داشته و چنین نوشته است:

«نام توران در اوستا آمده‌است. چنین بنظر می‌رسد که تورانیان شاخه‌ای از آریائیان بودند که‌ازفرهنگ کمتری برخوردار شدند. میان دو گروه ایرانیان و تورانیان دشمنی وجودداشت. از سدهٔ ششم میلادی که ترکان به آسیای میانه راه‌یافتند، شباهت این دونام سبب شد که‌برخی نام توران را با نام ترکان یکی بدانند. حال آن که رابطه‌ای میان این دونام وجود نداشت »[۷۴].

مطلب را با نوشته مانوئل زلالیان کـه یکی از دانشمنـدان جمهوری شوروی ارمنستان است پایان می‌دهیم:

۷۲ـ «یسنا» جزوی ازنامهٔ مینوی اوستا ، گزارش استادپورداود ، زیرنظر دکتر بهرام‌فره‌وشی ، انتشارات دانشگاه‌تهران، جلداول، چاپ‌سوم ، تهران، ۲۵۳۶،ص ۵۴ .

۷۳ـ همانجا، ص ۷۱.

74_ Bartold V V., Sochineniia T. 2. chast 1. izd_vo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 661

«هر جا که محققان اروپایی در تشخیص قومی عاجز ماندند و آنان را غیرسامی وغیرهند واروپایی نامیدند که هر گز این نظر شامل قبایل «تورانی» نبوده است، مورّخان ترك، بی‌اندك توجهی به‌مفاهیم نژادی وجغرافیایی دست تجاوزو تطاول دراز کردند وبا تردستی وزرنگی آنان را ترك نامیدند. حال آن که «تورانی» هیچ گاه به‌معنای ترك نبوده‌است . ولی ترکان درنهایت تردستی «تورانی» را ترك نامیدند»[۷۵].

۳ ـ آیا اقوام باستانی آسیای مقدم ترك بودند ؟

برای این که حیطهٔ ادعای مورّخان پان‌تورکیست تا اندازه‌ای روشن گردد . برخی از نوشته‌هایشان از نظر خوانندگان می گذرد . یکی از مورّخان ترکیه بنام «طغان» چنین نوشته‌است:

«هوریان همانند شومریان و ایلامیان از ترکان نخستین‌اند»[۷۶].

علی کمال مورّخ دیگر ترك ، دولت اورا رتورا « تـرك وتورانی » نامیده‌است[۷۷].

دیگر از مورّخان ترك بنام گون آلتای ضمن بحث درپیرامون اقوام ترك چنین نوشته‌است :

75_ Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi Turetskoi istoriografii Erevan, Izd_vo AN Armianskoi SSR, 1970, str. 20_21.

76_ Tog'an Z. V , Umumi Turk tarihine giris, Ankara, 1946, s. 73-74.

77_Ali Kemal, Erzincan, Istanbul, 1932, s. 12.

«اقوامی که در شفق و طلیعهٔ تاریخ آسیای مقدم پدیدار شدند ، شومریان، سوبارها، هوریان، ایلامیان، کوتیان، کاسیان، میتانیان وهیتیان ازاین گروه‌اند. ولی اکدیان، آشوریان، آرامیان، یهودان وسامیان محتمل است از این گروه باشند»[۷۸].

چنان که خوانندگان توجه فرمودند ، بنا به نوشتهٔ گون آلتای ، شومریان، سوبارها، هوریان ، ایلامیان، کوتیان، کاسیان، میتانیان و هیتیان «بطورقطع ویقین» ترك بوده‌اند . قضیه بدینجا ختم‌نمی‌شود . تازه‌احتمال‌ترك‌بودن‌اکدیان، آشوریان، آرامیان ویهودان‌نیز وجوددارد.

هر گاه اندکی به نوشته‌های مورّخان ترك توجه شود ، معلوم می‌گردد اثری از قوم غیر ترك در آسیای غربی ، مرکزی و شمالی وجودنداشته‌است. بلکه‌همهٔ‌مردم این‌قاره‌ازنژادترکان‌بوده‌اند.

آرین‌انگین مورّخ‌دیگر ترك‌هیتها و قوم اورارتو را ترك‌دانسته است[۷۹].

کرزی اوغلو ضمن انکارتعلق سکائیان به‌گروه هند و اروپایی بویژه‌ایرانی، همانند دیگرمورّخان پان‌تورکیست، آنان‌را ترك‌خوانده است . وی‌معتقد است که همهٔ «قبایل تحت‌فرمانروایی دولت اورارتو دارای منشاء سکایی و بدیگرسخن ترکی‌هستند»[۸۰].

78_ Gunaltay Semseddin, Turk tarihinin ilk devirlerinden Yakin Sark Elam ve Mezopotamya, Ankara, 1937, s. 116-117.

79_ Engin Arin, Eti tarihi, Istanbul, 1958, s. 92.

80_ Kirziog'lu M. Fahrettin, Kars tarihi, C. 1, Istanbul, 1953, s. 84, 93.

مورّخان پان‌تورکیست، مادها، پارتها و کردها را نیز ترک دانسته‌اند. کرزی‌اغلو در کتاب خود زیر عنوان «از هر جهت که بنگریم کردان ترک‌اند» که به سال ۱۹۶۴ در آنکارا انتشار یافت در پیرامون کردان به بحث پرداخت و نوشت : «کردان از جمیع جهات ترک‌اند». وی با انکار منشاء آریایی کردان و تعلق این قوم به زبانهای ایرانی نوشت «این نکته که کردان از جمیع جهات ترک هستند ، واقعیتی است روشن و انکار ناپذیر ، همانند آن که بگوئیم دو ضرب در دو (۴ = ۲ × ۲) می‌شود چهار»[۸۱].

کرزی‌اوغلو ضمن بیان این «نظر» برای ترک‌شناسان جهان دستور-العمل صادر کرد و در ادامهٔ سخن چنین نوشت:

«ما از وجود ترکان در شرق شبه جزیرهٔ آناتولی ، آذربایجان و گرجستان پیش از ظهور اسلام سخن گفتیم. در ضمن نشان دادیم کردان ترک هستند. از این پس ترک‌شناسان جهان که در زمینهٔ تاریخ ترکان بررسی و مطالعه می کنند، باید از این راه پیش بروند»[۸۲].

مورّخان پان‌تورکیست به‌این بسنده نکردند و تجاوز خویش را به‌سرزمین همخامنشیان نیز بسط و گسترش دادند و پدید آورندگان فرهنگ و تمدن شوش را ترک دانستند. شمس‌الدین گون آلتای در کتاب «تاریخ-قدیم شرق» به‌صراحت نوشت که «پدید آورندگان فرهنگ شوش

81_ Kirziog'lu M. Fahrettin, Her bakimdan Turk olan Kurtler, Ankara, 1964, s. 5.

۸۲ـ همانجا ، ص ۵.

ومهنجو ـ دارو اقوام ترك بوده‌اند»[۸۳].

وی‌ترکان را قدیمترین اقوام شرق دانست که گویا پنجهزار سال پیش‌ازمیلادبه‌آسیای‌مقدم‌راه‌یافتند .

آنچه ازنظر خوانندگان گذشت، گوشه‌ای بسیارناچیز ازنوشته‌های مورّخان پان‌تورکیست بوده‌است. تاکنون درعلم‌تاریخ شاید تا بدین‌پایه جعل‌وتحریف صورت نگرفته باشد . دربخش پیشین مطالبی ارائه شد که ادعای مورّخان پان‌تورکیست را مردود می‌شمارد .

دربارهٔ اقوام‌ایرانی‌ساکن آسیای‌مقدم‌و آسیای مرکزی تاکنون اندك‌تردیدی وجود نداشته است . منشاء هند و ایرانی مادان و سکائیان هیچگاه مورداختلاف دانشمندان جهان نبوده است. ارائه یکایك نظر دانشمندان دراین زمینه، ازحوصله بحث‌ما خارج است . بنابراین تنها به‌ارائه‌چندنظر درپیرامون اقوام ساکن‌این‌منطقه بسنده‌می‌شود.

نخست به‌عنوان سند بسیارکهن به‌کتاب‌تورات اشاره می کنیم. درتورات‌نامهای‌فارس‌وماد کناریکدیگر آمده‌اند وشاهنشاهان هخامنشی گاه مادی خوانده شده‌اند . در باب ششم کتاب دانیال چنین آمده است:

«داریوش مادی در حالی که شصت و دو ساله بود سلطنت را یافت»[۸۴].

83ـ Cunaltay Semseddin, Turk tarihinin ilk devirlerinden yakin sark, Elam ve Mezopotamya. Ankara, 1937, s. 121, 128

۸۴ـ کتاب مقدس «عهد عتیق وعهد جدید» که از زبانهای اصلی‌عبرانی و کلدانی‌ویونانی‌ترجمه شده‌است، انجمن‌پخش کتب‌مقدسه، ۱۹۷۵، ص۱۲۹۶.

در تورات شریعت مادیان و فارسیان یکی ذکر شده است واین خود نموداری‌از وحدت آئین مادان و پارسها بوده است . درتورات چنین آمده است:

«پس‌ای پادشاه، فرمان‌را استوار کن‌ونوشته‌را امضافرما تاموافق شریعت‌مادیان وفارسیان که منسوخ نمی‌شود ، تبدیل‌نگردد»[۸۵].

در کتاب استر آمده است کـه « در ایام اخشورش (خشایارشا) این امور واقع‌شد...درآن ایام حینی که اخشورش پادشاه‌بر کرسی‌سلطنت خویش‌در دارالسلطنهٔ شوش نشسته‌بود، درسال سوم‌از سلطنت‌خویش ضیافتی برای‌جمیع سروران وخادمان خودبرپانمود و حشمت‌فارس و مادی ازامرا و سروران ولایتها بحضوراو بودند»[۸۶].

درتورات نمونه‌های‌بسیاری می‌توان‌یافت که درآنهاماد وپارس همواره‌درکنار یکدیگر آمده‌اند.

استرابون جغرافی نگـار سدهٔ‌نخست میلادی بـه مشابهت زبان اسکیثها(سکائیان)،مادان، پارسهاوباختریان، بویژه‌نزدیکی زبان‌سکائیان ومادها اشاره کرده است[۸۷].

زلالیان دانشمند شوروی ضمن‌اشاره به‌منشاء قومی‌مادها نوشت که«منشاء هندوایرانی‌مادها هرگزازسوی دانشمندان موردتردید نبوده است»[۸۸].

۸۵ـ کتاب مقدس «عهد عتیق وعهد جدید» که از زبانهای اصلی عبرانی‌و کلدانی‌ویونانی‌ترجمه‌شده‌است،انجمن پخش کتب‌مقدسه،۱۹۷۵،ص۱۲۹۶.

۸۶ ـ همانجا ، ص۷۷۱.

87_ Strabo. X. 2. 8, 14

88_ Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi →

استاد پورداود نیز ضمن اشاره به‌این نکته نوشت :

«ماد، یك قبیلهٔ‌ایرانی بوده که اسم خودرا به‌اقامتگاه خودداده. همین مادها بودند که درحدود ۷۱۳ پیش‌ازمسیح درمغرب‌ایران بنای استقلال گذاشتند و همدان (اکباتانا) را پایتخت خود قرار دادند ودولت آشور را منقرض کردند وسراسر ایران زمین و قسمتی ازممالك مجاوررا در زیر فرمان خودآوردند»[۸۹].

ا. علی‌یف دانشمند شوروی ، مادهارا از اقوام آریایی و ایرانی زبان دانسته است[۹۰]. پروفسور گیرشمن دانشمند فرانسوی نیز مشابه همین نظررا ابرازداشته است[۹۱].

گرانتوفسکی دانشمند دیگرشوروی، مادها را ازاقوام ایرانی شمرده‌است . وی‌ضمن بحث پیرامون این‌نکته نوشت : «درسدهٔ هفتم پیش‌ازمیلاد به‌سبب اعتلا و پیشرفتهای اجتماعی و سیاسی مردم‌ایرانی زبان، دولت‌ماد پدیدآمد»[۹۲].

← istorii Armenii v Osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii, Izd-vo AN Armianskoi SSR. Erevan. 1970. str. 32.

۸۹ـ «یشت‌ها» ، گزارش استادپورداود ، به‌کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، جلد۲ چاپ سوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۲۱۸ .

90— «Bolsheia Sovetskaia Entsiklopediia». Tretie izdanie, T. 16, izd-vo «Sovetskaia Entsiklopediia». Moskva, 1974, str. 212.

۹۱ـ ر.ش. به‌گیرشمن، ر . ایران ازآغاز تا اسلام ، ترجمه دکتر محمد معین، بنگاه ترجمه ونشر کتاب ، تهران ، ۱۳۴۹ .

92— « Istoriia, Iranskogo gosudarstva i kultury ». Editors: B G. Gafurov, E A. Grantovsky, M. S. Ivanov. Moskva, 1971, str. 286

ای.م. دیاکونوف نوشت : « زبانی که مردم عهد باستان مادی می‌نامیدند، به زبانهای ایرانی تعلق داشت»[۹۳].

شادروان کسروی ضمن اشاره به این نکته نوشت: «از آغاز تاریخ که سه هزار سال پیش بود، ماد ان در آذربایجان و این پیرامونها نشیمن داشته‌اند و اگر کسی به تاریخ آشنا است این می‌داند که تا دو هزار سال پیش ترکان از این نزدیکیها بسیار دور بوده‌اند و در میانه‌های آسیا می‌زیسته‌اند و این خود پندار بسیار عامیانه است که کسانی گویند آذربایجان از نخست سرزمین ترکان بود»[۹۴].

اما در پیرامون سکائیان و پارتیان که مورخان پان تورکیست مدعی ترک بودن آنان هستند ، به نوشتهٔ اوشانین دانشمند روسی اشاره می‌کنیم. اوشانین معتقد است که « پدیدآورندگان فرهنگ قفقاز سکاها بودند که از شاخه‌های اقوام ایرانی به‌شمار می‌آیند و هیچ رابطه‌ای با ترکان نداشته‌اند ». بنابه نوشتهٔ اوشانین « پارتها از سکائیان بودند ... واما ترکی شدن زبان اقوام آسیای میانه هیچگاه زودتر از سدهٔ ششم میلادی آغاز نشد»[۹۵].

۹۳ـ دیاکونوف، آ. م. تاریخ ماد، ترجمهٔ کریم کشاورز، بنگاه ترجمه ونشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵، ص ۸۵.

۹۴ ـ «کاروند کسروی»، مجموعه ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۲۱.

95– Oshanin L., Antropologicheskii sostav naseleniia Srednei Azii i etnogenez ee narodov, chast 3, Erevan, 1959, str. 27, 75, 83-84.

در مورد پارتها ، دانشمند شوروی اورانسکی، چنین اظهار نظر کرده است :

«پارتها ایرانی بودند وزبان آنان نیز تمام و کمال از زمرهٔ زبانهای ایرانی درسده‌های میانه بوده‌است وخودیکی ازمراحل رشد زبان فارسی کنونی را تشکیل می‌دهد » [۹۶].

این نکته برهمهٔ دانشمندان جهان روشن است. ولی بااین وصف مورّخان پان‌تورکیست ، پارتهای اشکانی را « ترك » نامیده‌اند .

دربارهٔ دیگر اقوام نیز شبهه‌ای وجود ندارد که اقوام ساکن آسیای مقدم هرگز ترکی زبان نبوده‌اند . تنها نکته‌ای که جای اندك شبهه‌ای باقی گذارده زبان ایلامی بوده‌است . برخی ازمحققان زبان ایلامی را آگلوتیناتیو دانسته‌اند. بدان معنی که سیستم دستوری آن ازطریق الحاق پیشوند به‌ریشه شکل گرفته بود. چون زبان ترکی نیز ازاین گونه زبانها است ، بنابراین پان‌تورکیستها مدعی ترکی‌زبان و ترکی‌نژاد بودن مردم ایلام شدند . مردمی که در هزارهٔ سوم پیش‌از میلاد در اراضی جنوب همدان ، خوزستان ، بوشهر ، اصفهان و حدود کویر در کاشان می‌زیستند . سرزمینی که در کتیبه‌های کهن انشان وانزان نام داشت .

درمورد زبانهای آگلوتیناتیو باید گفت که شمارهٔ این گونه زبانها در جهان بسیار است . ولی ملل دارندهٔ زبانهای آگلوتیناتیو هرگز خویشاوندی خودراباترکان اعلام نداشته‌اند . بااین همه پان‌تورکیستها ادعا دارند که شمارهٔ این زبانها هرقدر زیاد هم باشد ، خود نشانه‌ای

96_ Oransky I., Vvedenie v Iranskuiu filologiiu, Moskva. 1960. str. 192.

برترك بودن ملتهای مذکور است .

مورّخان پان‌تورکیست دربارهٔ هیتی‌هاوشومریها نیزمشابه‌همین نظررا ابراز داشته‌اند . درکتاب تاریخ چاپ استانبول آمده است که « هیتیان همانند شومریان وایلامیان ترك‌بودند »[۹۷].

زبان ایلامی کمتر و ضعیفتر از دیگر زبانهای کهن شرق مورد بررسی و مطالعه قرارگرفته است . آثار زبان ایلامی تاکنون به‌میزان قابل‌ملاحظه‌ای بدست آمده است . ولی پژوهش در این زمینه بسیار کند وبطئی بوده‌است . زیرامحققان بادشواریهای فراوان مواجه‌شدند. سبب نیز آن است کـه زبا ن ایلامی یکی ازتاریکترین و دشوارترین زبانهای کهن است و هنوز در مرحله‌ای نیست که مقایسهٔ آن با دیگر زبانها بتواند نتایجی محسوس ببارآورد . ازاین‌رو خویشاوندی زبان ایلامی بادیگر زبانهای باستانی مشخص نشده‌است . برخی از محققان مشابهت‌نام‌خدایان‌رادلیل‌نزدیکی‌زبان‌ایلامی‌بازبان‌اورارتویی‌دانسته‌اند. درکتیبهٔ سارگن دوم (۷۲۲ - ۷۰۵ پیش‌از میلاد) به‌نام « بـغ - بارتو» یا « بـغ ـ پارتو » برمی‌خوریم . بخش نخست این‌نام« بـغ » ، واژه‌ای ایرانی وبه‌معنای خدااست. «بارتو» که درزبان اکدی‌به‌صورت«پارتو» آمده ، مشابه نام «پارتی»الههٔ ایلامی‌است . هنوز اظهارنظردرپیرامون مشابهت زبانهای ایلامی واورارتویی ،کاری است بس‌دشوار .

بررسی زبان ایلامی با انتشار بخش ایلامی کتیبهٔ بیستون آغاز شد . کتیبهٔ بیستون به‌سه‌زبان اکدی ، ایلامی وپارسی باستان‌نوشته‌شده است . ولی زبانی که درستون دوم کتیبهٔ مذکور آمده ، تاکنون‌نامهای

97ـ «Tarih». C 1, Istanbul, 1932, s. 30, 31 128.

متعدی یافته‌است . برخی از پژوهندگان آن‌را زبان‌مادی ، بعضی شبه مادی ، گروهی اسکیثی (سکایی)، برخی‌مادی ـ سکایی وبعضی‌آمَردی (آماردی) پنداشته‌اند. نوشته‌هایی‌ازشاهان ایلام بدست آمد که زبان‌و خط آن همانندزبان‌وخط ستون‌دوم کتیبهٔ بیستون‌است . نامهای‌متعددی ازقبیل خوزی (سوزی) ، انشانی وسرانجام ایلامی‌بدان داده‌شد. زیرا نام‌اخیر بانام سرزمین مطابقت داشت .

پس‌ازجنگ دوم جهانی گامهایی دراین‌راه برداشته‌شد ودستور زبان‌ایلامی عصر هخامنشی تدوین گردید . ولی با اینهمه متون کهنتر زبان مذکور که قدیمترین آن متعلق به حدود نیمهٔ نخست سدهٔ بیست‌ـ وسوم پیش‌از میلاداست ،هنوزشناخته نشده‌است. ازاین‌رودانشمندان، زبان ایلامی‌را به‌سه‌دورهٔ کهن(از آغاز تاسدهٔ سیزدهم پیش‌از میلاد)، میانه (ازسدهٔ سیزدهم تا سدهٔ هشتم پیش‌از میلاد) ومتأخر (مربوط به‌روزگار هخامنشیان) بخش کرده‌اند .

برخی از محققان ، زبان خوزی را بازمانده‌ای از زبان ایلامی دانسته‌اند ودراین‌مورد به‌نوشتهٔ استخری تکیه دارند . دانشمند مذکور در کتاب «المسالك والممالك» چنین آورده‌است:«بیشترمردم‌خوزستان تازی وپارسی دانند وخاصه زبان خوزی دانند»[۹۸].

در دایرةالمعارف اسلامی با اتکاء به‌نوشتهٔ استخری چنین آمده است که « ممکن‌است خوزی یکی‌از لهجه‌های زبان ایلامی باشد »[۹۹].

---

۹۸ ـ اصطخری، ابواسحق‌ابراهیم،مسالك وممالك، ترجمهٔ فارسی‌ازقرن۵ـ۶ هجری، به‌کوشش ایرج‌افشار، تهران، بنگاه‌ترجمه‌ونشر کتاب،۱۳۴۷،ص۹۱.

99ـ«Enzyklopaedie des Islam», «Khuzistan», II, p. 1059.

یکی‌از نکته‌هایی که ممکن است در پیرامون زبان‌ایلامی ایجاد شبهه‌کند ، نوشتهٔ ای . م . دیاکونوف در کتاب تاریخ ماد است . در کتاب مذکور ، دیاکونوف ازاحتمال خویشاوندی زبان ایلامی با زبانهای ترك و مغول مطالبی ارائه کرده است . این کتاب که به سال ۱۹۵۶ انتشاریافت بنا برسفارش انستیتوی تاریخ وفلسفهٔ آکادمی علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان نوشته‌شد. سفارش‌نگاشتن کتاب مذکور چه‌بسا بامقاصد ونیات‌سیاسی همراه‌بوده‌است .بااندکی غور در مقدمهٔ مؤلف نیز می‌توان به‌این نکته پی برد . ولی نوشته‌های ای.م.دیاکونوف که‌پس‌ازبیست‌ودوسال‌درسال ۱۹۷۸دردایرةالمعارف بزرگ‌شوروی به‌چاپ‌رسید درست درخلاف جهت نوشته‌های وی‌در کتاب تاریخ‌ماداست . وی درنوشته‌های‌متأخر از «احتمال‌خویشاوندی زبان ایلامی با زبانهای ترك و مغول » انصراف حاصل کرد و چنین نوشت :

« خویشاوندی زبان ایلامی با دیگر زبانهای کهن و باستانی معلوم ومشخص نشده است . چنین بنظرمی‌رسد که پرثمرترین پژوهشها در زمینهٔ ارتباط زبان‌ایلامی با زبان دراویدی حاصل شده باشد»[۱۰۰].

می‌دانیم « دراویدی » از زبانهای کهنی است که در جنوب شبه قاره هندوستان وحدود مدرس، کرالا، میسور . آندهراپرادش ودیگرجاها

100— « Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia», Tretie izdanie, Izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopediia», Moskva, 1978, str. 28. st. 70-71.

رایج ومتداول بوده‌است .

پروفسور یوسف‌اف دانشمند شوروی و مؤلف کتاب « ایلام » ضمن ردخویشاوندی زبان ایلامی با زبانهای ترکی ، هندی و قفقازی چنین نوشت :

« در این زمینه نیز شیوهٔ مقایسه ، نتایج لازم را ببار نیاورد ... زیرا در این مورد تاریخ تکامل زبانـهای قفقازی و دگرگونی اصوات زبانهای مذکور درطول سده‌های دراز موردتوجه‌قرار نگرفت»[۱۰۱].

دانش معاصر تاکنون نتوانسته است پاسخی دقیق به‌این پرسش بدهد کـه قدیمترین اقوام شرق از جملـه شومریان ، ایلامیان وسوباریها از دیدگاه قومی وزبانی چه‌گونه‌بوده‌اند . برخی‌از محققان‌نامهای‌متعددی به‌اقوام مذکورداده‌اند . گاه آنان را « یافثی » ، گاه « آسیانی » و گاه‌ـ « تورانی » خوانده‌اند ، هنوز این‌نامها غیردقیق و شرطی است . ولی مورّخان پان‌تورکیست کمتر توجهی به‌دشواریهای موجود دربرابر دانش تاریخ و باستانشناسی مبذول نمی‌دارند و برای موجه‌جلوه‌دادن مقاصد وهدفهای خویش همواره مطالبی جعل‌می‌کنند. اینان درکتاب تاریخ که‌دراستانبول‌انتشاریافت نوشتند که«مردم‌آسیای صغیر ازترکانی بودند که نامهای گونه‌گون داشتند»[۱۰۲].

استاد مینورسکی دربارهٔ روش مورّخان پان‌تورکیست سخنی

101_ Iusifov Iu. B., Elam. Sotsialno - ekonomicheskaia istoriia, Moskva, izdatelstvo «Nauka», 1968. str. 38_39.

102_ «Tarih», C. 1. Istanbul, 1932, s. 127.

بسیارزیبا دارد که ارائهٔآن بجاوبمورداست:

«هرجاکه مسایل علمی حل‌نشده‌ای درزمینهٔفرهنگ اقوام شرق باستان پدیدآید... ترکان بی‌درنگ‌دست‌خودرا به‌همانجا دراز می‌کنند»[۱۰۳].

هـدف دست درازی ترکان را ، مؤلفـان پان‌ترکیست خـود ارائه کرده‌اند . اینان همواره به‌تبلیغ **« وحدت همهٔ ترکی‌زبانان جهان در ملتی واحد»** می‌پردازند که‌خود نمودارروشنی ازهدف ومقصود پان‌ترکیستها است .

درماه فوریه‌سال ۱۹۴۴ کتابی زیر عنوان «ترکان سراسر جهان» نوشتهٔ حسین نامق اورکون انتشار یافت. تنها با مطالعه فهرست کتاب خواننده می‌تواند به‌هدف و مقصود نگارنده‌پی‌برد. فصول کتاب‌چنین است: «ترکان سیبری، ترکان‌آسیای میانه، ترکان اتل (کرانهٔ ولگـام)، ترکان شبه‌جزیرهٔ کریمه، ترکان آذربایجان، ترکان‌غربی‌وغیره». مؤلف به‌صراحت ترکان‌را به‌درك «وظایف‌ملی» فرامی‌خواند و ضمن مراجعه به‌آنان چنین می‌نویسد :

«فراموش مکن که توتنها نمایندهٔ۱۸میلیون ترك نیستی .**تو باید همهٔ علم ودانش و تفکر و امکانهای خودرا صرف‌اعتلای ترکان کنی** وحتی یك‌لحظه این‌شعار رااز یادنبری که‌می گوید،

103_ Pan-turkism, par Minorsky, dans Encyclopédie de l'Islam, livraison N., p. 924.. Akopov G. B., Voprosi etnogeneza narodov Blizhnego Vostoka... «Izvestia AN-Arm. SSR», 1956. No. 7. str. 37.

همه‌چیز برای ترکان و بخاطر ترکان است»[۱۰۴].

ضیاء گوك‌آلپ که از نظریه‌پردازان مشهور پان‌تورکیسم است به‌پیروی از نظرهای سیاسی معین‌خویش چنین نوشت:

«برخی ازدانشمندان می‌کوشند تابه‌صورتی تصنعی، ترکان، از جمله‌ترکان‌آسیای‌میانه، کرانهٔ ولگا، سیبری وآسیای صغیررااز یکدیگرجدابدانند وآنان راملتهای‌جداگانه‌ای بشمارند. **هدف ماآن است‌که صد میلیون ترك را در ملتی واحد، متحد گردانیم**»[۱۰۵].

آرین انگین دربارهٔ مصطفی کمال رئیس‌جمهور متوفای ترکیه چنین نوشت:

«**آتاترك** نه‌تنها پدر ترکان ترکیه، بلکه‌**پدرهمهٔ ترکان جهان است**»[۱۰۶].

به‌گمان نگارنده هرگونه توضیح پیرامون نوشتهٔ پان‌تورکیستها کاری‌است زاید و خواننده خودبه‌سهولت قادربه دریافت حقایق تواند بود. چون طرح‌وارائه مسئله تااندازه‌ای لازم بنظر می‌رسید، ازاین‌رو به‌اختصار ازنظر خوانندگان ارجمند گذشت.

104– Zulalian M. K, Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii. Erevan, izd-vo AN Arm SSR, 1970, str. 34-35.

105– Gokalp Ziya Turkculugun esaslari, Istanbul, 1952, s. 28.

106– Engin Arin, Ataturkculuk ve Moskofluk-Turkler savasi. Ataturk yalniz Turklerin degil, butun dunya Turklerin atasidir, Istanbul. 1953.

بخش پنجم

تیره و زبان مردم آلبانیای قفقاز

گذاردن نام آذربایجان بر سرزمین آلبانیای قفقاز که درسده‌های متأخراران و شیروان نام داشت سبب انحرافها وتشویشهایی دربررسی تاریخ این‌بخش ازقفقاز گردید. برخی‌از دولتمداران نیز به‌سبب‌داشتن انگیزه‌های سیاسی مؤلفانی‌را به‌خدمت گرفتند تا برای مردم‌آلبانیای‌قفقاز ومادآتورپاتکان (آذربایجان) منشأء واحدی‌را جعل وارائه‌کنند. این‌انگیزه‌ها نیز تشویش وانحراف‌را،افزونتر کرد. نگارنده‌می‌کوشد تا آنجا کـه میسر باشد موضوع تیره و زبان مـردم آلبانیای قفقاز و آذربایجان را روشن گرداند.

از دوران پیش‌از تاریخ آلبانیای قفقاز و نژاد و تیرهٔ ساکنان این‌سرزمین آگاهی‌کافی دردست‌نیست، بنابه نظر بسیاری ازمورّخان، سرزمین قفقاز گذرگاه اقوامی بود که ازشمال‌به‌جنوب آمدند وبرخی ازآنان چون سکائیان به‌سرزمین ماد روی‌آوردند و گروهی ازایشان به

آسیای‌صغیر رفتند وتامصر پیش‌تاختند.

سرزمین قفقاز ، درروزگار باستان «آلبانیا» نام داشت . آلبانیا شامل‌چند سرزمین بود که‌قبایل متعددی درآن می‌زیستند . هکاتیوس‌ـ میلتی مورخ سدهٔ ششم و اوایل سدهٔ پنجم پیش از میلاد ، ضمن بحث پیرامون قبایل ساکن آلبانیا ازقبیله‌ای بنام «میك» یاد کرده است که در دشتهای کرانه رود ارس سکنی داشتند[1].

هرودوت مورّخ‌مشهورباستان نیز ازقبیلهٔ مذکور نام‌برده‌است. هرودوت‌نام‌قبیلهٔ«میك»را«Muchoi »*(مُوخوی)نوشته‌است[2]. برخی‌از محققان نام «مُـغ» را پدید آمده از نام این قبیله دانسته‌اند . چنین بنظر می‌رسد که « میك‌ها » یا« مُغها » دربخشی‌از اراضی کاسپی می‌زیستند و شاید جزئی از کاسپیان بودند[3]. هرودوت نیز ازقومی بنام «کاسپیان» یاد کرده است[4].

کاسپیان درسده‌های ششم و پنجم پیش‌از میلاد تابع‌شاهنشاهی هخامنشی بودند[5].ولی بعدها، پس‌ازسقوط شاهنشاهی مذکور به‌تبعیت دولت «ماد خُرد» یا «ماداتورپاتکان» درآمدند .

1_ Hecataei, fragmenta. FHG, edit. K. Muller. V. I, fig_ 170_183.

* درتبدل حروف یونانی به‌لاتین دوحرفch معادل‌حرف یونانیX است که (خ) خوانده می‌شود.

2_ Herodoti. Historiae. Ad. recensionem suam recognovit Henricus Stein. Berol. 1884, III, 93, VII, 68.

3_ Minorsky Mukan. EI, III. P. 758.

4_ Herodoti. Historiae. Ad. recensionem suam recognovit Henricus Stein, Berol, 1884, III. 92. VII. 67.

5_ Herrmann. Kaspioi. RE. Stuttgart. 1919. s. 2274.

درسدهٔ نخست پیش از میلاد سرزمین کاسپیان درزمرهٔ سرزمین اقوام وقبایلی قرار گرفت که عمده‌ترین آنها « آلبانها » بودند[۶]. بنابرمآخذ موجود، کاسپیان درسرزمینی که محل پیوستن دورود کُر وارس شناخته شده است می‌زیستند[۷]. برخی ازمحققان، کاسپیان را از گروه اقوام کاسی-ایلامی دانسته‌اند . دراین نکته جای تردید بسیار است. زیرا دانشمندان محقق دررشتهٔ ایلام‌شناسی، تاکنون مرزشمالی ایلام راازناحیهٔ «اکباتانا» (همدان) دورتر ندانسته‌اند. گروهی ازدانشمندان ازجمله یامپولسکی و دیاکونوف برپایهٔ برخی مشابهت‌های اسمی چنین نظری را ارائه کرده‌اند. بعضی ازپژوهندگان ، گروه اقوام کاسی ـ ایلامی را شامل لولوبیان ، کاسیان ، ایلامیان ، کوتیان وغیره دانسته‌اند[۸]. نام کوتیان سبب گمان وپندار دراین زمینه شده‌است. هرودوت به‌هنگام نگارش مطلب پیرامون اقوام ساکن منطقهٔ شرق قفقاز، ازمیك‌ها ، کاسپیان و قبایل «اوتی»(Uti) نام برده‌است[۹]. گویا این سه قبیله هسته اصلی ساکنان آلبانیای باستان راتشکیل می‌دادند . بنابه نوشتهٔ یامپولسکی مورّخ شوروی نام «اوتی» به‌صورت «اوئیتی» (Uiti) ، «اودین» (Udin) و «اوتن» (Oten) نیز

6— Strabonis, Geographica, rec. Commentario crit. instr. G. Kramer, Vol. 1, 1844, XI, 4, 5.

7_ Issledovaniia po istorii kultury narodov Vostoka, sbornik v chest Akademika I. A. Orbeli, Moskva-Leningrad, 1960, str. 16

۸ ـ ا. م. دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمهٔ کریم کشاورز، بنگاه ترجمه ونشر کتاب، تهران، ۱۳۴۵، ص۱۴۳–۱۴۴.

9_ Herodoti, Historiae, Ad recensionem suam recognovit Henricus Stein, Berol, 1884, VII, 68.

آمده‌است . گویا «اوتی» نامی بود که ساکنان آلبانیای قفقاز ، خودرا بسدان نام می‌نامیدند . یامپولسکی بااتکاء به‌برخی شباهت‌های صوری لفظی‌می‌پندارد که «اوتیان» همان «کوتیان» بوده‌اند .ای.م.دیاکونوف نیز بااتکاءبه گمان یامپولسکی در کتاب تاریخ‌مادچنین آورده‌است:

«ز.ای. یامپولسکی حدس بسیار محتمل خویش را دراین‌باره به‌مؤلف این کتاب اعـلام داشت که نام «کوتیان» همان‌عنوان نژادی‌است که‌درمنابع‌زمانهای متأخر به‌شکل«اوتیان»و«اوئیتیان» و«اودیان» و «اودینیان» و «اتنیان» ضبط شده‌است وظاهراً چنان که وی می گویدنامی است که آلبانیان خود خویشتن را بدان می‌خواندند »[۱۰].

نمی‌دانیم چه دلیلی برای چنین گمـان و پنـداری وجود داشته است وچرا استاد دیاکونوف براین گمان تکیه کرده‌است . حال آن که او خود باتکیه به‌منابع شومری و اکدی و وقایع مربوط به‌جنگ شاهان شومر واکـد ، کوتیان و همسایگان ایشان ، لولوبیان را ساکن جبال ماد نوشته است[۱۱]. دیاکونوف خود ضمن بحث پیرامـون این نکته ، خلاف‌نظر یامپولسکی‌را بیان داشته و چنین‌اظهارنظر کرده‌است:

«تجزیه‌وتحلیل متون نشان‌می‌دهد که واژه «کوتی»فقط‌درهزارهٔ سوم و دوم قبل‌ازمیلاد معنی و مفهوم داشته است و به‌یك گروه نژادی معین اطلاق می‌شده که... احتمالاً درآذربایجان کنونی ایران‌و کردستان زندگی می کردند ... درهزارهٔاول قبل‌ازمیلاد همهٔ اورا رتوئیان و مردم مانّا ومادرا «کوتی» می‌نامیدند»[۱۲].

۱۰ـ ا.م. دیاکونوف، تاریخ ماد، ترجمهٔ کریم کشاورز، بنگاه ترجمه ونشر کتاب ، تهران ، ۱۳۴۵ ، ص ۱۴۴ .

۱۱ـ همانجا ، ص ۱۳ـ۱۴ .

۱۲ـ همانجا، ص ۱۳۸.

بنابر آنچه از نظر خوانندگان گذشت، هنوز هیچ دلیل و مدرکی بر کوتی بودن اوتیان ساکن قفقاز وجود ندارد و نظریه پولسکی تاکنون از حیطهٔ حدس و گمان خارج نشده است.

نکته‌ای را باید افزود و آن اینکه قفقاز سرزمینی بود که از روزگاران بسیار کهن به‌صورت گذرگاهی جهت کوچ اقوام مختلف درآمد. سرزمین آلبانیای قفقاز نیز در این ماجرا بی‌نصیب نماند. چنین بنظر می‌رسد که کوچ اقوام و قبایل از شمال کوههای قفقاز به‌سرزمین آلبانیا در وضع قومی ساکنان این سرزمین اثر فراوان داشته است. در آستانهٔ سدهٔ نخست پیش از میلاد، اثری از کاسپیان مشهود نبود[۱۳]. گمان می‌رود کاسپیان در آلبانها مستحیل شده باشند. زیرا از این پس تنها نامی از کاسپیان در تاریخ برجای ماند.

نام آلبانها نخستین بار در رویدادهای سدهٔ چهارم پیش از میلاد و پایان روزگار شاهنشاهی هخامنشیان برده شده است. بنابه نوشته آریان، در سپاه داریوش سوم آخرین شاهنشاه هخامنشی (۳۳۶ ـ ۳۳۰ پیش از میلاد) گروههای از قبایل آلبانی وجود داشتند[۱۴]. از نوشتهٔ‌های مورخان باستان چنین برمی‌آید که در روزگار هخامنشیان، سرزمینهای ماد، آلبانیا، سکاسنا (سکاسن) و کادوسیا تابع یك خشترپ (ساتراپ) بودند. بعدها اینان همه به‌تابعیت اتوروپات (اتروپات) ساتراپ ماد خرد یا ماداتروپاتن درآمدند[۱۵].

---

13 ـ Strabonis, Geographica, rec Commentario crit. instr. G. Kramer. vol. 1. Berol 1884. XI. 4. 5

14 Arriani, anabasis, recognovit C. Abicht. Leipsig, 1886- III. 8. 4.

۱۵ ـ همانجا.

ازاین‌پس آلبانها درتاریخ مردم سرزمین قفقاز نقشی بسزاایفا کردند. آلبانها به‌اتحادقبایل متعددی باخود توفیق‌یافتند واتحادبزرگی ازاقوام و قبایل پدیدآوردند. همین اتحاداقوام و قبایل سرآغازظهور وتأسیس دولت آلبانیای قفقازشد.

آلبانها، ساکن دشتهای شمالی‌رود کُر بودند که بنابه نوشتهٔ مورّخان باستان به رود آلازانی منصل می‌شد[16]. بخشی از قبایل کامبیسن‌ها (Kambisen) نیزدردشتهای‌شمال‌رود کُرسکنی داشتند[17]. اینان در حوالی رودهای آلازانی و ایوری (Iori) می‌زیستند و تا دامنهٔ جبال صغیر قفقاز پراکنده بودند[18]. بدین‌روال آلبانها درغرب با ایبری (گرجستان) همسایه شدند. سرزمین آلبانیا درشرق‌به‌دریای‌خزر منتهی می‌شد. شمال این‌سرزمین به‌سلسله‌کوههای قفقازوجنوب آن به‌ماد خرد(مادآتروپاتن) وجنوب غربی آن به‌سرزمین ارمنستان محدود می‌گشت[19].

مورّخان باستان، از جمله آمیانوس مارسلینیوس نیزاز وجود آلبانها در این منطقه خبر داده‌اند[20]. استرابون و بطلیموس از وجود قبایلی چون «لگ‌ها» (Lega) دراراضی‌جنوبی داغستان‌کنونی‌آگاهی

16_ Plinii C. Secundi, Naturalis historia. D Detlefsen recens uit. vol. 1, Berol., 1866. VI. 29., Ptolemaei, V. 10. 2.

17_ Strabonis. Geographica. vol. I.III. Berol., 1884-1852 XI. 4. 1

۱۸ــ همانجا، ۷، ۱.

۱۹ــ همانجا، ۴، ۱.

20_ Ammiani Marcellini. rec. C. U. Glark. XIII, 6. 61.

داده‌اند[۲۱]. دیگـر از قبـایل ساکن جنوب داغستـان و آلبانیای قفقاز «گل‌ها» (Gels)[۲۲] و قبیله «سیلو» (Silv) بودند[۲۳]. برخی، سیلوهارااز قبایل‌ساکن نواحی شمال غرب سرزمین آلبانیای قفقاز دانسته‌اند. ولی درمحل سکونت این‌قبیله تااندازه‌ای اختلاف‌نظر وجود دارد. برخی آنان‌راساکن شمال آلبانیای قفقاز و بعضی نیزازساکنان نواحی‌دشت آلازانی دانسته‌اند[۲۴].

جز از قبایل نامبرده، سکاسن‌هـا نیـز دراین سرزمین، حدود ناحیهٔ گنجه سکنی داشتند. هرودوت و استرابـون هردو از این قبیله نام برده‌اند[۲۵]. در نوشته‌های ارمنی «سکاسن» به‌صورت «شاکاشن» آمده است[۲۶].

دیگر ازقبایل ساکن سرزمین آلبانیای قفقاز «گرگرها» هستند که استرابون ونیزمورّخان وجغرافی‌نگاران پس‌از وی، ازقبیلهٔمذکور

21— Strabonis Geographica, vol. I-III, Berol, 1844-1852, XI, 7, 1., 8; 1., 5, 1

۲۲ـ همانجا.

23— Plinii C., Secundi, Naturalis historia, D. Detlefsen, recens uit, vol. 1, Berol. 1866, VI, 29, 36' 38

24— Barkhudarian, M., Strana Agvanov i ikh sosedy, Tbilisi 1893, str. 76.

25— Herodoti, Historiae, Berol., 1884, III, 93., Strabonis, Geographica, vol. I III, Berol., 1844-1852, II, 1, 14., XI, 8, 4., 14, 4.

26— Ananiia Shirakatsi, Armianskaia istoriia, VII, V., Po P. X. SPb., 1877, str 51.

نام‌برده‌اند[۲۷].

درنوشته‌های ارمنی، گرگرها ، اوتی‌ها و برخی قبایل‌دیگر رابا قوم اسطوره‌ای « اران » مربوط دانسته‌اند. موسی خورنی مورّخ و جغرافی‌نگار ارمنی عهدساسانی «اران» رانام مردی خردمند دانست که ازقبیله«سیساك» (Sisak) و فرمانروای آلبانیابود . هم‌او می‌نویسدقبایل اوتی و گاردمان (Gardman) و گرگر از اخلاف اران بودند[۲۸].

شایدنام اران که مورّخان، جغرافی‌نگاران وجهانگردان‌ایرانی وتازی به هنگام خلافت عباسیان در کتابهای خود از آن یادکرده‌اند ، ازهمین نوشتهٔ موسی خورنی منشاء گرفته باشد . زیرا ارمنیان سرزمین آلبانیای قفقازرابه‌صورت آغوان، آغوانك و آلوان‌وآلوانك‌نوشته‌اند که‌آلوان‌وآلوانك به‌آلبانیابسیار نزدیك‌است .

شادروان احمدکسروی آران‌را پدیدآمده از «آر» دانسته وآن رانام دیگری از نژاد «ایر» شمرده‌است . وی‌درضمن آران‌را به‌معنای ناحیهٔ‌گرمسیر نیزآورده است[۲۹].

همان‌گونه که ناحیه‌ای بنام شیروان دراصفهان و خراسان‌هست، درحوالی‌کاشان نیزناحیه‌ای بنام اران وجوددارد. آیااین نامها راکوچ‌نشینانی ازاران و شیروان به‌این نواحی داده‌اند ؟ بهرتقدیر مسئله هنوز چنان‌که باید روشن نشده‌است. امید می‌رود مورّخان ، زبانشناسان ،

---

27 _ Moicei Khorenskii. Istoriia Armenii. Moskva. 1893. str. 58.

۲۸ــ همانجا ، ص ۵۸ .

۲۹ــ « کاروند کسروی » مجموعهٔ ۷۸ رساله وگفتار از احمد کسروی ، به‌کوشش یحیی ذکاء، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۳۶۸-۳۶۹ .

جغرافی‌نگاران و نژادشناسان این‌نکتهٔ مبهم‌را روشن گردانند و از ابهام وتاریکی بیرون آوردند .

موسی خورنی براین عقیده بود که درسدهٔ پنجم میلادی زبان گرگرها پایه‌واساسی برای ظهور زبان‌ادبی آلبانها شد[۳۰]. واما دربارهٔ محل‌سکونت گرگرها چنین بنظرمی‌رسد که اینان در دشتهای جنوبی رود کردرمنطقهٔ‌رود گرگرازشاخه‌های‌رود کر که‌اکنون‌به«گرگرچای» شهرت‌داردمی‌زیستند .

ا.علی‌یف یکی‌از پژوهندگان قفقازی معتقد است که «میك‌ها و کاسپیان بعدها باآلبانهاودیگر قبایل‌ساکن‌شرق‌قفقاز درهم‌آمیختند»[۳۱].

ازمآخذ و نوشته‌های باستان چنین برمی‌آید که مرز شمالی سرزمین آلبانیای قفقاز ، هیچگاه از دربند قفقاز فراترنرفت . درغرب نیز سرزمین‌آلبانیای‌قفقاز به رودهای آلازانی و ایوری منتهی می‌شد . مرزشرقی آلبانیای قفقاز ، ساحل غربی دریای خزربود . درجنوب‌نیز مرزآلبانیابه‌سرزمین‌ارمنستان‌ومادخرد(ماداتروپاتن = ماداثورپاتگان) منتهی می‌گشت . دربارهٔ همهٔ مطالب یاد شده استرابون[۳۲]،پلینیوس[۳۳]،

30— Moisei Korenskii Istoriia Armenii. Moskva. 1893. str. 193

31— «Issledovaniia po istorii kultury narodov vostoka». sbornik v chest akademika I. A. Orbeli. Izd-vo AN SSSR. Moskva-Leningrad. 1960. str. 17.

32— Strabonis. Geographica. vol. I-III. Berol.. 1844-1852, XI. 4. 5.

33— Plinii C.. Secundi. naturalis historiia, D. Detlefsen. recens uit. vol. I. 1866. VI. 29. 38, 39. 42.

بطلمیوس[۳۴] ونیز نویسندگان متأخر نوشته‌اند . تنها کسی که کاسپیان‌را بخشی‌از اتحاد قبایل آلبانیا دانسته، استرابون است[۳۵].

استادبارتولد کاسپیان را از اقوام هند و اروپایی ندانسته ، بلکه نام‌یافثی را درمورد آنان‌بکار برده‌است. وی‌چنین می‌پنداشت که‌کاسپ، حالت جمع نام‌مفرد «کاس» بوده است . برای‌روشن‌شدن مطلب نظر استادبارتولد عیناً ارائه‌می‌شود :

«اقوام کاسپی به‌اقوام یافثی تعلق‌دارند . و امادربارهٔ بیان مطلب فکر می‌کنم کلمهٔ‌کاسپ حالت‌جمع نام‌کاس باشد که‌گاه قفقاز بدین‌نام خوانده می‌شد»[۳۶].

اما دربارهٔ منشاء قوم‌آلبانیای قفقاز ، استادبارتولد منشاء اقوام آلبانیای قفقاز ، گرجستان و کوه‌نشینان قفقاز را یکی‌دانسته و در پیرامون آن چنین نوشته است :

«منشاء اقوام آلبانی که درکرانهٔ دریای خزر سکنی‌داشتند ، با منشاء اقوام گرجی و کوه نشینان قفقاز یکی است . همهٔ اینها از زمرهٔ آن‌گروه از اقوامی هستند که به اقوام یافثی شهرت یافته‌اند»[۳۷].

34_ Cl. ptolemaei. Geograaphiae libri octo Graece et latine ad condicum. ed. Dr Frid. g Wibberg. V. 11, 1, 10, 1., 12, 1, 8, 7, 11

35_ Strabonis. Geographica. vol. I-III. Berol.. 1844-1852. XI. 4, 5.

36_ Bartold V. V., Sochineniia. Tom II, chast 1, izd-vo Vostochnoi literatury. Moskva. 1963. str 662.

۳۷_ همانجا، ص۶۶۱-۶۶۲.

آلبانیای‌قفقاز طی‌سده‌های دراز موردتهاجم ، کوچ‌و گذر اقوام‌مختلف قـرار داشت . گویی سرزمین آلبانیا بـرای عبور اقوام گـونه گـون گذرگاهی مناسب بوده‌است. شاید همین‌نکته سبب‌اقامت قبایل‌دارای زبان و فرهنگ متفاوت دراین سرزمین شده‌باشد . چنین‌بنظر می‌رسد کـه لشگرکشی به گـرجستان و ایران از طریق آلبانیای قفقاز سهلتر بوده است .

درسدهٔ نخست پیش‌از میلاد دولت‌بزرگ‌ارمنستان تأسیس‌شد. رومیان بااین‌دولت به‌پیکار پرداختندوسپاهیان خودرا به‌ارمنستان گسیل داشتند . در آن هنگام پمپه سردار سپاه روم بود . وی پس از تصرف ارمنستان به‌آلبانیاآمد وباآلبانها معاهده‌ای منعقدکرد و ازاین رهگذر امکان‌یافت به‌شرق گرجستان (ایبری) حمله‌برد. پس‌ازاین‌ماجرا آلبانها دست‌به‌عصیان زدند. پمپه ناگزیراز کرانه‌دریای سیاه به‌آلبانیاباز گشت وشورش‌را فرونشاند .

آگاهی‌مـا در پیرامون مـردم آلبانیای قفقاز بسیار انـدك وگاه متناقض است . برخی مورّخان ، آلبانها را « مردمی وحشی » تصویر کردند که «پوست‌جانوران برتن داشتند و درحساب و شمارش ارقام فزونتر ازصدرا نمی‌دانستند»[۳۸].

ازسوی دیگر بعضی نوشته‌اند کـه «آلبانها در سرزمینی بسیار حاصلخیز می‌زیستندوسیستم‌آبیاری سرزمینشان‌کاملتراز سیستم‌آبیاری مصروبابل‌بود»[۳۹].

38_ Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, izd_vo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 661-662.

۳۹_ همانجا، ص۶۶۶.

گمان‌می‌رودسبب اظهارنظرهای متناقض آن‌باشد که هرازچندی اقوام وحشی به‌آلبانیا هجوم می‌آوردند ، باآلبانها درهم می‌آمیختند ، تامدتی روابط اقتصادی عقب‌ماندهٔ خودرا برمردم آن سرزمین تحمیل می‌کردند و بدین روال مانع رشد اقتصادی مداوم و پی‌گیر آلبانیا می‌شدند .

در نخستین سدهٔ میلادی میان دولت پارتیان و امپراتوری روم برخوردهایی برسر آلبانیا درگرفت. ولی هیچ‌یك ازطرفین نتوانستند آلبانیا را تمام و کمال ازآن خودکنند . درضمن تاریخ شاهد هجوم قبایل کوچ‌نشین ازشمال به‌آلبانیا درهمان سدهٔنخست میلادی نیزبوده است[۴۰].

به روزگار شاهنشاهی ساسانیان درسال ۴۶۱ میلادی ، آلبانیا به‌صورت بخشی‌از استانهای دولت ساسانی درآمد و مرزبان برآن سرزمین گمارده‌شد. پس‌ازاین تاریخ نیز بارها رومیان ، کوچ‌نشینان نواحی شمال، آلانها و بعدها خزران به‌سرزمین آلبانیا هجوم‌بردند.

چنان که مورّخان نوشته‌اند ، یزدگرد دوم شاهنشاه ساسانی درگیر پیکار باهونها ، کیداریان و دیگر قبایل کوچ‌نشین شمال‌بود[۴۱]. ازاین‌رو ناگزیر بنای سد دربند راکه‌ارمنیان «چور» می‌نامیدند ،آغاز کرد . این‌شهر یکی‌از مراکز عمدهٔ آلبانیای قفقازبود .

---

40 - Bartold V V., Sochineniia, Tom II, chast 1, izd-vo Vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 667.

۴۱ــ کریستن‌سن، آرتور، ایران درزمان‌ساسانیان، ترجمهٔ رشیدیاسمی، چاپ‌سوم، تهران، ۱۳۴۵، ص ۳۱۱–۳۱۲ .

دفاع‌از مرزوبوم ایران ایجاب می‌کرد که آلبانیای قفقاز متحد ایران باشد. فیروز شاهنشاه ساسانی که درشمال شرق ایران ونیز در غرب با رومیان درگیر پیکاربود، شاید بخاطر حفظ مرزهای کشور الحاق آلبانیای قفقازرا به‌ایران ضرور دانست.

در روزگار شاهنشاهی خسرو انوشیروان بنای سد دربند پایان پذیرفت. ولی چندی نگذشت که درعهد خسرو دوم ابرویژ (پرویز) ترکان و خزران به‌سرزمین آلبانیا حمله‌ور شدندو کشتاری بس‌بزرگ براه انداختند که درنوشته‌های مورّخان ارمنی‌ازآن به‌تفصیل سخن‌رفته است. موسی‌کاگان کاتواتسی مورّخ‌تاریخ آلبانیای قفقاز که «تاریخ‌آغوان» نام‌دارد وازمورّخان سدهٔدهم‌میلادی‌است، جریان حملهٔترکان به‌دربندرا چنین‌شرح داده‌است:

«... های‌شاه[۴۲] آنچه‌راکه برسر سپاهیان ومدافعان شهر «چور» آمد، با دیدگان خویش مشاهده کرد ... شاهنشاهان ایران ـ معماران، وسایل و مواد بسیار از همه‌جا برای ساختن این دیوارها، برجها وباروهای عظیم گردآورده‌بودند. این دیوار میان قفقاز و دریای بزرگ شرقی[۴۳]قرار داشت... او(های‌ـ

۴۲ـ «Hay»های‌شاه فرمانروای محلی‌بود که ازسوی شاهنشاه ساسانی بر سرزمین آلبانیا فرمان می‌راند. شاید نام «های» بانام «هایك» فرمانروای باستانی وکهن ارمنستان بی‌ارتباط نباشد. ارمنیان مردم خویش‌را «های» و سرزمین‌ارمنستان‌را «هایستان»می‌نامند. شاید«های‌شاه» عنوان فرمانروایانی باشدکه برارمنستان و دیگر نواحی‌قفقاز ازجمله آلبانیا حکومت داشتند و ازسوی شاهنشاه ایران براین سمت گمارده می‌شدند.

۴۳ـدریای‌بزرگ شرقی که مؤلف «تاریخ آغوان»ذکرکرده، همان دریای خزراست. زیرا دیوار دربند میان‌قفقاز ودریای خزرقرارداشت.

شاه)خطر دهشتباری را که از سوی مردم پلید و غدّاری که صورتهای پهن داشتند و همانند زنان بودند ، مشاهده کرد . موهای دراز آنان از سر بر چهره و بدنشان فرو ریخته بود ... آنان نیزه و کمان بدست داشتند و همانند گـرگهای وحشی حمله می کردند . کمترین اثری از شرم و حیا در چهرهٔ آنان مشهود نبود . آنها به مردم شهر حمله می بردند و اینان را در کوچه‌ها و میدانها قطعه قطعه می کردند . دیدگان این دژخیمان بر زیبارویان نیز رحمت نمی‌آورد . پسران و دختران را نیز می کشتند . آنان بر موجودات بی آزار و پیرانی که قادر به جنگـ و پیکار نبودند نیز رحم و شفقت رواندا شتند . به کودکان و خردسالان رحم نمی کردند و قلبهایشان از دیدن کـودکان شیرخوار نیز به رحم نمی آمد . این کودکان بی گناه بر جسدهای سوراخ سوراخ مادرانشان افتاده، از پستانهایشان بجای شیر، خون می مکیدند. همین که به خانه‌ای گام می نهادند، چون آتشی که در نیستان افتاده باشد ، همه جا را می سوزاندند و نابود می کردند. آنان همین که به خانه‌ای وارد و از آن خارج می شدند ، راه را برای درندگان و پرندگان وحشی مردارخوار هموار می کردند»[۴۴].

اوایل سدهٔ هفتم میلادی دولتی محلی در آلبانیا بر سر کار آمد که فرمانروای آن از دودمان ایرانی «مهران» بود[۴۵]. سردودمان این سلسله می خواست

44_ «Istoriia Agvan, Moiseia Kagankatvatsi, Pisatelia X-veka», Per. S armianskogo K. Patkanova, SPb., 1861, str. 105.

45_ «Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1. izd-vo vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 673.

درسال ۵۹۰میلادی به‌سوی خزران ساکن شمال دریای خزر حمله‌برد، ولـی انصراف حاصل کرد[۴۶]. بنابه‌نوشتهٔ استاد بارتولد ، فـرمانروای آلبانیا بااین که خودازدودمان ساسانی‌بود، آیین‌مسیح را پذیراشد[۴۷].

برخی مورّخان‌رواج آیین‌مسیح درآلبانیای‌قفقازرا سدهٔ‌چهارم میلادی دانسته‌اند[۴۸]. ولی استادبارتولد معتقداست که رواج آیین‌مسیح درآلبانیای قفقاز به‌دوران پادشاهی یزدگرد اول (۳۹۹ـ۴۲۰) میلادی مربوط است[۴۹].

استاد بارتولد درمورد فرمانروایان محلی آلبانیای قفقاز نوشته است که درروزگار ساسانیان ، کسانی از دودمان مهران براران فرمان می‌راندند کـه در نوشته‌هـا « ارانشاه» نامیده شدند . یعقوبی بطـریق (پاتریکیوس) یااسقف بزرگ اران را نیز ارانشاه نامیده‌است[۵۰].

نگارندهٔ سطوراین نوشتهٔ یعقوبی را نزدیك به‌واقعیت می‌داند . زیرا شهر دربند «چور» یکی‌از مراکز مسیحیت و اسقف‌نشین عمدهٔ آلبانیای قفقاز بود . بعدها اسقف‌نشین مذکور به‌شهر پرتـو (بردع) انتقال یافت .

46_ «Bartold V. V , Sochineniia, Tom II, chast 1, izd_vo vostochnoi literatury, Moskva. 1963, str. 673.

۴۷ـ همانجا، ص۶۷۳.

48_ « Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia », Trete izdanie, T. 1. Moskva. izd_vo « Sovetskaia Entsiklopediia », 1970. str.250.

49_ Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1. ize-vo vostochnoi literatury, Moskva, 1963, str. 672.

50_ Bartold V. V., Sochinoniia, Tom III, Moskva, izdatelstvo «Nauka», 1965, str. 334-335.

سدهٔ‌هفتم‌میلادی تازیان به‌ارمنستان و آلبانیای‌قفقاز حمله‌بردند. اسقف سبئوس مورّخ ارمنی ، هجوم تازیان به‌ارمنستان و آلبانیا را دهشتبار و نفرت‌انگیز نامید . وی‌نوشت : «فرزندان اسماعیل (مقصود اعراب است ـ م) شهر کارین‌را به‌محاصره گرفتند . به‌شهر درآمدند. طلا،نقره وثروت مردم‌را به‌غارت‌بردند.آنان ثروت ارمنیان وآغوانها (آلبانهاـم)را به‌یغما بردند وکلیساها را ویران کردند»[۵۱].

دراین دوره از زمان نیز ، بنابه نوشته موسی کاگان کاتواتسی سرزمین آلبانیا ازجنوب به‌رودارس محدودبود .

پیش‌از حملهٔ تازیان ، هونها به‌سرزمین آلبانیا حمله بردند و جوانشیر فرمانروای ایرانی آن سامان که‌از دودمان مهران‌بود (۶۳۸ـ ۶۷۰میلادی)ناگزیر به‌معاهده‌ای رقت‌بار تن‌درداد. ولی تازیان‌همچنان دست‌از یغما برنمی‌داشتند . جوانشیر ناچار دوبار به شام نسزد معاویه رفت‌وخراجگزارتازیان شد.برادراو«وارازتیرداد»نیزخراجگزارخلفای بنی‌امیه‌بود .

درعهدخلافت امویان،قفقاز به‌مرکز اداری جداگانه‌ای بدل‌شد. این‌مرکز شامل ارمنستان و آلبانیا بودکه تازیان «ارّان» می‌نامیدند . دررأس این‌منطقه نمایندهٔ خلیفه قرارداشت[۵۲].

درروزگار خلافت‌وضع‌قومی‌مردم‌آلبانیای قفقاز بسیارمشوّش

51_ «Istoriia episkopa Sebeosa», Ereva, 1936, str 74, 127.
52_ «Voprosy istorii Kavkazskoi Albanii», red. Igrar Aliev, Baku. izdatelstvo AN Azerb. SSR, 1962, str. 168.

بود . این‌زمان ابوریژنها ، تازیان ، ارمنیان ، یهودان ، خزران ، تاتها و بسیاری از افراد متعلق به اقوام و تیره‌های مختلف کنار آلبانها در سرزمین آلبانیا سکنی داشتند. این وضع تازمان کوچ ترکان همچنان ادامه‌یافت .

چنان کـه پیشتر اشاره شد ، از روزگار کهن ، اکثـر اوقات قبیله‌های گوناگون درسرزمین آلبانیاسکنی گزیدند . همین‌امرنیزسبب آشفتگی درزبان و فرهنگ اهالی‌شد . استرابون ، جغرافی‌نگارسدهٔ نخست پیش از میـلاد ، ضمن بحث پیرامـون زبان مردم آلبانیـای قفقاز نوشت که «قبایل ساکن آلبانیای قفقاز به‌بیست‌وشش لهجه سخن می گویند»[۵۳].

شاید کثرت السنه، موجب انهدام زبان‌محای مردم آلبانیای‌قفقاز بوده و مانع پیشرفت خط و کتابت قومی دراین سرزمین شده است . باستانشناسان ضمن پژوهشهای خویش تاکنون‌نمونه‌ای ازخط‌وکتابت مردم این‌سرزمین درروزگاران بسیارکهن نیافته‌اند.حال‌آن‌که بتقریب از هـزارهٔ نخست پیش‌از میلاد، نمونه‌های جالبی از خط‌وکتابت در سرزمین آذربایجان دیده‌شده‌است .

هنگامی که درعصر ماد و هخامنشیان در آذربایجان مسکوکات متنوع ازجمله‌سکه‌های نقره وطلاکه نمودارارواج مناسبات‌پول = کالا است رایج‌بود ، در آلبانیای قفقاز اثری‌از سکه‌های پول مشاهده‌نشد .

53-- «Issledovaniia po istorii Kultury narodov Vostoka», Sbornik v chest akademika I. A. Orbeli, Moskva-Leningrad, izdatelstvo AN SSSR, 1960, str. 18.

این‌خود نشانه‌ای از اقتصاد عقب‌مانده در سرزمین آلبانیای قفقاز بوده است. استادپاخوموف‌دانشمند سکه‌شناس شوروی‌طی یکی‌ازبررسیهای خودچنین نوشت :

«در اراضی آلبانیای قفقاز هیچ سکه‌ای که متعلق به‌پیش‌از سدهٔ سوم قبل‌ازمیلاد باشد بدست نیامد»[۵۴].

بنابه‌نوشتهٔ این‌استادسکه‌شناس«قدیمترین سکه‌ای که دراراضی‌آلبانیای قفقازبدست‌آمده متعلق‌به اسکندرمقدونی(۳۳۶-۳۲۳پیش‌ازمیلاد)بوده است»[۵۵]. ازاین‌سخن معلوم می‌شود که‌مردم آلبانیا تااین‌زمان ازصنعت ضرب‌سکه آگاهی‌نداشتند .

وی‌در ادامهٔ‌سخن می‌نویسد: «دراراضی آلبانیای‌قفقاز سکه‌هایی ازسدهٔ دوم پیش‌از میلاد بدست آمده که متعلق به سلوکیان و پارتیان بوده است. بعدهاسکه‌های‌رومی نیز دراین سرزمین پدیدارشد»[۵۶].

درمورد سکه‌های پارتی‌بتقریب تعدادقابل ملاحظه‌ای‌ازسکه‌های پارتی متعلق به فرهاد سوم (۷۰-۵۷ پیش‌ازمیلاد) شاهنشاه اشکانی در اراضی آلبانیای‌قفقاز بدست‌آمده‌است[۵۷].

ازاین‌نوشته‌ها به‌سهولت‌می‌توان دریافت که مردم آلبانیای قفقاز نسبت به‌همسایگان ارمنی، گرجی و ایرانی خویش درشرایط‌اقتصادی

54- «Voprosy istorii Kavkazskoi AlBanii», red. Igrar-Aliev, Baku, izd-vo AN Azerb. SSR, 1962, str. 106-107.

۵۵- همانجا، ص۱۰۷.

۵۶- همانجا، ص۱۰۷.

۵۷- همانجا، ص۱۰۹.

عقب‌مانده‌تری زندگی می‌کردند . بی‌گمان اقتصادعقب‌مانده نیزمانع پیشرفتهای فرهنگی جامعهٔ آلبانیا بوده‌است .

به هنگامی کـه درسده‌های دراز پیش‌از میلاد، مردم‌مادَخرد-(اثورپاتگان)دارای خطوکتابت بودند ، درآلبانیای قفقاز اثری‌ازخط وکتابت مشهودنبود. عدم سرایت فرهنگ و کتابت مردم آذربایجان به‌آلبانیای قفقاز خود نشان می‌دهدکه زبان ودین مردم این‌دو سرزمین ازیکدیگر جدابود . زیرااگر زبان واحدی در آذربایجان و آلبانیای قفقاز رواج می‌داشت ، بی‌گمان خط وکتابت پارسی باستان و پارسی میانه که‌دراثورپاتگان‌رایج‌بود به‌سرزمین‌آلبانیای‌قفقاز نیزراه‌می‌گشود. پژوهشهای تاریخی مؤیدآن است که زبان آلبانیای قفقازنه‌تنها اززبان مردم آذربایجان ، بلکـه از زبان مردم ارمنستان و گرجستان نیز جـدا بوده است .

چنان‌کـه اشاره شد ، آئین‌مسیح دراواخر سدهٔ چهارم و اوایل سدهٔ‌پنجم میلادی به‌آلبانیای قفقاز راه‌یافت واین‌خود سبب‌نزدیکیهایی میان ارمنستان و آلبانیا شد . کشیشان ارمنی کوشیدند تاخط و کتابتی برای‌مردم‌آلبانیای‌قفقازپدیدآورند. استادبارتولددراین‌باره‌چنین‌نوشت:

«درسدهٔ پنجم‌میلادی الفبای زبان‌آلبانی ازسوی‌کشیشان ارمنی پدیدآمد ، زیرا در زبان آلبانی اصواتی وجود داشتند کـه در زبان ارمنی موجودنبود . متعاقب پیدایش الفبا ، کتب‌مقدس از زبان ارمنی به‌زبان‌آلبانی برگردانده شد»[۵۸].

---

58 – Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 672.

دیگرمورّخان‌نیز پدید آمدن الفبای زبان آلبانی‌رامربوط به‌سدهٔ پنجم دانسته‌اند. چنین بنظرمی‌رسد که‌الفبای مذکور شامل۵۲ حروف بوده‌است[۵۹].

برخی ازمورّخان، زبان گرگرها را زبانی دانسته‌اند که الفبای آلبانی برای‌آن زبان طرح و تدوین شده است . گویا قبایل گرگر در سدهٔپنجم میلادی عمده‌ترین‌قبایل‌ساکن سرزمین آلبانیای قفقازبوده‌اند. موسی‌خورنی تاریخ‌نگارارمنی عهدساسانی، زبان قبایل گرگررا زبان عمدهٔ سرزمین آلبانیای قفقازدانسته ودرپیرامون‌آن‌چنین نوشته‌است :

«زبان گرگرها که ازقبایل‌ساکن سرزمین آلبانیای قفقاز بودند ، پایه واساس لازم را جهت‌ظهورزبان‌ادبی آلبانهافراهم‌آورد»[۶۰].

هنوزخطوکتابت مردم‌آلبانیای‌قفقاز چنان‌که‌باید شکل نگرفته‌بود که حملهٔ تازیان به این سرزمین آغاز شد وهمانند دیگر سرزمینهای تابع خلافت ،خطوکتابت‌تازی جای خطوکتابت بومی‌راگرفت . اقوامی چون ایرانیان ، ارمنیان ودیگران که‌ازفرهنگی‌والا برخوردار بودند ، توانستند موجودیت‌زبان ، ادب‌وفرهنگ‌خویش‌را تاسرحدامکان‌حفظ کنند . ولی‌اقوامی که‌ازجایگاه فرهنگی والایی برخوردار نبودند، در فرهنگ اقوام‌فاتح مستحیل شدند. ازاین رو اثری ازخط و کتابت و

59- « Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia». Trete izdanie T. 1, Moskva, izdatelstvo «Svetskaia Entsiklopediia», 1970, str. 250.

60- Moisei Khorenskii, Istoriia Armenii, Moskva, 1893, str. 85.

نوشته‌های مردم آلبانیای قفقاز برجای نماند و نخست‌در زبان تازی و پس‌آنگاه در زبان‌ترکی استحاله‌یافت .

طبق اسناد و مدارك موجود ، تاریخ آلبانیای قفقاز نیز توسط مورّخان‌ونویسندگان محلی‌نگارش‌نیافت. بلکه‌تاریخ‌سرزمین‌مذکور وسیلهٔ مورّخان ومؤلفان ارمنی به‌رشتهٔ تحریر کشیده شد . بنابه‌نوشتهٔ استاد بار تولد « الفبای مردم آلبانیا به‌الفبای ارمنی نزدیك بود . ولی این‌دو یکسان نبودند. درزبان‌آلبانی‌اصواتی وجودداشت که در زبان ارمنی نمی‌توان یافت»[۶۱].

استاد بارتولد نه تنها به تفاوت زبانی ، بلکه به تفاوتهای قومی و نژادی میان مردم آلبانیای‌قفقاز وآذربایجان عقیده‌داشت .وی معتقد بود که تفاوتهای مذکور پس از هجوم تازیان و در دوران حاکمیت اعراب نیز برطرف نشد . وی در کتاب خود چنین آورده است :

«تفاوتهای قومی و نژادی میان آذربایجان و آلبانیای‌قفقاز حتی در دورهٔ‌اسلام نیزبرطرف نشد. **لهجهٔ‌ایرانی‌مردم‌آذربایجان‌ـ (آذری)** از زبان مردم اران(ارانی) که‌از گروه‌زبانهای یافثی است ، جدا بود . درضمن‌دین‌مردم آذربایجان‌نیزاز دین مردم آلبانیا جدابود. مردم آذربایجان پیرو دین‌زرتشت‌بودند . ولی درآلبانیا ، همانند دیگر سرزمینهای مرزی ایران ، آئین‌مسیح رواج داشت . فرمانروایان محلی آلبانیا نیز مسیحی‌بودند»[۶۲].

61- Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1. Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 663.

۶۲ـ همانجا ، ص ۷۷۷.

از آنچه بنظر خوانندگان رسید به سهولت دو نکتهٔ اساسی مورد بحث را می‌توان دریافت . نخست آن که مردم آلبانیای قفقاز از دیدگاه قومی و نژادی از مردم ماد ُخرد (اثورپاتگان) جدا بود. دو دیگر آن که زبان مردم آلبانیای قفقاز نیز از زبان مردم آذربایگان جدا بوده است .

نگارنده در پایان ذکر نکته ای را ضرور می‌شمارد و آن وجود «تاتها» درسرزمین کنونی آلبانیای قفقاز است. نمی‌دانیم تاتها که مردمی ایرانی زبان بودند از چه زمان در آن سرزمین سکنی یافتند . بهرتقدیر وجود تاتها در شبه جزیرهٔ آبشوران وداغستان امری است مسلّم. باوجود هجوم پی در پی ترکان ، هنوز زبان تاتی در برخی نواحی قفقاز از میان نرفته است. شاید به سبب غیرقابل کشت بودن شبه جزیرهٔ آبشوران بوده است که تازیان وترکان مردم آن ناحیه را به حال خود واگذاردند. همین عامل نیز ممکن است سبب باقی ماندن زبان تاتی در شبه جزیرهٔ مذکور باشد . در کرانه‌های جنوب غربی دریای خزر (آستارای- شوروی و لنکران) نیز گروهی از طالشان سکنی دارند . زبان مردم بومی این ناحیه نیز از شاخهٔ زبانهای ایرانی است . ولی این هر دو زبان ــ تاتی و طالشی ــ رو به ضعف نهاده‌اند . این مردم مدرسه ای برای تحصیل به زبان بومی و یا پارسی ندارند و ناگزیرانند به زبان روسی و یا ترکی تحصیل کنند . از این رو زبانهای محلی نامبرده، دوران زوال تدریجی خود را می‌پیمایند .

بخش ششم

تیره و زبان مردم آذربایجان

۱ ـ تیرهٔ مردم آذربایجان

ازساکنان‌فلات ایران دردوران پیش‌ازتاریخ، هنوز آگاهیهای کافی دردست نیست . گرچه باستانشناسان به‌کوششهای‌بسیار ارزنده‌ای دراین‌زمینه پرداخته‌اند . بااینهمه اطلاعات موجود ، چندان کافی بنظر نمی‌رسد .

درمورد کوچ آریائیان بـه فلات ایران نیز میان دانشمندان و پژوهندگان اختلاف‌نظر وجود دارد . برخی معتقدند کـ آریائیان از طریق‌قفقاز به‌آذربایجان‌ودیگرسرزمینهای ایران سرازیر شدند. بعضی دیگر مسیر آریائیان راازشمال شرق دریای‌خزرو آسیای‌میانه دانسته‌اند. گروهی‌نیز براین عقیده‌اند که مسیر آریائیـان ازهر دو سـوی شرق و

غرب دریای خزر بوده است . استاد گرانتوفسکی دانشمند شوروی بر آن است که درنیمه‌دوم هزارهٔدوم پیش‌از میلاد. آریائیان ازدوسوی دریای خزر به‌فلات ایران کوچ کردند . وی دراین باره چنین نوشته است :

«برخی ازمأخذ باستانشناسی وزبانشناسی قادراند جهت‌حرکت قبایل‌غرب‌ایران راازطریق قفقاز معلوم و مشخص کنند .احتمال می‌رود آریائیان از دوسوی دریای خزر روانهٔ سرزمین ایران شده‌باشند. اینان‌حدود نیمه‌دوم هزارهٔدوم‌پیش‌از میلاد وبتقریب همزمان در اراضی نزدیك به‌یکدیگر نشیمن گزیدند» .

گرانتوفسکی، نشیمن آریائیان در نواحی شمال غرب‌ایران راپیش‌از لشگرکشی آشوریان و تأسیس دولت اورارتو دانسته و دراین زمینه چنین‌اظهارنظر کرده‌است :

« پیش از لشگرکشیهای آشوریان و تأسیس دولت اورارتو ، مردمی ایرانی زبان درشمال غرب ایران سکنی گزیدند . ماازوجودایرانیان درسدهٔنهم پیش‌ازمیلاد درنواحی‌اطراف دریاچهٔ ارومیه و دشتهای کرانهٔ مسیرعلیای دیالـه و ماد غربی آگاهی داریم . ایرانیان بعدها درسده‌های‌هشتم و هفتم پیش‌ازمیلاد در نواحی شرقی‌سرزمین‌ماد نشیمن یافتند»[۲].

دیگرمحققان نیز نخستین‌زیستگاه‌قوم‌مادرا،شمال‌باختری‌ایران‌دانسته‌اند.

1- «Istoriia Irana», Otvetsv. red. Professor M. S. Ivanov, Moskva, izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 37.

۲ ـ همانجا ، ص ۳۷ .

بنابر نوشتهٔ استاد پیگولـوسکایا « نیرومندترین قبیله‌های ایـرانی مادها بودند که متدرجاً در شمال باختری ایران سکونت اختیار کردند »[۳]. طبق‌نوشتهٔ دانشمند نامبرده«قبیله‌هایی که‌دردوران باستان درفلات ایران می‌زیستند ، ازلحاظ نژادی به گروه ایرانی تعلق داشتند و زبانهای‌این گروه نیز جزء شاخهٔ خاوری زبانهای هندواروپایی»[۴]بوده است .

هر گاه حرکت‌و کوچ آریائیان مورد تصدیق باشد، پس‌آنگاه به‌یقین پیش‌از ورودآریائیان مردمی دیگردراین سرزمین‌سکنی‌داشتند. استاد گرانتوفسکی معتقداست که «درنخستین سده‌های هزارهٔ نخست پیش‌از میلاد گروههای وسیعی ازمردم بومی وجود داشتندکه درکنار مردم ایرانی‌زبان‌می‌زیستند. همزیستی متمادی‌به‌استحالهٔ بومیان‌درمردم ایرانی‌زبان انجامید»[۵].

از متون آشوری و اورارتویی چنین برمی‌آید که مادها حدود دریاچهٔ ارومیه می‌زیستند. اینان درآغاز بهمراهی ماناها ، اورارتوئیان ودیگران درآذربایجان وکردستان سکنی گزیدند . البته درگیریهایی نیز میان اقوام مذکـور وجود داشته است . درروزگار پادشاهی منوئه فرزند ایشپوئین فرمانروای اورارتو (۸۱۰–۷۷۸ پیش‌از میلاد) جنگی میان‌او و ماناها درگرفت . ازسنگنبشته‌های اورارتوئی که به‌خط‌میخی

۳ــ پیگولوسکایا ، ن. و.، یاکوبوسکی،آ.یو.،پطروشفسکی،ای.پ.ودیگران، تاریخ ایران از دوران باستان تا سدهٔ هیجدهم،ترجمهٔ کریم‌کشاورز، جلد ـ اول، تهران، ۱۳۴۶، ص۷.

۴ــ همانجا، ص ۸ .

5. «Istoriia Irana», Otvet. red. professor M. S. Ivanov, Moskva. izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 38.

است چنین برمی‌آید که ماناها درغرب و جنوب دریاچه ارومیه سکنی داشتند[۶]. از کتیبه‌های آشوری نیمهٔ سدهٔ هشتم پیش‌از میلاد وروزگار تیگلات‌پالصر سوم نیز معلوم می‌شود که مادها درجنوب‌دریاچهٔ ارومیه نشیمن داشتند و «تیگلات‌پالصر پس‌از سلطهٔ مجدد برپاروسا و ماد در جنوب دریاچهٔارومیه به‌سوریای شمالی‌لشگر کشید»[۷].

دریکی‌از فالنامه‌های آشوری‌متعلق به‌آسرحدون، وی‌از«شمش» خدای آشوریان پرسشهایی کرده که طی‌آن ازسرزمین کیمریان در غرب، ماناها درشمال و مادها در جنوب و جنوب‌غرب دریاچهٔ ارومیه یاد شده است»[۸].

یادآورمی‌شود که محققان، کیمریان‌را ازاقوام‌آریایی دانسته‌اند. این‌قوم دردوران فرمانروایی آشور بانیپال شاه آشور ، به‌آسیای‌صغیر رانده شدند . در سالنامهٔ آشور بانیپال از پیروزی گوگو (گیگس) فرمانروای لیدیا بر کیمریان سخن‌رفته است[۹] .

درروزگار تیگلات پالصر سوم ، آشوریان در فاصلهٔ سالهـای ۸۵۹-۸۲۴ پیش‌ازمیلادبه‌شرق حمله بردند. درروییدادنامه‌های آشوری برای نخستین‌بار درسال ۸۳۴ پیش‌از میلاد ازپارس به‌شکل «پارسوآ» ودر سالهای ۸۲۸ - ۸۲۷ پیش‌از میلاد از ماد به صورت « مادای » یاد

۶ـ پیوتروفسکی،ب.ب.،اورارتو، ترجمهٔ دکترعنایت‌الله رضا، انتشارات‌بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۸، ص۳۳.

۷ـ همانجا ، ص ۳۸ .

۸ـ همانجا ، ص ۵۴.

۹ـ همانجا ، ص ۵۴.

شده‌است.

به‌سال ۶۱۶ پیش‌ازمیلاد آشوریان‌ومانا‌ها ازدولت بابل شکست یافتند. ازاین‌پس مانا‌هابه‌تبعیت دولت ماد در آمدند. نام«مانا» آخرین‌بار درتورات کتاب ارمیاء آمده‌است . دراین بخش ازتورات ،نام‌ممالك اورارتو ، مانا و سکا به‌صورت «ممالك آراراط و مِنّی ٔ و اشکناز[۱۱] ذکرشده‌است[۱۲]. برخی‌مورّخان، تاریخ‌ذکرنام«مانا»در تورات‌راحدود سال۵۹۳پیش‌ازمیلاد دانسته‌اند [۱۳].

درتورات به‌کرّات ازشاهان‌ماد سخن‌رفته‌است. اقوام‌اورارتو، مانا وسکا نیزبه‌عنوان تابعان دولت‌پادشاهی‌ماد یادشده‌اند[۱۴].

درکتیبهٔ داریوش بزرگ در بیستون نامی‌از مانا وجود ندارد .

۱۰ـ مانا در نوشته‌ها گاه به‌صورت Mana وگاه به‌صورت Manna ودر تورات به‌صورت منی Minni آمده‌است.

۱۱ ـ بنابه‌نوشتهٔ آکادمیسین پیوتروفسکی «اشکناز» در سنگنبشته‌ها «اشگوزا» آمده‌است . وینکلر، با دلایل مکفی ثابت کردکه « اشگوزا » و «ایشکوزا» به‌معنای «اسکیث» است کـه همان « سکا » است. ر.ش. به‌اورارتو ، نوشتهٔ ب.ب.پیوتروفسکی، ترجمهٔ دکتر عنایت‌الله‌رضا، انتشارات‌بنیادفرهنگ ایران، ایران ، تهران ،۱۳۴۸، ص۵۵ و ۵۷ .

۱۲ـ«کتاب مقدس» عهد عتیق وعهد جدید که از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی ویونانی ترجمه شده است ، ۱۹۷۵ ، ص ۱۱۸۳ .

13_ «Istoriia Irana». Otvetstv. red. Professor M. S. Ivanov, Moskva, izdatelstvo M. G. U. 1977, str. 35.

۱۴ـ «کتاب مقدس» عهد عتیق وعهد جدیدکه از زبانهای اصلی عبرانی‌و کلدانی ویونانی ترجمه شده است ، ۱۹۷۵ ، ص ۱۱۸۳.

گمان می‌رود تااین‌زمان قوم مذکور دراقوام ایرانی زبان غرب ایران مستحیل شده باشند .

چنین‌بنظر می‌رسد که‌دولتهای ایرانی درسدهٔ هفتم پیش‌از میلاد پدید آمدند . این‌دولتها درآغاز تابع دولتهای محلی بودند. ولی پس ازضعف آشوریان ، نخستین دولت مستقل ایرانی ـ دولت‌ماد ـ پا به عرصهٔوجود نهاد . قیام‌مادان برضدآشور درفالنامهٔ آشوری سدهٔ هفتم پیش از میلاد مندرج است . دراین قیام ، سکائیان ، کیمریان و ماناها متحدمادها بودند [۱۵]. حدودسال۶۶۹پیش‌ازمیلاد ، سرزمین‌ماد ازسوی دولت آشور بـه عنوان کشوری مستقل شناخته‌شد [۱۶]. سرزمین‌هـای اورارتو ، مانا و بخشی از سرزمین سکاها که تاسال ۵۹۳ پیش‌از میلاد بتقریب خودمختار بودند ، ازاین تاریخ بخشی از کشور ماد محسوب شدند. کیمریان درشمال‌شرق آسیای صغیر و نیز دولت‌پارس ازتوابع دولت‌مادبودند که مرکزش‌بعدهاازآذربایجان به‌اکباتانا (همدان)انتقال یافت. بدین‌روال نخستین دولت‌بزرگ‌ایرانی‌زبان درشمال‌غرب ایران پدیدآمد که مردم آن به‌کشاورزی و دامپروری اشتغال داشتند[۱۷].

ازپایان سدهٔهشتم تاآغاز سدهٔ ششم پیش‌از میلاد ، کیمریـان و سکائیان درکوچ واسکان قبایل ونیز جنگهای‌قبیله‌ای نقشی بسزاداشتند.

۱۵ـ پیوتروفسکی‌ب.ب. اورارتو، ترجمهٔ دکترعنایت‌الله رضا، انتشارات بنیاد ـ فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۸، ص ۵۴.

16- «Istoriia Irana», Otvetstv. red. M. S. Ivanov, Moskva, Izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 42.

۱۷ ـ همانجا ، ص ۴۵.

این قبایل ایـرانی درآذربایجان و کردستان سکنی گزیدند و درامـر پیشرفت دامپروری نواحی‌مذکورتأثیر فراوان برجای‌نهادند. درمنابع کهن از وجود قبیله‌ای بنام اماردها (مردها) درآذربایجان ، کردستان، کرانهٔ دریای‌خزر و رشته‌کوههای زاگرس نیزسخن رفته‌است . استاد گرانتوفسکی‌این گروه را نیز ازقبایل‌ایرانی زبان دانسته‌است[۱۸].

درتورات عنوان پارس و ماد اغلب باهم آمده‌اند . در تورات، داریوش شاهنشاه هخامنشی نیز «داریوش مادی» ذکر شده‌است[۱۹]. در کتاب دانیال، قانون و شریعت ایـران بـه صورت « شریعت مادیان و فارسیان»[۲۰] و «قانون مادیان و فارسیان»[۲۱] آمده‌است . درکتیبه بیستون نیزحدود سی‌بارنام‌ماد ذکر گردیده و دراکثر موارد همراه بانام پارس ارائه شده‌است[۲۲]. درتورات کتاب استر شخصیتهای درجهٔ اول ایران «مادی و پارسی» نامیده شده‌اند . درکتاب مذکور چنین‌آمده است :

«هفت رئیس‌فارسی‌ومادی‌بودند که روی‌پادشاه (خشایارشا ـ م)

18_ «Istoriia, Irana», Otvetstv. red. M. S. Ivanov. Moskva, Izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 42.

۱۹ـ «کتاب مقدس» عهد عتیق وعهد جدید که از زبانهای اصلی عبرانی‌و کلدانی ویونانی‌ترجمه شده‌است، ۱۹۷۵، ص ۱۲۹۶.

۲۰ـ همانجا، ص ۱۲۹۶ـ۱۲۹۷ .

۲۱ـ همانجا، ص ۱۲۹۷ .

22_ Dandamaev M. A., Iran pri pervykh akhemenidakh (VI v. do n. e.). Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 262-270.

را می‌دیدند و در مملکت به‌درجهٔ اول می‌نشستند»[۲۳].

در کتاب ارمیاء ازهجوم اقوام وقبایل شمال به‌بابل سخن رفته است که عمده‌ترین آنها قوم‌ماد بودند . زیرا بنابه‌نوشتهٔ تورات «خداوند روح **پادشاهان مادیان** را برانگیخته است وفکراوبه‌ضدبابل است[۲۴].

در کتیبهٔ داریوش بزرگ دربیستون نکته‌ای هست که می‌رساند محدودهٔ آذربایجان دست کم بخشی از سرزمین ماد بوده است . از کتیبهٔ بیستون چنین‌برمی‌آید که مادسرزمینی در کنارارمنستان بوده‌ودر نزدیکی آن‌قرار داشته‌است. مرزهای‌این سرزمین باحدود آذربایجان منطبق است . داریوش در کتیبهٔ بیستون چنین‌آورده است :

«یکنفرارمنی بنام دادار شش‌بندهٔ خودرا به ارمنستان فرستادم . به‌او چنین گفتم : «برو و سپاه شورشیانی کـه خود را از من نمی‌دانند ، درهم شکن» . پس‌آنگاه دادارشش رهسپار شد ... دادارشش به ارمنستان در انتظار من بود تا آن کـه وارد ماد شدم »[۲۵] .

ازاین نوشتهٔ داریوش به سادگی می‌توان دریافت که سرزمین ماد در نزدیکی‌ارمنستان وکنارآن بوده‌است .

۲۳ـ «کتاب مقدس»، عهد عتیق وعهدجدیدکه اززبانهای اصلی عبرانی و کلدانی ویونانی ترجمه شده است، ۱۹۷۵ ، ص۷۷۲.

۲۴ ـ همانجا ، ص۱۱۸۲.

25_ Dandamaev M. A., Iran pri pervykhemenidov (VI v. do n e.), Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 264-265.

چنان‌که پیشتر اشاره‌شد، مورّخان و جغرافی‌نگاران باستان از جمله استرابون ، آریان ، یوسف‌فلاویوس و دیگران ، آذربایجان را بخشی‌از سرزمین‌ماد دانسته و آن را «ماداتروپاتن» نامیده‌اند . استاد بارتولد نیز آذربایجان را بخشی جدایی ناپذیر ازسرزمین ماد دانسته است[۲۶]. این‌نام‌حتی دربرخی متون‌پهلوی ازجمله‌کارنامهٔ اردشیرپاپکان به‌همان صورت‌ماد آمده است . گمان می‌رود درروزگار ساسانیان ، ماد خُردیاماد اتورپاتگان تنهابه‌صورت «اتورپاتگان» درآمده و نام‌ماد به‌نواحی جنوبی‌ترآن (سرزمین کردان) اطلاق شده باشد . مااین‌نکته را درکارنامه اردشیر پاپکان می‌یابیم که شاه‌کردان را « مادی » نامیده است.درکارنامه ضمن بحث پیرامون پیکار اردشیر با«کردان‌شاه»چنین آمده‌است :

«پس‌از آن بس‌سپاه‌و گندزابل‌به‌هم کرد(فراهم آورد) وبه‌کارزار **کردان شاه مادی** فرنفت (قصد کرد) »[۲۷].

در جای دیگر کارنامه ، سپاه کردان شاه مادی به‌صورت « سپاه مادیگان» (سپاه‌مادان) آمده‌است [۲۸].

درهمین کتاب‌نام‌ارمنستان‌به‌صورت «ارمن»آمده‌ونام‌آذربایجان «اتورپاتگان» جداگانه ذکرشده‌است[۲۹].چنین بنظر می‌رسد که نام«ماد»

26_ Bartold V V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 776

۲۷ ـ دکتر بهرام فره‌وشی،«کارنامهٔ‌اردشیر بابکان»، با متن پهلوی،آوانویسی، ترجمهٔ فارسی‌وواژه‌نامه،انتشارات دانشگاه‌تهران،۱۳۴۵، ص۵۱.

۲۸ـ همانجا، ص۵۳.

۲۹ـ همانجا، ص۵۵.

از کنار «اتورپاتکان» برداشته شده ویا کمتر بکار می‌رفته‌است [۳۰]. ولی استادپورداود معتقداست که‌در پهلوی نام کهن‌ماد تغییریافته وبه‌صورت «ماه» نوشته شده‌است [۳۱]. در نوشته‌های مورّخان، جغرافی‌نگاران و شاعران نخستین سده‌های اسلامی، مکرر به‌نام «ماه» برمی‌خوریم. در کتاب «ویس‌ورامین» فخرالدین‌اسعد گرگانی که ازپهلوی به‌صورت شعرپارسی برگردانده شده‌است، از کشورماه«بزرگ‌ونامورازکشور ماه»، بوم‌ماه «وگرنه بوم ماه ازکین شود پست»، زمین‌ماه « زمین ماه یکسر بادویران» و بوم ماه آباد «مداراورا به‌بوم ماه آباد» برمی‌خوریم که مقصود ازهمهٔ‌آنها سرزمین «ماه» یا « ماد » است. ازداستان ویس‌ـ ورامین‌چنین برمی‌آید که‌شاه‌قارن درسرزمین‌مادپادشاهی داشت.

طبری،شکارگاه بهرام‌گورومحل‌ناپدیدشدن اورا سرزمین «ماه» دانسته وچنین‌نوشته‌است :

«بهرام‌دراواخرروزگار خویش سوی‌ماه رفت وروزی‌به‌آهنگ شکار برنشست و به‌گورخری تاخت ودرتعاقب آن دور برفت وبه‌چاهی‌افتاد وغرق‌شد»[۳۲].

۳۰ـ دکتر بهرام فره‌وشی، «کارنامهٔ اردشیربابکان»، بامتن پهلوی، آوانویسی، ترجمهٔ فارسی و واژه‌نامه، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۵، ص۵۱.

۳۱ـ «یشت‌ها»، جلد دوم، گزارش استاد پورداود، به‌کوشش دکتر بهرام‌ـ فره‌وشی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص۲۱۶.

۳۲ـ طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری یا « تاریخ‌الرسل والملوك » ؛ ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ‌ایران، ص ۶۲۲.

از نوشتهٔ طبری در پیرامون شکارگاه دلخواه بهرام چنین برمی آید که «ماه» در آذربایجان و یا بخشی از این سرزمین بوده است. زیرا وی در همین کتاب ضمن اشاره به شکارگاه بهرام چنین نوشت:

«بهرام ... سوی آذربایجان رفت که در آتشکدهٔ آنجا عبادت کند و از آنجا سوی ارمیه رفت که در جنگلهای آنجا به شکار پردازد»[۳۳].

از این نوشته چنین برمی آید که جنگلهای «ارمیه» در سرزمین «ماه» یا «ماد» بوده است.

احمدبن یحیی بلاذری در فتوح البلدان نوشت که «سعدبن ابی‌وقاص» چون از جانب عثمان بن عفان ولایت کوفه یافت، علاءبن وهب‌بن عبدبن وهبان، یکی از بنوعامر بن ثوی را عامل ماه و همدان کرد»[۳۴].

«بنوعامر» یا «بنی‌عامر» نامی است که برخی از مؤلفان اسلامی به کردان داده‌اند و ایرانیان و تازیان را از یک ریشه شمرده‌اند. ولی این نوشته‌ها منطبق بر حقیقت نیست. شادروان کسروی ضمن رد نوشته‌های این گروه از مورخان اسلامی چنین آورده است:

«پیش از این دربارهٔ ریشه و نژاد مردمان، هر کسی آنچه می‌-

۳۳ـ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوك»، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ص ۶۲۱.

۳۴ـ البلاذری، احمدبن یحیی، فتوح البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمهٔ دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۳۱.

پنداشتی می‌نوشتی. درتورات، ایرانیان را باتازیان ازیك ریشه شماردە ، مسعودی ودیگران کردان‌رااز «بنی‌عامر» نگاشته‌اند، لیکن اینها عامیانه است و ارجی به آنها نتوان نهاد . ما امروز بهترین راه برای شناختن نژاد یك توده زبان ایشان را می‌شناسیم»[۳۵].

ازنوشته بلاذری چنین برمی‌آید که ماه و همدان دست‌کم تاروزگار خلیفهٔسوم یك‌والی داشته‌است . این‌نبوده است مگرنزدیکی و قرابت دوسرزمین یادشده . گمان می‌رود ماد که درروزگاران کهن شامل‌ماد بزرگ (نواحی غربی و مرکزی ایران ازجمله ری‌و اصفهان تاحاشیهٔ کویر) ومادُخرد (اتورپاتگان و کردستان) بود ، درنخستین سده‌های اسلامی نام‌خود را همچنان حفظ‌کرده باشد . شادروان احمدکسروی درپیرامون‌این‌نکته چنین‌اظهارعقیده‌کرد:

«ایران یا مردم ایرچون به‌پشتهٔ ایران آمدند ، دستهٔ بزرگی از ایشان‌که ماد نامیده می‌شدند ، شمال غربی ایران را که اکنون آذربایجان و شهرهای همدان و کرمانشاهان و قزوین واسپهان وتهران درآنجاست فراگرفتند و این‌زمینها بنام ایشان سرزمین ماد خوانده می‌شود که آذربایجان «مادُخرد» وآن بخش دیگر «مادبزرگ» بود »[۳۶].

مااصطلاح دوماه «ماهین» ، ماه نهاوند درنزدیکی اصفهان‌و ماه دینور-

---

۳۵ــ «کاروند کسروی»، مجموعهٔ۷۸رساله و گفتاراز احمدکسروی، به‌کوشش یحیی ذکاء ، چاپ دوم ، تهران، ۲۵۳۶ ، ص ۳۲۱.

۳۶ ــ همانجا، ص۳۲۱.

درنزدیکی همدان را طی آثار و نوشته‌های مور خان وجغرافی‌نگاران عهداسلامی مشاهده می کنیم . ابوحنیفه احمدبن داود دینوری مؤلف کتاب اخبارالطوال محل «ماه‌بصره» راکه همان «ماه‌نهاوند» باشد در نزدیکی اصفهان نوشته‌است [۳۷].

درنوشته‌های مورّخان وجغرافی‌نگاران عهداسلامی خبراز نام «ماه‌بصره» نام‌دیگری را نیز مشاهده می کنیم و آن «ماه کوفه» است . ابن‌فقیه مؤلف کتاب «البلدان» که خود از مردم سرزمین ماد بوده ، در پیرامون «ماه‌بصره» و «ماه کوفه» چنین نوشته‌است:

«نهاوند ازسرزمینهایی است که‌مردم کوفه‌اش گشودند و دینور از سرزمینهایی است گشوده‌شده بدست بصریان . از این‌روی چون مسلمانان درکـوفه بسیار شدنـد نیاز یافتند کـه ناحیه‌ای خراجگزاررا ـ که براساس خراج گزاردن با مردم آنها صلح شده‌بود ـ فزون کنند ، تاکفاف مردم‌بدهد . این شد که دینوررا به‌کوفه دادندودرعوض آن نهاوندرا به‌مردم بصره واگذاشتند. زیرا نهاوندنزدیك اصفهان‌بود. بدین گونه مقدار افزونی‌خراج دینور برنهاوند ازآن کوفه شد . از اینجانهاوند را **ماه‌البصره** و دینور را **ماه‌الکوفه** خـواندند و این بـه روزگار معاویة بن ابی‌سفیان‌بود »[۳۸].

۳۷ـ دینوری، ابوحنیفه احمدبن‌داود ، اخبارالطوال ، ترجمهٔ صادق نشأت، انتشارات بنیادفرهنگ‌ایران، تهران، ۱۳۴۶،ص۳۵۴ .

۳۸ ـ ابن‌فقیه،ابوبکراحمدبن‌محمدبن‌اسحاق همدانی،ترجمه مختصرالبلدان، بخش‌مربوط به‌ایران،ترجمه ح. مسعود، انتشارات‌بنیاد فرهنگ‌ایران، تهران، ۱۳۴۹ ، ص۹۳ـ۹۴.

بلاذری نیز از قول ابومسعود کوفی به‌همین نکته اشاره کرده و چنین نوشته‌است:

«نهاوند ازفتح‌های اهل کوفه‌بود و دینور ازفتح‌های اهل‌بصره. چون مسلمانان کوفه کثرت‌یافتند، به‌زمینهای دیگر که خراج آنها میان ایشان تقسیم شود نیازمند گشتند. دینور را به ایشان سپردند و بصریان درعوض نهاوند را بگرفتند. زیرا که‌آن‌شهر ازعمال اصفهان است. و فزونی خراج دینور برخراج نهاوند از آن کوفیان‌شد. از آن‌جای نهاوند راماه‌بصره خواندندودینور راماه کوفه واین‌به‌روزگارمعاویه بود»[۳۹].

چنین بنظر می‌رسد که دردوران سلطهٔ تازیان برایران، از دایرهٔوسعت ماد یا«ماه» بسی‌کاسته شده‌باشد. مادراین دوره، به‌اصطلاح دیگری بنام «جبال» برمی‌خوریم که شامل منطقهٔ وسیعی ازسرزمین مادکهن بوده‌و محتمل‌است‌جایگزین نام مادغربی شده‌باشد. دربرخی نوشته‌ها ناحیهٔ«جبل»یا«جبال» درکنار آذربایجان آمده‌است. حمزةبن‌حسن‌اصفهانی درکتاب «سنی ملوك‌الارض والانبیاء» چنین اشاره‌ای دارد:

«مأمون عبدالله‌بن طاهر را به‌جنگ بابك وامرای آذربایجان و جبل‌برگماشته بود»[۴۰].

۳۹ـ البلاذری، احمدبن یحیی، فتوح‌البلدان، بخش‌مربوط به‌ایران، ترجمهٔ دکتر آذرتاش آذرنوش، انتشارات بنیادفرهنگ‌ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۱۲۰.

۴۰ـ حمزةبن حسن اصفهانی، تاریخ پیامبران وشاهان (سنی ملوك‌الارض‌والانبیاء)، ترجمهٔ دکترجعفرشعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۲۰۷.

وی در ادامهٔ مطلب نوشت که مأمون طی نامهٔ خود عبدالله بن طاهر را «از امارت آذربایجان و ولایت جبل» معزول کرد[۴۱].

از این نوشته معلوم می گردد که حکومت آذربایجان و جبال ـ (ماد) بر عهدهٔ یك والی بوده است. ابوریحان بیرونی در کتاب الجماهیر، از زمین جبل و «ماهین» (دوماد) یاد کرده است. حمزهٔ اصفهانی نیز نام «ماهین» را در کتاب خود آورده است[۴۲]. در نوشتهٔ مؤلفان عهد اسلامی، اصطلاح «ماهات» که در واقع جمع «ماه» و همان «ماذان» است نیز آمده است[۴۳].

شادروان علی اکبر دهخدا «ماه» را باقی مانده ای از «ماد» و «مای» قدیم دانسته که مرکز مملکت مادی بوده که در پهلوی و پارسی «ماه» شده است[۴۴].

ای.م. دیاکونوف مادرا سرزمینی دانسته که به مفهوم وسیع کلمه در عهد باستان از شمال به رود ارس و کوههای البرز و از شرق به دشت کویر و از غرب و جنوب به رشته کوههای زاگرس محدود می گشت و

۴۱ـ حمزة بن حسن اصفهانی، تاریخ پیامبران و شاهان (سنی ملوك الارض ـ والانبیاء)، ترجمهٔ دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۲۰۷.

۴۲ـ همانجا، ص ۲۰۴.

۴۳ـ ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی، ترجمهٔ مختصر البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمهٔ ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۰۱.

۴۴ـ دهخدا، علی اکبر، لغت نامه، حرف (ماه)، تهران، شهریور ۱۳۵۲، ص ۱۴۵.

شامل دوبخش بود . بخش نخست یا غربی « سرزمین ماد اتروپاتن » ازرودارس تاکوه الوند کشیده شده‌بود. بخش‌دوم یاماد سُفلی که در فاصلهٔ میان کوههای البرز و جبال زاگرس قرارداشت[۴۵].

ازآنچه درمجموع صفحات‌پیشین ازنظر خوانندگان گذشت، دونکته را بروشنی می‌توان دریافت . نخست آن که آذربایجان خود بخشی ازسرزمین مادبزرگ و خود «ماداتورپاتگان» بوده است . دو دیگرآن که‌مادها ازاقوام ایرانی بودند. بسیاری ازدانشمندان ومحققان براین‌نکته اتفاق نظر دارندکه مادها همانند پارسها ، سکاها ، پارتها ، سَرمتها ودیگران ازقبایل ایرانی بودند و دولتهای مادوپارس نیزادامهٔ دوران تاریخی ممتد اقوام ایرانی پس‌از ورود بـه فلات ایران به‌شمار می‌رفتند . استاد گـرانتوفسکی ضمن شرح پیرامون این‌نکته ، مادها ، پارسها، گیلانیان، مازندرانیان ، لرها و بلوچهارا ازقبایل‌ایرانی ساکن غرب فلات ایـران دانسته است[۴۶] . وی در ادامهٔ سخن چنین نوشته است :

«تأسیس دولت مادکه زبان‌رسمی آن‌ایرانی‌بود، درامر گسترش وسیع زبان ایرانی دراستانهای مختلف ایران ازاهمیت خاصی برخوردار بوده‌است»[۴۷].

۴۵ـ دیاکونوف،آ. م . تاریخ‌ماد، ترجمهٔ کریم کشاورز،بنگاه ترجمه ونشر- کتاب ، تهران ، ۱۳۴۵ ،ص ۱۰۷ و ۱۱۰.

46_ «Istoriia Iranskog gosudarstva i kultury», editors: B. G. Gafurov, E. A. Grantovsky. M. S. Ivanov. Moskva, 1971, str. 286.

۴۷ـ همانجا ، ص۲۸۷.

از آنچه بنظر خوانندگان رسید می‌توان دریافت که «ماداتورپاتگان» یکی از نخستین جایگاههای آریائیان درفلات ایران بوده‌است .

بسیاری از مورخان ، آذربایجان را زادگاه سپیتامان زرتشت پیامبر بزرگ آریائیان دانسته‌اند ومعتقدند که‌وی‌از آذربایجان به‌شرق ایران نزد کی گشتاسب رفت و دین‌خودرا درآن سرزمین رواج‌داد . سنت ادبیات‌پهلوی نیز آذربایجان را زادگاه سپیتامان زرتشت دانسته است . حمزهٔ اصفهانی درپیرامون این‌مطلب چنین‌نوشت:

«کی گشتاسب به‌سال سی‌ام ازپادشاهی خود ، پنجاه‌ساله بود . زرتشت که از آذربایجان برخاسته بود ، نزداو آمد و گشتاسب دین‌وی‌را پذیرفت »[۴۸].

ابن‌فقیه می‌نویسد: «اما ارمیه شهری کهن است. مجوس پندارند که پیامبرشان‌زرتشت ازآنجاست»[۴۹].

مسعودی می‌نویسد : «پس‌ازلهراسب پسرش بشتاسب بپادشاهی رسید و مقراو بلخ‌بود . بسال سی‌ام پادشاهی‌او زرداشت پسراسپیمان سوی‌وی‌آمد ... وی‌ازاهل آذربایجان بود و دربارهٔنسب‌او مشهورتر این است که زرادشت پسراسپیمان بود»[۵۰].

---

۴۸ - حمزةبن حسن اصفهانی، تاریخ پیامبران وشاهان (سنی ملوك‌الارض‌والانبیاء)، ترجمهٔ دکترجعفرشعار، انتشارات بنیادفرهنگ‌ایران، تهران، ۱۳۴۶، ص ۳۷ .

۴۹ـ ابن‌فقیه، ابوبکر احمدبن‌محمدبن‌اسحاق‌همدانی، ترجمهٔ مختصر البلدان، بخش‌مربوط به‌ایران، ترجمهٔ ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ‌ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص۱۲۷.

۵۰ـ مسعودی، ابوالحسن علی‌بن‌حسین ، مروج‌الذهب و معادن‌الجوهر، ←

طبری خلاف این مطلب را نوشته‌و زرتشت رابه « پندار اهل‌کتاب» فلسطینی دانسته است که«به‌دیار اذربیجان رفت‌ودین مجوس‌را بنیاد کرد»[۵۱].

بهر تقدیر در اهلیت سپیتامان زرتشت و زادگاه او خلاف‌نظر وجود دارد . استاد پورداود آذربایجان ، بزرگترین و مهمترین ایالت ایران‌راوطن‌اصلی‌زرتشت دانسته‌است[۵۲].

نکتهٔ دیگری کـه ذکر آن ضرور می‌نماید نام « آترپات » یا «اتورپات»است که‌نام «اتورپاتگان»یاآذربایجان‌از آن پدید آمده است. درفروردین یشت فقرهٔ ۱۰۲ به‌نامهای برخی از قدیسان آریایی برمی‌خوریم که به فروهرهایشان درود فرستاده شده است. یکی‌از قدیسان مذکور «آترپات» است، درفقرهٔ مذکور چنین آمده است :

«... فروهرپاکدین آترپات را می‌ستائیم ...»[۵۳].

نمی‌دانیم این‌همان «اتورپات» است که مادُخرد بنام‌او «اتورپاتگان» ویا بنابه‌نوشته مورّخان باستان « ماداتروپاتن » نامیده شده است ، یا این که«اتورپات»دیگری‌است.هر گاه‌قدمت‌مندرجات«یشت‌ها»به‌تحقیق

←ترجمهٔ ابوالقاسم پایندهٔ ، جلداول ، بنگاه ترجمه ونشر کتاب، تهران،۲۵۳۶، ص۲۲۳-۲۲۴.

۵۱- طبری، محمدبن‌جریر، تاریخ‌طبری یا «تاریخ‌الرسل‌والملوك»،ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده،جلددوم ، انتشارات بنیادفرهنگ ایران ، تهران ،۱۳۵۲، ص۴۵۶.

۵۲- «یشت‌ها» ، گزارش استادپورداود ، به‌کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، جلداول انتشارات دانشگاه‌تهران ، چاپ سوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۵۰۷.

۵۳- همانجا، جلد دوم، ص ۸۵ .

پیش‌ازروزگار هخامنشیان بوده‌باشد، پس آنگاه‌محتمل‌است «آتورپات» مندرج‌در«یشت‌ها»جزاز«اتورپات»موردنظرباشد. محتمل‌است«اتورپات» عنوانی بودکه‌بعدها به‌افراد خاندانی‌تعلق گرفته است. بهرتقدیر وجود «اتورپات» در مادُخرد ونام «اتورپاتگان» مارامتوجه سرزمینی‌می‌کند که‌آذربایجان نام‌گرفته‌است .

نگارنده می‌کوشد تا از پندار بدور ماند . ولی گذشته از همهٔ آنچه‌ذکر شد . در یك نکته جای‌تردید نیست و آن غلبهٔ عنصرآریایی درآذربایجان بوده که سرزمین‌مذکور را به‌یکی ازپایگاههای بزرگ و استوار اقوام ایرانی بدل کرده است. ما این وضع را در ارمنستان، ایبری (گرجستان) و آلبانیای قفقازنمی‌بینیم. دراین‌سرزمینها اعراض از آئین ایرانی و روحیهٔ جداسری مشهود است . در آلبانیا مسیحیت رواج داشت . ولی آذربایجان مهدآئین‌زرتشت ویکی ازجایگاههای ورجاوند بود . استاد بارتولد معتقدبه‌وجود اختلافهای قومی ، نژادی و دینی میان مردم آذربایجان وآلبانیای‌قفقاز بوده و یادآور شده‌است که اختلافهای مذکور حتی در عهد اسلامی نیز از میان نرفت . وی در ادامهٔ سخن به جدایی مذهب مردم آذربایجان ازمردم آلبانیا اشاره کرده و چنین نوشته است :

«مذهب مردم آذربایجان ازمردم آلبانیاجدابود . آذربایجانیان زرتشتی بودند. ولی‌درآلبانیا ، همانند دیگر سرزمینهای‌مرزی، مسیحیت رواج بسیار داشت . فرمانروایان آلبانی نیز مسیحی بودند» .[۵۴]

54– Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 777.

استادلوکونین‌درپیرامون‌لشگرکشی‌شاپوراول‌شاهنشاه‌ساسانی، ضمن اشاره به‌کتیبه‌ها چنین نوشت :

«موبدان زرتشتی همراه با سپاهیان شاهنشاه‌به‌انطاکیه ،فارس ، قیصریه (به شمال تا یونان) ، ارمنستان ، ایبری ... بلاشکان و دربند آلبان رفتند و آئین‌خود را بزور در این سرزمینها رایج کردند »[۵۵].

اما درمورد غیرزرتشتی بودن آلبانیای قفقاز، سندی از عهد ساسانیان موجود است که درضمن نشان می‌دهد آلبانیا بخشی ازسرزمین اصلی ایران‌نبود و همانند برخی سرزمینهای دیگر «انیران» شمرده می‌شد . حال آن که‌آذربایجان خود بخشی ازایران بود . درکتیبهٔ موبدکرتیر که متعلق به اوایل دورهٔ ساسانی‌است ، این‌مطلب بروشنی‌آمده‌است. کرتیر،درکتیبهٔ مذکور از افروخته‌شدن آتش‌مغان درایران و«انیران» یادکرده و چنین نوشته‌است:

«در نتیجهٔ کوشش و رنج‌من بسیاری از آتشهاومغان درسراسر کشور . . . درمیشان ، آتورپاتکان (آذربایجان) ، سپاهان ـ (اصفهان)، ری ،کرمان ، سکستان (سیستان) وگرگان تا پیشاور درخشیدن گرفتند ونیز در خارج از ایران (انیران) آتشها ومغانی که بیرون‌از اندازه‌بودند [آنجاکه] اسبان‌ومردان شاهنشاه شاپور پیش رفتند ، تا انطاکیه ، شهروکشور سوریاو در استانهای سوریا ، درترسه ، شهروکشورکیلیکیه درقیصریه،

۵۵ـ لوکونین، ولادیمیرگریگورویچ ، تمدن‌ایران ساسانی، ترجمهٔ دکتر عنایت‌الله رضا، بنگاه‌ترجمه ونشرکتاب،تهران، ۱۳۵۰، ص۱۳۱.

شهر و کشور کاپادوکیه و بالا (شمال) تا یونان، سرزمینهای ارمنستان و گرجستان و بلاسگان و سپس تا دروازهٔ آلبانی (آنجا را که) شاهنشاه شاپور با اسبان و مردان خود ... به آتش کشید و دستخوش ویرانی کرد، آنجا به فرمان شاهنشاه، مغانی که در آن سرزمینها بودند، ـ من آنان را به نظم آوردم»[۵۶].

از کتیبهٔ موبد کرتیر بروشنی می‌توان دریافت که آذربایجان بخشی از ایران بود، ولی آلبانیای قفقاز از سرزمینهای خارج از ایران (انیران) به‌شمار می‌رفت. استاد لوکونین ضمن اشاره به کتیبه‌های باقی‌مانده از روزگار شاهنشاهی اردشیر پاپکان چنین آورده است:

«ارمنستان، استانهای گرجستان و ادیابنه در غرب تا هنگام مرگ اردشیر هنوز جزء ایرانشهر نبودند. راست است که استانهای وسیعی در مشرق کشور از جمله ابرشهر، مرو، سکستان و کرمان شاهنشاه را برسمیت شناختند، ولی دودمانهای شاهان محلی همچنان بر این سرزمینها فرمانروایی داشتند. گمان می‌رود دولت مرکزی در سرزمینهای تحت فرمانروایی سورنها، قارنها و وراز ها دخالتی چندان نداشت. تنها پارس، خوزستان و آذربایگان ـ دستگرد (دستکرت ـ اراضی و سرزمینهای شاهی ـ م) شاهنشاه بود»[۵۷].

در آلبانیای قفقاز، فرمانروایان خود از اساقفهٔ کلیساهای مسیحی بودند.

۵۶ـ لوکونین، ولادیمیر گریگورویچ، تمدن ایران ساسانی، ترجمهٔ دکتر عنایت‌الله رضا، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۳۱.

۵۷ـ همانجا، ص ۷۹.

حال آن که آتش شاهی یا آتشکدهٔ مشهور «آذر گشسب» در آذربایجان قرار داشت و این سرزمین را به یکی از مراکز و رجاوند ایران بدل کرد. هیچ یک از آتشکده‌های ایران جلال و عظمت آذر گشسب را نداشتند. زیرا آذر گشسب آتش شاهنشاهان بود و شاهنشاهان ایران پس از تاجگذاری، گاه پیاده به زیارت این آتشکده می آمدند. این خود مؤید آن است که آذربایجان از سرزمینهای اصیل و مقدس ایران بوده است. در زادسپرم فصل ۱۱ فقرهٔ ۹ محل آذر گشسب در «آتروپاتکان» ذکر شده است[۵۸].

بسیاری مؤلفان و مورّخان اسلامی نیز از وجود آتشکدهٔ آذر گشسب در آذربایجان و اهمیت آن خبر داده‌اند. طبری از عبادت بهرام گور در آتشکدهٔ آذربایجان سخنی دارد[۵۹]. ابن فقیه نیز در پیرامون آتشکدهٔ آذر گشسب چنین نوشته است:

«و از آذربایجان است: جنزه و جابروان و ارمیه ـ شهرزر دشت ـ و شیز ـ و در این، آتشکدهٔ آذر گشسب بود و آن نزدیک مجوس بس ارجمند بود»[۶۰].

۵۸ـ «یشت‌ها»، گزارش استاد پورداود، به کوشش دکتر بهرام فره‌وشی، جلد ۲، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۴۱.

۵۹ـ طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری یا «تاریخ الرسل والملوك» ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، جلد دوم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲، ص ۶۲۱.

۶۰ـ ابن فقیه، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق همدانی؛ ترجمهٔ مختصر البلدان، بخش مربوط به ایران، ترجمهٔ ح. مسعود، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۹، ص ۱۲۸.

استادپورداود مقام آتشکدهٔ آذرگشسب‌را والاتر از دو آتشکدهٔ مشهور آذرفرنبغ (فارس) و آذربرزین مهر (خراسان) دانستهٔ وچنین نوشته‌است :

« ... آذرگشسب یکی‌ازسه‌شرارهٔ مینوی‌بوده که به‌جهان‌خاکی ازبرای امداد جهانیان فرودآمده درآذربایجان قرار گرفت ... درعهد ساسانیان آتشکدهٔ آذرفروبا ، درکاریان (فارس) و آتشکدهٔ آذربرزین‌مهر در ریوند(خراسان)درمقابل آذرگشسب ـ آذربایجان ، بسیارمعروف وزیارتگاه بوده‌اند . اما ظاهراً به عظمت و جلال آذرگشسب‌نبوده‌اند. زیرا که‌آذرگشسب‌آتش پادشاه وسپاهیان بود و آذرفروبا یاآذرفروبغ به پیشوایان‌دینی وآذر برزین‌مهر به‌برزیگران اختصاص‌داشت»[۶۱].

ازهمهٔ مطالبی که‌بنظر خوانندگان رسید سه نکته رابه سهولت می‌توان دریافت . نخست‌آن که‌آذربایجان‌همواره بخشی‌ازسرزمین ایران‌بوده است . دو دیگر آن‌که آذربایجان ازآلبانیای‌قفقازجدابود . سه دیگر آن‌که مردم آذربایجان ازتیره ونژاد ایرانی هستند .

نگارنده ذکراین‌نکته‌رالازم میداند که‌آریائیان‌چه درآذربایجان و چه دردیگر سرزمینهای‌تحت نفوذخویش بامردم محلی‌وبومی درهم آمیختندوبتدریج‌عناصر غیرایرانی را درعنصرایرانی مستحیل کردند. استحالهٔ عناصرغیرایرانی درعنصر ایرانی‌هیچ‌گاه به‌معنای‌خالص‌بودن

۶۱ـ «یشت‌ها» ، گزارش استادپورداود ، به‌کوشش دکتر بهرام فره‌وشی ، جلد ۲، انتشارات دانشگاه‌تهران، چاپ‌سوم ، تهران، ۲۵۳۶، ص ۲۴۰.

نژادوتیرهٔ ایرانی نیست. درجهان کمترقومی می‌توان یافت که‌ازاختلاط ودرآمیختگی‌بادیگراقوام مصون مانده‌باشند . مردم دیگرنواحی‌ایران نیزازاین آمیزش‌دورنمانده‌اند . دراینجامسئلهٔ مهم نفس‌آمیزش‌نیست. بلکه غلبه یك عنصر نژادی بردیگر عناصر نژادی است. شادروان ـ کسروی در اثرمشهورخود زیرعنوان «آذری‌یازبان‌باستان‌آذربایجان» به‌این‌نکته اشاره‌ای دارد . وی چنین نوشته‌است :

« پیش‌از ایران (آریائیان ـ م) بومیان دیگری در آذربایجان می‌نشسته‌اند وایران (آریائیان) چون‌به‌آنجا درآمده وبرآن بومیان چیره شده‌اند ، دوتیره بهم درآمیخته‌اند ، ولی این در همه‌جا بوده وما درپی‌آن نیستیم که بگوئیم مردم آذربایجان یا مردم ایران تنها از ریشهٔ ایر بوده‌اند وهیچ آمیختگی‌با دیگران نمی‌داشته‌اند»[۶۲].

وی در ادامهٔ سخن چنین نوشت :

«چون به زمانهای هخامنشیان و اسکندر وسلوکیان و اشکانیان و ساسانیان بیائیم ویکایك را از دیده گذرانیم ، در هیچ یکی پیشامدی درآذربایجان که‌دیگرشدن مردم‌آنجارا دربردارد رخ نداده است »[۶۳].

بدین‌روال مقصود نگارنده دراین مورد بیان‌غلبهٔ عنصرایرانی برعناصر غیرایرانی است . زبان مردم آذربایجان‌ونیزنامهای‌شهرها ، روستاها ،

۶۲ـ «کاروند کسروی»، مجموعه۷۸رساله وگفتارازاحمد کسروی، به کوشش یحیی ذکاء ، چاپ دوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص ۳۲۱.

۶۳ـ همانجا، ص۳۲۲.

کوهها و رودهای این‌سرزمین خود گواه روشنی است برتفوق وغلبهٔ عنصرایرانی برعنصرغیر ایرانی درآذربایجان .

۲ـ زبان مردم آذربایجان

نگارنده خودرا دررشتهٔ زبانشناسی‌واجدصلاحیت نمی‌شمارد. ازاین رو به طرح نظری مسئله‌نمی‌پردازد وتنها زبان مردم آذربایجان را ازدیدگاه تاریخی مورد بررسی قرار می‌دهد . ولی ذکـر نکته‌ای ضرور می‌نماید وآن مسئلهٔ دگرگونی در زبان‌آریائیان است .

هرگاه کوچ آریائیان‌را به‌آسیای‌مرکزی و پشتهٔ‌ایران‌بپذیریم ، پس‌آنگاه بی گمان‌امتزاج‌این‌قوم بااقوام بومی ، دست کم‌سبب‌پذیرش برخی واژه‌های‌عنصر مغلوب درعنصر غالب وبالعکس می‌تواندباشد. پس ازحملهٔ تازیان به‌ایران ، با وجـود فشار فـرهنگی بسیار شدید از سوی قـوم فاتح ، واژه‌های پارسی راه خودرا به سوی جزیرةالعرب گشودند واکنون درزبان تازی واژه‌های بسیاری اززبان پارسی وجود دارند . ایرانیان نیز بسیاری‌از واژه‌های تازی‌را پذیرفتند.

پس‌ازحملهٔ ترکان به‌ایران نیز همین ماجـرا روی‌داد . ایرانیان واژه‌هایی را از ترکان به‌عاریت گرفتند . ترکان نیز واژه‌هایی از پارسی را وارد زبان خود کردند . هرگاه به‌سه‌فرهنگ واژه‌های عربی،ترکی وپارسی بنگریم ، صحت این‌مدعا معلوم خواهدشد .

برای این که بدانیم قومی که زبانش دیگرشده ، در روزگاران پیشین به‌چه‌زبانی سخن می گفته ، راههای متعدد وجوددارد . یکی‌از

این راهها بررسی و شناختن نام رودها ، کـوهها ، دریاها ، دریاچه‌ها روستاها و شهرها است . زیرا مردم هر سرزمین این نامها را از زبان خود پدیدمی‌آورند . راه دیگر، بررسی گویش مردم سرزمینهایی است که‌یاخشك و غیرمناسب برای سکونت بوده‌اند و یابه‌سبب قرارداشتن دردل صخره‌هـا و کـوهها ، از گـذر بیگانگان و اقامت اینان مصون مانده‌اند . راه‌سوم مطالعهٔ کتیبه‌های تاریخی‌است که می‌تواند راهنمای بزرگی باشد .

در مورد نخست شادروان کسروی نامهای رودها ، کـوهها و آبادیهای آذربایجان را به‌سه دسته بخش کرده است . دسته نخست نامهایی که معنای روشن ندارند . دستهٔ دوم نامهایی که پی‌به‌معانی آنها برده شده است. دستهٔ سوم نامهایی هستند که‌معانی آنها معلوم وروشن است [۶۴]. شادروان کسروی درضمن به‌نکته‌ای‌بسیار جالب اشاره کرده است و آن وجودنامهای مشابه فارسی و ترکی است . وی معتقداست که ایـن نامها ازپارسی به ترکی برگردانده شده‌اند و ما بدان اشارتی خواهیم داشت .

درمورد دستهٔ نخست که معانی آنها شناخته نشده‌است،نگارنده گمان دارد که نامهای مذکورمتعلق به‌روزگاران بسیار کهن ومربوط به‌زبان بومـی آذربایجان پیش‌از ورود آریائیان باشد. ولی نبایـد این نکته را از دیده دور داشت که درمیان نامهای ناروشن ، نامهایی نیز وجود دارند که از قدمت تاریخی برخوردار نیستند. شادروان کسروی

۶۴ـ«کاروندکسروی»، مجموعهٔ ۷۸رساله و گفتار از احمد کسروی، به‌کوشش‌ـ یحیی ذکاء ، چاپ دوم، تهران ، ۲۵۳۶، ص۳۲۳.

نامهای تبریز، خوی، سلماس و برخی دیگر را از این گروه می‌شمارد که معنای روشنی ندارند[۶۵].

دستهٔ دوم چون از وظیفهٔ نگارنده خارج و مربوط به‌پژوهشهای زبانشناسی است، لذا از بحث‌درپیرامون این نامها خودداری‌می‌شود.

دستهٔ سوم نامهایی هستند که معانی روشن دارند و این‌خودمؤید آن است که‌پیش‌از نفوذ زبان‌ترکی در آذربایجان‌مردم به‌چه‌زبانی‌سخن می‌گفتند. همهٔ نامهایی که در زیر ازنظر خوانندگان می گذرد پارسی است وخواننده‌به‌سادگی می‌تواند پارسی بودن آنها را دریابد. نامهای مذکور عبارتنداز. گرمارود، سردرود، لاهرود، ابهررود، ایجرود، گرمرود، تنگه‌آب، دوآب، آب گرم، میان‌دوآب، ارسباران، پل‌دشت، شاه‌آباد، دستجرد (دستگرد)، دره دیز، سیاه‌چشمه، شبستر، دینار، تازه‌کند، بهارستان، گیلان‌ده، کاروان، چهرگان، دیزج، دیزه، گردآباد، رشگان، مهاباد (ماه‌آباد ـ مادآباد)، بستان‌آباد، ایرانشاه، خوش‌مقام، باباسرخه، قلعه‌سرخه. هشتادجفت، کجور، خورخوره، برش، انگوران، ماه‌نشان، شروان‌ده، بهرمان، شیرین، زرین‌آباد، نیم‌آور، خرم‌دره، میانه، خداآفرین، بیله‌سوار، اردبیل، دهخوارقان (دهخوارگان‌ـده‌خورگان)، سهرورد، زاغه، خوشه‌دره، زنجیران، دینور، لاهیجان، میمند، بانستان، دیلمقان (دیلمگان)، گرمادوز، گیلانـدوز، زنجان، مایـان (مادان ـ ماهان)، هشته‌سر (هشتادسر)، دریاچهٔ چیچست (کبودان ـ ارومیه)، جزیرهٔ‌اشگـت،

۶۵ـ «کاروند کسروی»، مجموعهٔ۷۸رساله و گفتاراز احمد کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، چاپ دوم، تهران، ۲۵۳۶، ص۳۲۳.

جزیرهٔ آرزو وبسیاری دیگر .

امادر موردنامهای مشابه‌فارسی و ترکی شادروان کسروی براین عقیده است که‌نام‌رود **قزل‌اوزن** در گذشته **زرین‌رود** ونام **کارارود** یا **قارارود** در گذشته **کلان‌رود** بوده است و ازاین‌قبیل[۶۶].

درمورد نامهای ترکی اشگه‌سو ، یالقوزآغاج ، استی‌بولاغ . سوگودلو ، گردکانلو ، قوزلووقزلجه ؛ شادروان کسروی معتقداست که‌نام کهن و قدیمی‌آنها به‌ترتیب آب‌باریك ، یکه‌دار ، گرمخانی ، بیدك ، گردکانك ، جوزدان وسرخه بوده‌است[۶۷] .

شادروان کسروی دراین‌مورد می‌نویسد: «ترکان‌در دیههایی که نشیمن گرفتند ، اگرنام یك‌آبادی معنای روشنی داشت، آن‌را ترجمه نموده نام ترکی نهادند (چنان‌که این‌رفتاررا تازیان پیش‌از اینان کرده‌بودند) واین‌است ماامروز درآذربایجان یکرشته نامهای‌آبادی می‌یابیم که‌هم معنای آنها به‌فارسی درآنجا و یاجاهای‌دیگر نیزهست، همچون اشگه‌سو ، یالقوزآغاج ، استی‌بولاغ ، سکدی(سکدلو) ، گردکانلو ، قوزلو، قزلجه‌ومانندانها که‌دربرابر آنها آب‌باریك، یکه‌دار، گرمخانی، بیدك ، گردکانك، جوزدان وسرخه‌را داریم»[۶۸] .

نکتهٔ‌دیگری که‌نگارنده ذکر آن‌را ضرورمی‌شمارد وجودبقایای زبان کهن درسرزمینهایی است که مهاجمان و یـا مهاجران بدان توجه

۶۶ـ «کاروند کسروی»،مجموعهٔ ۷۸رساله و گفتاراز احمد کسروی، به کوشش یحیی ذکاء ، چاپ دوم ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص۳۷۱.

۶۷ـ همانجا، ص۳۷۳ـ۳۷۴.

۶۸ـ همانجا، ص ۳۲۹ ـ ۳۳۰.

نکرده‌یادسترسی نداشته‌اند . مانمونه‌هایی ازآذری و لهجه‌های محلی آن درهرزند . گلین‌قیه ، زنوز ، حسنو و خلخال سراغ داریم که بنا به نوشتهٔ آقای دکتر محمدجواد مشکور «به‌حیات ضعیف خود ادامه می‌دهند»[۶۹] .

برخی زبان‌کنونی مردم آذربایجان راکه ترکی‌است ، بخطا زبان «ترکی‌آذری» می‌نامند . زبان آذری از زبانهای ایرانی بوده و هیچ خویشاوندی با زبان ترکی نداشته است[۷۰] . ولی‌ترکان و درستتر گفته‌شود اقوام مختلط ترکی‌زبان ساکن آسیای مرکزی که شایدلهجهٔ واحدی نداشتند ، هنگامی که به‌سرزمینهای مختلف کوچ و مهاجرت کردند ، زبانشان بازبانهای محلی درهم آمیخت ، زبانهای قرغیزی ، ازبکی ، ترکمنی ، آذربایجانی ، ارانی و رومی آسیای صغیر(ترکیه-

---

۶۹ـ دکترمحمدجواد مشکور، نظری به‌تاریخ آذربایجان وآثار باستانی و جمعیت‌شناسی آن،انتشارات انجمن‌آثارملی،تهران،۱۳۴۹، ص۲۲۴ وپس‌از آن تا ۲۳۷.

۷۰ـ برای‌آگاهی بیشتررجوع شود به‌نوشتهٔ احمدکسروی «آذری یا زبان باستان‌آذربایجان»، دکترمحمدجواد مشکور «نظری به‌تاریخ آذربایجان و آثارباستانی وجمعیت شناسی‌آن»، عبدالعلی‌کارنگ «تاتی‌و هرزنی»، یحیی-ذکاء «گویش گلین‌قیه» و «گویش کرنیگان» ، ناصح ناطق، «زبان‌آذربایجان و وحدت ملی ایران» ومقاله‌های دکترماهیارنوابی وادیب طوسی در «نشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز» ومقالهٔ فریدون‌جنیدی درمجله تماشا مورخ۲۹بهمن ۲۵۳۶ زیرعنوان «زبان آذربایجانیان ـ پژوهشی درکتاب ناشناختهٔ مولانا روحی انارجانی»، رحیم رضازادهٔ ملك ، «گویش‌آذری، متن وترجمه و واژه‌نامهٔرسالهٔ روحی‌انارجانی»،دکترماهیارنوابی«زبان کنونی‌آذربایجان»، دکترصادق‌کیا «آذریگان».

کنونی) ، خود نمودار روشنی ازامتزاج زبان‌ترکی بازبانهای محلی هستند وچنان که می‌دانیم بسیار متنوع و گونه‌گون‌اند . گمان بسیار می‌رود اختلاف موجود درلهجه‌های ترکی ، دردرجهٔ نخست مربوط به‌تفاوت میان زبانها و لهجه‌های محلی پذیرنده زبان ترکی و دردرجهٔ دوم حاصل ناهمگونی لهجه‌های ترکی‌باشد که درسرزمینهای زیرسلطهٔ ترکان و درستتر گفته شود ترکی زبانان آن سوی سیردریا و آسیای مرکزی رواج یافت . مامشابه‌چنین وضعی‌رادردرون ایران نیزمشاهده می کنیم . نه‌تنها تفاوتهایی میان‌لهجه‌های ترکی‌قزوین ، همدان، حدود ساوه . قم و تهران و حاشیهٔ کویر وفارس بالهجه‌های ترکی‌آذربایجان وجود دارد ، بلکه در لهجه‌های ترکی نواحی مختلف آذربایجان نیز تفاوتهایی درمیان است . درضمن نباید ازیادبرد که ایلهای ترکی‌زبان، ازجمله غزان و قپچاقها و غیره لهجهٔ واحدی نداشتند . هر گاه مقصود از «ترکی آذری» لهجهٔ ممزوج ترکی باآذری باشد ، دراین‌صورت باید دیگر لهجه‌های ترکی حوالی آذربایجان، همدان ، قزوین، ساوه، زرند ، تهران وحاشیه کویر را از «ترکی‌آذری» جدادانست .

چون‌موضوع‌سخن روشن گردانیدن زبان کهن مردم‌آذربایجان است . لذابه آنچه بکوتاهی ارائه شد بسنده می کنیم و از این مقوله درمی گذریم .

درموردزبان کهن مردم‌آذربایجان اختلاف‌نظرهایی وجوددارد. برخی‌اوستارا پدیدآمده از آذربایجان و زبان اوستا رازبان کهن مردم آذبایجان دانسته‌اند . ولی‌دراین مورد میان‌محققان اختلاف‌نظر وجود دارد . بسیاری ازپژوهندگان اوستارا متعلق به‌سرزمینهای شمال‌شرق‌و

مشرق ایران شمارده‌اند . به‌گمان نگارنده این‌نظر به‌حقیقت نزدیکتر است. هر گاه تعلق‌زبان اوستارا به‌شرق مورد پذیرش قراردهیم ، پس آنگاه درمورد زبان نواحی غرب‌ایران دشواریهایی پدید می‌آید. زیرا مادرایران به‌دولهجهٔ آریایی برمی‌خوریم کـه بعدها پس‌از کمال‌یافتن، نامهای جداگانه‌ای به آنها دادند که در برخی نوشته‌های مورّخان بـه صورت زبان پارسی دری و زبان پهلوی اشکانـی آمده‌اند . بعضی از مؤلفان دورهٔ اسلامی، زبان مردم آذربایجان را پهلوی دانسته‌اند و گاه نام «فهلوی مغربی» بر آن‌نهاده‌اند .

ابن‌الندیم در کتاب «الفهـرست» زبان‌مردم ایران‌را به‌پنج گروه بخش کرده و درنوشتهٔ خود پهلوی ، زبان‌دری ، فارسی،خوزی(زبان‌ـ مردم خوزستان) زبان سریانی را جدا گانه ذکر کرده‌است . وی‌بااتکاء به‌گفتهٔ روزبه (عبدالله‌بن‌مقفـع) دری‌را زبان درباریان و از زبان‌اهـل خراسان ومشرق و اهل بلخ ، فارسی‌را زبان موبدان‌ودانشمندان و از زبان‌اهل‌فارس و خوزی را زبان خلوت و عشرت شاهان وبـزرگان ، سریانی‌را زبان‌اهل‌عراق‌وپهلوی‌رازبان مردم‌اصفهان، ری، همدان،ماه‌ـ (ماد) نهاوندو آذربایجان دانسته‌است که درواقع زبان ناحیهٔ مادبزرگ وماد خُرد باید باشد . اینك تـرجمهٔ فارسی نـوشتهٔ ابن‌الندیم ازنظـر خوانندگان می‌گذرد . متن‌عربی این‌نوشته نیز به‌سبب اهمیت آن در حاشیهٔ‌صفحه ارائه می‌شود :

«عبدالله‌بن مقفـع گفت: زبانهای ایرانی عبارتنداز پهلوی، دری، فارسی ، خوزی و سریانی . پهلوی منسوب‌است به‌پهله که‌خود شامل پنج ناحیه است ، اصفهان . ری ، همدان ، ماه‌نهاوند ،

آذربایجان . دری‌زبان شهرهای مداین است و در دربار شاهان بدان گفتگو می کنند .و دری‌خود منسوب به‌دربار است . دری بیشتر اززبان‌اهل‌خراسان،بلخ ونواحی‌شرقی‌است . فارسی زبان موبدان ، دانشمندان وازاین گونه است . فارسی‌زبان اهل‌فارس است . خوزی زبانی است کـه شاهان و بزرگان درخلوت و به‌هنگام عیش‌ولذت و این گونه کارها بدان تکلم‌می کنند، واما سریانی زبان‌مردم‌عراق است»[۷۱].

زبان سریانی لهجهٔ‌خـوزی و لهجهٔ ویـژه موبدان و دانشمندان و مانند اینها موردنظر نگارنده‌نیست. بنابراین‌ازمجموع پنج‌زبانی که‌ابن‌الندیم از ابن‌مقفع نقل کرده است ، دوزبان باقی‌می‌ماند که‌یکی زبان دری یا زبان مردم شرق‌ایران و اهل‌خراسان است ودیگر زبان پهلوی‌است که مردم اصفهان و ری وهمدان ونهاوند وآذربایجان ودرواقع مادبزرگ وماد ُخرد بدان گفتگومی کردند .

۷۱ـ«وقال عبدالله بن‌مقفع: لغات الفارسية، الفهلوية، والدرية والفارسيه والخوزية، والسريانية . فاما الفهلوية ، فمنسوب الى فهله ، اسم يقع على خمسة بلدان وهى اصفهان والرى وهمدان وماه‌نهاوند واذربيجان. واما الدريه : فلغة مدن المدائن وبها كان يتكلم من بباب الملك وهى منسوبة الى حاضرة الباب . والغالب عليها من لغة اهل خراسان والمشرق ، لغة اهل بلخ . واما الفارسية ، فيتكلم بها المؤابدة والعلماء واشباههم وهى لغة اهل فارس . واما الخوزية ، فيها كان يتكلم الملوك والاـ شراف فى الخلوة و مواضع اللعب واللذة ومع الحاشية . واما السريانية . فكان يتكلم بها اهل السواد» . ر . ش ـ ابن‌الندیم ، محمدبن‌اسحق‌الوراق ، کتاب‌ـ الفهرست للندیم . به‌تصحیح رضاتجدد ، بکوشش مجتبی‌مینوی ، متن‌عربی، تهران، ۱۳۵۰، ص۱۵ .

هر گاه نظریهٔ استاد گرانتوفسکی‌را بپذیریم که آریائیان‌درنیمهٔ دوم هـزارهٔ دوم پیش‌از میلاد محتملاً از دوسوی دریای خزر روانهٔ سرزمین کنونی ایرانی شده ، بتقریب همزمان درایران نشیمن گزیده باشند[۷۲]، پس آنگاه مشکل‌دو گانگی زبان‌ایرانی‌شرق‌وغرب تااندازه‌ای روشن می گردد .

چنین بنظرمی‌رسد که ساکنان بومی نواحی شرق وغرب ایران پیش‌از کوچ آریائیان به‌زبانهای مختلف گفتگو می کردند . احتمال می‌رود آریائیانی که‌ازدوسوی دریای خزر به‌ایران کوچ کردند ، لهجهٔ واحدی نداشتند . اینان بامردم محلی درآمیختند . گرچه عنصر ایرانی برعنصر غیر ایرانی غلبه کرد ، بااینهمه نمی‌توانست از تأثیر زبانهای محلی تمام و کمال فارغ باشد . بدین‌سبب محتمل است امتزاج‌زبان آریایی بازبان ساکنان شرق ایران مایهٔ پدیدآمدن لهجه‌های شرقی و امتزاج زبان‌آریائیان‌بازبان ساکنان نواحی‌غربی‌ومرکزی‌ایران‌موجب ظهور وشکل گرفتن لهجه‌های غربی شده‌باشد. البته این نظر نگارنده هنوز از حیطهٔ گمان و پندار فراتر نرفته‌است .

نکتهٔ دیگری که ذکر آن لازم بنظرمی‌رسد تقسیم‌بندی زبان بر پایهٔ ارتباط باسلسله‌های شاهان اشکانی و ساسانی است ، که ازدیدگاه نگارنده خردپذیر نمی‌نماید. زیرا زبان مربوط به‌مردم و جامعه‌است، نه‌شاهان و فرمانروایان . دربارهٔ خط‌می‌توان‌چنین ادعایی‌را تااندازه‌ای قابل پذیرش دانست. ولی‌درمورد زبان که‌آدمیان بدان گفتگومی کنند،

72— «Istoriia Irana», Otvetstv. red. Professor M. S-Ivanov. Moskva, izdatelstvo M. G. U., 1977, str. 37.

این گونه تقسیم‌بندی ، پذیرفتنی نیست .

ازموضوع سخن دورنرویم . بهرتقدیر ، بنابه نوشتهٔ مؤلفان ، زبان مردم آذربایجان یا «مادُخرد» همانند زبان مردم نواحی غربی و مرکزی‌ایران وبدیگرسخن زبان ساکنان‌سرزمین «مادبزرگ» پهلوی بود. مؤلفان‌نخستین سدهٔ‌های پس‌ازظهوراسلام، زبان‌مردم آذربایجان راگاه «پهلوی آذری» و گاه « آذری » نامیده‌اند وبراین عقیده بودند که‌زبان مذکور بازبان نواحی‌شرق ایران تفاوتهایی داشته‌است . ولی این تفاوت چندان نبوده است که از دریافتن مقصود یکدیگربازمانند. وجود این‌تفاوت‌را ازسفرنامهٔ ناصرخسرو علوی قبادیانی شاعرومتفکر بزرگ ایرانی که خودازمردم قبادیان بلخ‌بود می‌توان دریافت. وی‌در کتاب مذکور چنین‌آورده‌است :

«بیستم صفرسنهٔ ثمان و ثلاثین و اربع‌مائه (۴۳۸هجری) به‌شهر تبریزرسیدم ــ وآن‌پنجم شهریورماه‌قدیم بود... درتبریزقطران‌ـ نام شاعری را دیدم . شعری نیك‌می گفت امازبان فارسی نیکو نمی‌دانست. پیش‌من آمد، دیوان منجیك ودیوان دقیقی بیاورد وپیش‌من بخواند و هرمعنی که اورا مشکل بود ازمن بپرسید، بااو بگفتم وشرح آن‌بنوشت واشعار خودبرمن خواند»[۷۳].

گمان بسیار می‌رود قصدناصرخسرو ازفارسی، همان فارسی دری‌است که شاعر خراسانی معانی واژه‌های آن‌را نیك می‌شناخت . ولی‌برخی واژه‌ها در نظر شاعر تبریزی مهجور می‌نمود . وگرنه از سروده‌های

۷۳ــ ناصرخسرو (حکیم‌ناصربن‌خسروقبادیانی‌مروزی)، سفرنامهٔ ناصرخسرو به‌کوشش‌دکترنادروزین‌پور، چاپ سوم، تهران،۲۵۳۶، ص۷ــ۸.

شیوای قطران به‌سادگی می‌توان دریافت که وی‌به‌زبان فارسی تسلطی وافرداشت .

مارکوارت دانشمند شهیر وایرانشناس‌بنام معتقداست که«زبان ـ پهلوی‌حقیقی همان‌زبان آذربایجانی‌است»[۷۴].

یعقوبی که حدود قرن سوم هجری می‌زیست در کتاب «البلدان» زبان مردم‌آذربایجان را « پهلوی آذری » نامیده ومردم‌آذربایجان را ایرانی خوانده است. وی‌درکتاب مذکور چنین آورده‌است :

«مردم شهرهای آذربایجان و بخشهای‌آن آمیخته‌ای ازایرانیان آذر وجاودانیان قدیم ، خداوندان شهر «بذ» هستند که جایگاه بابك(خرمی) بود»[۷۵].

دراین‌که زبان مردم آذربایجان ایرانی بوده جای‌اندك تردیدی نیست. بی‌گمان«آذری» ازلهجه‌های ایرانی به‌شمار می‌رفته‌است. همهٔ مؤلفان اسلامی نخستین سده‌های هجری دراین باره اتفاق‌نظر دارند . دانشمند و جهانگرد بنام سدهٔ چهارم هجری ابوعبدالله بشاری مقدسی درکتاب خود زیرعنوان (احسن‌التقاسیم فی‌معرفةالاقالیم»کشورایران را به‌هشت‌اقلیم بخش کرده و درپیرامون زبان مردم‌ایران چنین نوشته است :

«زبان مردم این هشت اقلیم عجمی (ایرانی) است . جزآن که بعضی‌از آنها دری و برخی منغلقه (پیچیده) است و همگی را

74_ Marquart J., Eranshahr nach der Geographie des ps. Moses Xorenac'i, Berlin, 1901, s. 132.

۷۵ـ الیعقوبی ، احمدبن‌ابی‌یعقوب، کتاب‌البلدان ، لیدن،۱۸۹۷، ص۳۸ .

پارسی نامند »[۷۶] .

وی سپس چون از آذربایجان سخن رانده ، چنین آورده‌است :

«زبانشان خوب نیست . درارمنستان به‌ارمنی و دراران به‌ارانی سخن گویند. پارسی آنان مفهوم ودرپاره‌ای واژه‌ها به‌لهجه‌های خراسانی همانندونزدیك است»[۷۷].

مسعودی لهجه‌های پهلـوی ، دری و آذری رااز یك ریشه و ترکیب کلمات آنهارا یکی دانسته و همهٔ آنهارا اززمرهٔ زبانهای فارسی نامیده است[۷۸] .

این نوشته‌ها باسخن ناصرخسرو مشابهت بسیاردارد ومؤیدایرانی بودن زبان «پهلوی آذری» است .

ابوعبدالله محمدبن احمد خوارزمی کـه درسدهٔ چهارم هجری می‌زیست در کتاب «مفاتیح العلوم» مشابه‌سخن ابن‌مقفع راکه‌ابن‌الندیم در «الفهرست» آورده ، ارائه کرده است. وی‌زبان فارسی را منسوب به‌مردم فارس وزبان‌مؤبدان دانسته‌است. هم‌او زبان دری‌را زبان‌خاص دربار شمرده کـه «غالب لغات آن ازمیان زبانهای مردم خاور ولغات زبان‌مردم بلخ» بوده‌است[۷۹]. هم‌او درپیرامون زبان‌پهلوی، چنین‌اظهار

۷۶ـ المقدسی، شمس‌الدین‌ابوعبدالله محمدبن‌احمد... المعروف بالبشاری، احسن‌التقاسیم فی معرفة‌الاقالیم، لیدن، ۱۹۰۶، ص۲۵۹ و۳۷۵.

۷۷ـ همانجا ، ص۳۷۸.

۷۸ـ مسعودی،ابوالحسن‌علی بن‌حسین،التنبیه والاشراف ، ترجمهٔ ابوالقاسم‌ـ پاینده،تهران، بنگاه ترجمه ونشر کتاب،۱۳۴۹، ص۷۳ـ۷۴.

۷۹ـ خوارزمی، ابوعبدالله محمدبن احمد بن یوسف کاتب ، مفاتیح‌العلوم، ترجمهٔ‌حسین‌خدیوجم،انتشارات بنیاد فرهنگ‌ایران، تهران، ۱۳۴۷، ص۱۱۲.

نظر کرده است:

« فهلویة (پهلوی) : یکی از زبانهای ایرانی است که پادشاهـان درمجالس خود با آن سخن می گفته‌اند . این لغت به پهله منسوب است و پهلـه نامی است که بر پنج شهر (سرزمین ـ م) اطلاق می‌شده : اصفهان ، ری ، همدان ، ماه نهاوند ، اذربیجـان »[۸۰].

اصطخری در کتاب« المسالك و الممالك » زبان مردم آذربایجـان را تازی و پارسی نوشته است »[۸۱].

به گمان نگارنده عنصر عربی باهمهٔ فشارشدیدی که داشت بـر عنصر ایرانی غـالب نیامد و نخست درخراسان و پس آنگاه در سراسر ایران دفع شد و تنها واژه‌هایی ازدوجانب دراین دو زبان نفوذ کردند .

استادارانسکی دانشمندشوروی ضمن بحث مشروح پیرامون این نکته نوشت: «زبان ادبی پارسی پس ازعقب نشاندن عربی درخراسان و ماوراءالنهر ، اندك اندك دردیگر نواحی ایران (به معنای وسیع این کلمه) نیز لسان تازی را منهزم ساخت »[۸۲].

دراین انهزام دو اصل را بایداز نظر دور نداشت . نخست آن که

۸۰ـ خوارزمی ، ابوعبدالله محمدبن احمدبن یوسف کاتب ، مفاتیح العلوم ، ترجمهٔ حسین خدیوجم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۷، ص ۱۱۲.

۸۱ـ اصطخری، ابواسحق ابراهیم، مسالك وممالك، ترجمهٔ فارسی (المسالك والممالك) ازقرن ۵ـ۶ هجری، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ۱۳۴۷، ص ۱۶۰.

۸۲ـ ارانسکی، ای.م. مقدمهٔ فقه اللغه ایرانی، ترجمهٔ کریم کشاورز، انتشارات ـ پیام ، تهران ، ۱۳۵۸، ص ۲۶۷.

تازیان سرزمین پهناوری‌را از سیر دریا تا اسپانیا در اختیار داشتند و با وجودجنبهٔمذهبی زبان‌عربی ، کوچ تازیان به‌ایران چنان نبود که‌بتواند برعنصر ایرانی دست کم در برخی نواحی فایق آید . دودیگر آن که پیکار ایرانیان برضد اعراب بویژه ازدو طریق سیاسی ـ نظامی و ادبی شدت فراوان داشت . یکی ازمیدانهای پیکار آذربایجان بود که پس‌از خراسان مردم‌آن قد برافراشتند و درروزگار مأمون ومعتصم به‌رهبری بابك‌خرمی ارکان‌خلافت عباسیان‌را به‌لرزه‌افکندند. پس‌از آذربایجانیان مردم طبرستان نیزبه‌رهبری مازیار قدبرافراشتند وموج عصیان سراسر ایران راچنان‌فرا گرفت که‌معتصم دست‌توسل به‌سوی ترکان درازکرد.

بدین روال زبان عربی نتوانست ازنفوذکافی برخوردار شود و برعنصر ایرانی غالب‌آید . از این‌رو زبان تازیان درعامهٔ مردم رسوخ نیافت . تنها بازرگانان‌وثروتمندان به عربی‌سخن‌می گفتند . ابن‌حوقل در این زمینه مطلب‌را بروشنی ارائه‌کرده و چنین نوشته است :

«زبان مردم آذربایجان‌و بیشترمردم‌ارمینیه فارسی‌است وعربی نیزمیان ایشان رواج دارد وازبازرگانان وصاحبان املاك کمتر کسی‌است که به فارسی سخن گوید وعربی‌را نفهمد »[۸۳].

دراینجا دونکته درخورتوجه‌است . نخست آن که‌زبان‌مردم‌آذربایجان فارسی بوده‌است . دودیگر آن که زبان عربی درروستا ومیان‌عامهٔ‌مردم گسترش‌نداشته است. تنها قشر معدودی ازافراد جامعه با زبان عربی آشنایی داشتند .

۸۳ـ ابن‌حوقل،صورة‌الارض، ترجمهٔ دکترجعفرشعار،انتشارات‌بنیادفرهنگ‌ـ ایران، تهران، ص۹۶.

ابن‌حوقل درادامهٔ سخن به زبانهای مـردم ارمنستان و اران نیز اشاره کرده و زبان آنها را جز از زبان فارسی دانسته است وی در این باره چنین آورده است :

« ... طوایفی از ارمینیه ومانند آن به زبانهای دیگری شبیه‌ارمنی سخن‌می گویند و همچنین‌است مردم دبیل ونشوی (نخجوان) ونواحی آنها ، وزبان مردم برذعه ارانی‌است و کوه معروف‌به قبق (قفقاز) کـه درپیش از آن گفتگو کردیم از آن ایشان است‌و درپیرامون آن کافرانی به زبانهای گونا گون سخن می گویند»[۸۴].

یاقوت حموی که درسدهٔ ششم وهفتم هجری می‌زیست ، ضمن اشاره به زبان مردم آذربایجان چنین نوشت :

« آنها زبانی دارند که آذری گویند وجز برای خودشان مفهوم نیست»[۸۵].

نکته مهم درپژوهش‌ما ریشهٔ زبان آذری‌است . زیرا درایران گویشهای بسیاری هستند که برای صاحبان دیگر گویشها نامفهوم می‌نمایـد ولی ریشه همهٔ آنها یکی وایرانی است . به عنوان‌نمونه می‌توان گفت که‌در گیلان لهجه طالشی درنظر کسانی که به‌لهجهٔ گیلکی سخن می گـویند نامفهوم می‌نماید .

حمدالله‌مستوفی کـه درسده‌های هفتم وهشتم هجری می‌زیست

۸۴ــ ابن‌حوقل، صورة الارض، ترجمه دکتر جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص۹۶.

۸۵ــ یاقوت حموی، ابوعبدالله یاقوت بن‌عبدالله، معجم البلدان، جلد اول، لایپزیك، ۱۸۶۶، ص۱۷۲.

ضمن اشاره به‌زبان مردم مراغه چنین نوشت : « زبانشان پهلوی مغیر است »[۸۶]. مقصود ازمغیر ،دگرگونی یافته‌است .

از این‌نوشته چنین برمی‌آید که برخی‌از مؤلفان تاسدهٔ هشتم هجری نیز زبان مردم‌آذربایجان را پهلوی می‌نامیده‌اند .

حمدالله مستوفی درمورد زبان مردم گیلان و نزدیکی آن بازبان پهلوی‌نیز اشاره‌ای دارد . وی در وصف‌مردم‌طالش‌چنین آورده‌است :

« مردمش سفید چهره‌اند برمذهب امام شافعی . زبانشان‌پهلوی به جیلانی باز بسته است»[۸۷].

نگارنده ذکر این نوشتهٔ حمدالله‌مستوفی‌را از آن جهت ضروری‌دانسته است که مشابهتهایی در گویش آذری و گیلکی‌می‌توان یافت. میان زبان آذری و کردی نیز مشابهتهایی موجوداست . شگفت‌آن که در گیلان ترکی زبانان شرق وجنوب‌شرقی‌آذربایجان‌را « کرد » می‌نامیدند . در گذشته زنانی ازخلخال ونواحی اردبیل به‌گیلان می‌آمدند که به لهجهٔ ترکی‌آذربایجانی‌آنان را « باجی » خطاب می‌کردند که به معنای خواهر است . در گیلان این زنان را به لهجه گیلکی « کرد باجی » می‌نامیدند که به‌معنای « خواهر کرد »است . در رشت محله‌ای وجود دارد که در گذشته ترکی زبانان آذربایجان در آنجا سکنی داشتند . مردم گیلان این کوی را « کرد محله » ـ محلهٔ کردان ـ می‌خواندند .

۸۶ـ حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، به‌اهتمام دکترمحمد دبیرسیاقی، تهران، ۱۳۳۶، ص۱۰۰.

۸۷ـ همانجا، ص۱۰۷.

هنوز هم این نام در شهر رشت باقی است . ضمناً در گویش گیلکی می‌توان به عنوانهایی چون «کرد خلخالی» ، «کرد اردبیلی» وازاین گونه برخورد . اینها همه نشانه‌هایی از نزدیکی مردم آذربایجان و کردستان بدیگر سخن ساکنان سرزمین ماد است .

بحث درپیرامون زبان«آذری»ازحوصله این کتاب‌خارج‌است . بنا براین تنها به ذکر چند نمونه بسنده می‌شود[۸۸].

در کتاب «روضات‌الجنان و جنات‌الجنان» تألیف‌حافظ‌حسین‌کربلایی‌تبریزی چنین‌آمده‌که چون درسال ۸۳۲ هجری میرزاشاهرخ برای سرکوبی میرزا اسکندر پسر قرایوسف قراقویونلو به‌آذربایجان لشگر کشید ، در تبریز به‌زیارت حضرت پیرحاجی حسن زه تاب که ازاکابر صوفیهٔ‌آن‌زمان بودآمد وازاو دریوزه همت خواست . پس‌از بازگشت شاهرخ، اسکندر به‌تبریزبازآمد وبه انتقام ملاقات‌پیرحاجی‌حسن با میرزاشاهرخ فرمان داد که پسر او ابوبکر را بدارآویزند .

۸۸ــ برای‌آگاهی بیشتررجوع شود به‌نوشتهٔ‌احمد کسروی‌تبریزی «آذری‌یا زبان باستان‌آذربایجان»، دکترمحمدجواد مشکور«نظری به‌تاریخ‌آذربایجان وآثار باستانی‌وجمعیت شناسی‌آن»، ناصح ناطق «زبان آذربایجان ووحدت ملی‌ایران»، عبدالعلی‌کارنگ «تاتی‌وهرزنی»، یحیی ذکاء «گویش‌گلین‌قیه» و «گویش‌کرنیگان»، دکترماهیار نوابی «زبان‌کنونی آذربایجان»، مقاله‌های ادیب طوسی درنشریهٔ دانشکدهٔ ادبیات تبریز ، فریدون جنیدی «زبان ـ آذربایجانیان ـ پژوهشی در کتاب ناشناختهٔ مولانا روحی انارجانی» ، رحیم‌زادهٔ‌ملك«گویش‌آذری»،«متن‌وترجمهٔ‌واژه‌نامهٔ رسالهٔ روحی‌انارجانی»، دکترصادق‌کیا «آذریگان» ودیگر نوشته‌ها .

دژخیمان فرمان‌اورا اجرا کرده آن بیگناه‌را بدار آویختند وجسد اورا به‌خانقاه پدرش بردند . پیرحاجی‌حسن زه‌تاب راچون نظر برمردهٔ‌پسر افتاد فرمود :

«اسکندر، رودم را کشتی، رودت کشاد»[۸۹].

یعنی ای اسکندر، فرزندم را کشتی ، فرزندت ترا بکشد.

چنـان کـه خوانندگان تـوجه دارند ، گفتهٔ پیر حاجی حسن زه‌تاب هیچ رابطه‌ای بازبان ترکی‌ندارد وبی گمان گفتهٔ اواز گویشهای متداول پارسی بوده است .

همام تبریزی شاعرشهیر آذربایجان که درسده‌های هفتم‌وهشتم‌هجری می‌زیست ، شعرهایی به‌زبان پهلوی آذری‌دارد که نمونه‌ای‌چند ازآن‌را می‌آوریم :

« وهار و ول و دیم یار خوش بی
اوی یاران مه ول بی‌مه وهاران».

ترجمه :

بهار و گل با روی یار خوش است
بی‌یاران نه‌گل باشد ونه بهاران[۹۰].

در اینجا واژهٔ « دیم » بسیار جلب نظر می‌کند . هنـوز ایـن واژه در گویش گیلکی به معنای « چهره » ، « روی » و « صورت » است .

۸۹ـ حافظ حسین کربلائی، روضات‌الجنان وجنات‌الجنان، به‌اهتمام‌جعفر-سلطان‌القرائی، جلد ۱، تهران ، ۱۳۴۴، ص ۳۹۰.

۹۰ ـ دکترمحمدجواد مشکور، نظری به‌تاریخ‌آذربایجان وآثار باستانی و جمعیت شناسی آن، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۴۹، ص۲۱۳.

همام درجای دیگرچنین می گوید:

«به‌مهرت هم بشی خوش‌گیانم از دست
لوانت لاوجمن دیل وگیان بست»[۹۱].

ترجمه :

به‌مهر تو جانم نیز از دست برفت
فریب لبان تو از من دل و جان ببرد

در اینجا واژهٔ « گیان » درخور توجه است ، هنوز در گویش کردی واژهٔ جان به صورت « گیان » تلفظ‌می‌شود . نکتهٔ دیگر حرف اضافه « از » است که هم در آذری وهم در گیلکی به‌صورت « ج » یا « جه » گفته می‌شود .

عزالدین عادل بن‌یوسف تبریزی کـه‌در سده‌های هشتم و نهم‌هجری می‌زیست ، شعرهایی به گویش پهلوی آذری‌دارد که نمونه‌ای‌از آن چنین‌است :

« سحرگاهان که دیلم تاوه‌گیری
جه‌آهم هفت چرخ آلاوه‌گیری»[۹۲].

ترجمه :

سحرگاهان که دلم می‌گیرد
ازآهم هفت چرخ الو وآتش می‌گیرد .

بخوبی دیده‌می‌شود که دراین‌اشعار کمتر اثری‌ازواژه‌های‌ترکی‌نیست.

۹۱ـ دکترمحمدجواد مشکور، نظری‌به‌تاریخ آذربایجان وآثار باستانی و جمعیت شناسی آن، سلسلهٔ انتشارات انجمن آثار ملی،تهران،۱۳۴۹، ص۲۱۴.
۹۲ـ همانجا، ص۲۱۷.

گاه در آنها به واژه‌های دلپذیری چون «آلاوه» برمی‌خوریم که هنوز در گویشهای عامیانهٔ پارسی به‌صورت «آلو»یعنی شعله باقی است.

بی گمان گویش پهلوی آذری تا آغاز روزگار صفویان در آذربایجان زنده بود. ولی از اواسط دورهٔ صفویه، اندك اندك از روستاها وشهرها برافتاد و تنها درنواحی صعب‌العبور کم و بیش باقی ماند. آن نیز با گذشت روزگار و بسط خطوط مواصلات از میان خواهد رفت و چیزی جز خاطره برجای نخواهد نهاد. از این رو جادارد زبانشناسانی که در زبانهای‌ایرانی تخصص وبه گویشهای‌محلی وقوف وآگاهی دارند. پژوهش دراین زمینه را باپی گیری ادامه‌دهند و ودایع گرانبهایی در گنجینهٔ فرهنگ وتاریخ کهن این سرزمین از خود باقی گذارند.

بخش هفتم

کوچ ترکان و نفوذ زبان ترکی به آذربایجان

تاریخ نگاران جهان مبداء تاریخ ترکان راسال ۵۴۵ میلادی دانسته‌اند . زیرا درآستانهٔ این سال دامنهٔ آتش‌جنگ میان چینیان و ترکان که درسرزمینهای شمالی چین می‌زیستند بالا گرفت[1] .

به‌سال ۵۵۲ میلادی کوچ‌نشینان ترك به «ژوژانها» که درشمال چین می‌زیستند حمله‌بردند و سالی بعد آنان‌را درهم شکستند . ازاین پس‌ترکان برسراسر دشتهای شمال شرق‌چین تامرزکره دست‌یافتندوبه سال ۵۵۴میلادی پس‌از درهم‌شکستن اقوام «تاتاب» و«کیدان» سراسر مرزهای‌شمالی چین رامسخر کردند[2].

1_ Cordier H., «Histoir général de Chine», Vol. 1, Paris, 1920, p. 356.

2_ Bichurin (Iakinf) N. Ia , Sobranie svedenii O narodakh Obytavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena. T. 2, Moskva-Leningrad, 1952. str. 75

ازاین‌پس ترکان به‌دشتهای‌غربی و بدیگرسخن دشتهای‌واقع‌در مرزهای شمال غرب وشمال ایران‌و کرانه‌های دریاچهٔ آرال و سیردریا (سیحون) روی‌آوردند .

قدیمترین‌نوشته‌ای که ازترکان برجاماندہ ، کتیبهٔ «اورخون » - Orkhon متعلق به‌سدهٔ هشتم میلادی است . این کتیبه ازآن قومی‌است که‌خودرا «ترك»نامیده‌است· درسدهٔ‌ششم‌میلادی‌ترکان، سراسردشتهای شمال مرزچین‌وشمال‌ایران‌تاسرحدات روم‌شرقی‌را به‌تصرف‌آوردند[۳]. درفاصلهٔ سالهای۵۶۷-۵۷۱ میلادی ترکان‌سرزمینهای شمال دریای‌خزر راتصرف‌کردند وروانهٔ‌کرانه‌های شمالی‌دریای سیاه‌شدند .

به‌سال ۵۵۸میلادی، آوارها که ساکنان نواحی‌شمال قفقازبودند از ترکان شکست‌یافتند . فاتحان پس‌از این پیروزی‌به کرانه‌های رود - ولگارسیدند . درهمین سال خسرو انوشیروان بـا آوارها متحد شد . این‌اتحاد تاسال ۶۲۸ میلادی ادامه یافت . اتحاد آوارها با ایـران مایهٔ نگرانی ترکان‌شد وایستمی‌خان فرمانروای ترك ناگزیر صلاح کارخود رادردوستی باشاهنشاه ساسانی دید. فردوسی ، حکیم و شاعربلندپایهٔ- توس نیزبه‌این‌نکته اشاره‌کرده و چنین‌آورده‌است:

خردمند خاقان بدان روزگار
همی دوستی جست بـا شهریار
یکـی چند بنشست بـا رای زن
همه نـامـداران شدنـد انجمن

3_ Bartold V. V., Sochineniia, Tom V, Moskva, izdatelstvo_ «Nauka», 1968, str. 20.

بدان‌دوستی را همی جای‌جست
همان‌از ردو مو بدان رای‌جست[۴].

خسرو انوشیروان نیز با بهره‌جستن از صلح، به‌انتقام خون نیای خویش فیروز شاهنشاه ساسانی‌جنگ باهپتالیان را آغاز کرد. درسال ۵۶۲میلادی نخستین شکست برهپتالیان واردآمد[۵] وخسرو انوشیروان بنابه‌نوشتهٔ طبری «آن‌ولایتها که‌از قلمرو پارسیان بود ..، چون‌سند و بست ورخج وزابلستان و طخارستان و دهستان و کابلستان» را بازپس گرفت[۶].

پس‌از این‌ماجرا ترکان ازسوی شمال به‌حمله دست‌یازیدند و تا استحکامات دربند پیش‌تاختند. ولی قلاع و استحکامات دربند استوار بود و ترکان ناگزیر ازروی نومیدی عقب نشستند. درمقابل گرگان نیز دژهایی وجود داشت که ترکان بدانجا هم دست نیافتند و باز گشتند[۷].

درسراسر روزگار پادشاهی خسروانوشیروان نشانه‌ای ازترکان

۴ـ فردوسی، شاهنامه، متن‌انتقادی، به‌اهتمام رستم علی‌یف، زیرنظرع.آذر، جلد هشتم، مسکو، انتشارات دانش، ۱۹۷۰، ص۱۵۶.

5_ Menandr. Vizantiiskie istoriki. perevod S. Destunisa, SPb., 1860, str. 377.

۶ـ طبری، محمدبن جریر، تاریخ طبری یا«تاریخ الرسل‌والملوك»، جلد ـ دوم، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ‌ایران، تهران، ۱۳۵۲، ص ۶۴۸.

۷ـ همانجا، ص ۶۴۸.

درقفقاز ودیگرسرزمینهای تابع‌شاهنشاهی ایران نمی‌یابیم .

به‌سال ۵۸۴ میلادی میان قبایل ترك جنگهای داخلی روی‌داد . رومیان نیزبه‌سال ۵۸۸ میلادی ترکان‌را ازحوالی‌تنگه بسفردور کردند. جنگهای داخلی میان‌قبایل ترك تاسال ۵۹۳میلادی ادامه‌یافت[۸].

درروزگارشاهنشاهی هرمزد چهارم جانشین خسروانوشیروان، ترکان‌که ازشرق حمله‌کرده‌بودند ، از سپاه ایران به فرماندهی بهرام‌چوبینه شکستی سخت یافتند و منهزم شدند[۹]. متعاقب‌این واقعه، دولت امپراتوری چین بااستفاده ازشکست‌وضعف‌ترکان ، بقایای متواری‌این قوم‌راطی‌چندپیکار متوالی مورد حمله قرارداد که سرانجام درسال ۶۹۰ میلادی به‌پیروزی‌سپاه امپراتوری‌چین وشکست‌سخت‌ترکان‌انجامید[۱۰].

ترکان پس‌از تجدیدوتجمع قوا دردهه سوم سدهٔهفتم میلادی‌به سوی دشتهای جنوب‌شرقی اروپا روان‌شدند . سال۶۲۶ میلادی هجوم مشترك ترکان ، خزران و رومیان به‌ایران آغازشد . رومیان‌ازآسیای‌صغیر به‌ارمنستان و آذربایجان حمله بردند . ترکان و خزران نیز از شمال بـه آلبانیای قفقاز و گرجستان دست بـه حمله‌زدند . پس‌آنگاه سپاهیان هراکلیوس‌امپراتورروم شرقی به‌متحدان ترك و خزر پیوستند

8_ Gemilev L. N., Drevnie Tiurki, Moskva, izdatelstvo-«Nauka», 1967. str. 145.

۹ـ ر ش. به‌طبری، محمدبن جریر،تاریخ طبری یا«تاریخ‌الرسل والملوك»، جلد دوم ، ترجمهٔ ابوالقاسم پاینده، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران، ۱۳۵۲، ص۷۲۶–۷۲۷.

10_ Gumilev L. N., Drevnie Tiurki, Moskva, izdatelstvo-«Nauha», 1967, str. 145.

وشهر تفلیس را درمحاصره گرفتند و کشتاری بس‌مهیب کردند[1] .

به‌سالهای ۶۲۹ و ۶۳۰میلادی دوبار میان‌ترکان‌سرزمین‌خاقانات شرقی و امپراتوری چین پیکاردر گرفت که به سقوط خاقانات شرقی انجامید . سقوط خاقانات شرقی سبب هم‌مرزشدن امپراتوری چین با خاقانات غربی گردید و ضعف سریع‌ترکان و قدرت‌مجدد فرمانروایان محلی‌را سبب‌شد[12].

درفاصلهٔ سالهای ۶۳۱-۶۳۴ میلادی بااین که شاهنشاهی ساسانی روبه‌ضعف نهاده‌بود ، دولت خاقانات غربی نیز به‌سبب بروز و تشدید اختلافهای داخلی ضعیف‌شد ولاجرم کاربه‌سقوط و انهدام دولت‌ترکان انجامید ، چنان‌که درسال ۶۴۸میلادی سه‌قبیلهٔ بزرگ ازترکان تابعیت امپراتوری چین‌را گردن‌نهادند و یك‌قبیلهٔ‌بزرگ دیگر بنام «طغان» از سوی لشگریان تبت تار ومار شدند . گروهی دیگر از قبایل ترك نیز از قرقیزان مورد حمله قرار گرفتند و سرانجام دستخوش انهدام گردیدند[13] .

دراین‌روزگار نه‌تنهاشاهنشاهی ساسانی ، بلکه دولت ترکان نیز دچار سقوط و انهدام شدند . خزران نیز درنیمهٔ دوم سدهٔ‌هفتم میلادی

11— Kagankatvatsi Moisei, Istoriia Agvan, per s armianskogo K. Patkanova, SPb., 1861. str. 107.

12— Bichurin (Iakinf) N. Ia., Sobranie svedenii o narodakh obytavshikh v Srednei Azii v drevnie vremena, T. 1. Moskva-Leningrad. 1950, str. 255.

۱۳ـ همانجا، ص ۲۶۴.

ترکان‌را از سرزمین خویش بیرون‌راندندو استقلال گذشته‌رابازیافتند[۱۴]. راه‌برای فرمانروایی وسیادت تازیان‌هموارشد.

به‌سال۶۵۴ میلادی حدود سه‌سال پس‌از کشته‌شدن یزدگردسوم، امپراتورچین باقی‌ماندهٔ اردوی ترکان‌را منهدم کرد. سال ۶۵۶ میلادی گروهی‌ازترکان به‌مرزهای خراسان‌حمله‌بردند. ولی این‌هجوم‌به‌ناکامی انجامید. سبب‌این ناکامی‌بروزبحرانهای شدیددرمرزهای‌شرقی‌خاقانات‌غربی‌بود[۱۵].

از این پس دولتهای مختلط کوچکی از ترکان و فرمانروایان‌محلی در دشتهای آسیای میانه پدیدآمدند که حکم تازیان را گردن نهادند.

ازسال ۶۶۰ میلادی خاقانات غربی استقلال خودرا تمام‌وکمال ازدست‌داد و دیگر هرگز سربرنیافراشت. اراضی متصرفهٔ ترکان در خاقانات غربی‌نیز به‌قطعه‌های کوچك تقسیم شدند. به‌سال ۶۶۲میلادی کابل و دوسال بعدپنجاب به‌تصرف تازیان درآمد و اعراب گذشته از ایران، بخش‌بزرگی ازهندرا نیزبه‌تصرف آورند[۱۶].

ازآنچه فهرست‌وار ازنظر خوانندگان گذشت به سهولت می‌توان دریافت که ترکان باوجود پیکارهایی که باایرانیان داشتند، جز از

14- Gumilev L. N., Drevnie Tiurki, Moskva, izdatelstvo-«Nauka», 1967, str. 238.

۱۵- همانجا، ص۲۴۱.

16- Gumilev L. N., Drevnie Tiurki, Moskva, izdatelstvo-«Nauka», 1967, str. 246.

چندنقطه در آسیای میانه چون سغد وطخارستان ، بردیگر سرزمینهای تابع شاهنشاهی ایران ، ازجمله قفقاز دست‌نیافتند وتاپایان شاهنشاهی ساسانی پای ترکان به‌آذربایجان نرسید . اینان تنها برای مدتی کوتاه باتفاق‌رومیان‌وخزران چندناحیه از آلبانیای قفقاز، گرجستان وارمنستان را موردحمله، غارت‌وکشتار قراردادند وپس‌آنگاه‌به‌سبب دشواریهای داخلی باز گشتند . پس‌از حملهٔ تازیان به‌سرزمینهای مذکور ، ترکان‌تا مدتی دراز جرأت حمله نداشتند ، گرچه در آسیای‌میانه در گیریهای کوچکی میان گروههایی ازترکان و تازیان روی‌داد ، ولی‌سرانجام در روزگار خلافت بنی‌امیه ، توسط قتیبةبن‌مسلم باهلی سرکوب‌شدند و فرمانروایی تازیان‌را گردن نهادند .

برخی از مورّخان بیزانسی ازظهور هونها درفراکیه وآسیای صغیر درسدهٔهای چهارم‌وپنجم میلادی آگاهی داده‌اند[17]. ازسدهٔششم میلادی نام‌خزران به‌میان‌آمد[18]. ولی هرگز ازنشیمن و اقامت ترکان‌در آسیای صغیر ، آذربایجان و قفقاز اثری‌مشهود نبود .

برخی‌ممکن‌است وجودهونهادرآسیای مرکزی‌راباکوچ‌ترکان مربوط بدانند . می‌دانیم درآغاز سدهٔ پنجم میلادی اتحاد جدیدی از اقوام و قبایل صحرانشین درآسیای مرکزی پدیدآمدکه درتاریخ‌بنام «هونها» مشهوراند. همهٔاقوام و قبایلی که‌دراین اتحاد گردآمدند، ترك نبودند . کاهن‌معتقد است که درمیان قبایل‌مذکور «دیگرعناصرنژادی

17— Moravcsik G., Byzantinoturica, Berlin, 1958, S. 36.

۱۸ــ همانجا، ص۴۴، ۱۰۵، ۱۲۲و۳۵۵.

ازجمله اوگروفین‌ها ، مجرها (مجارها) وغیره نیز وجود داشتند»[۱۹] . وی‌هپتالیان را هرگز ازنژاد ترکان ندانسته است . کاهن براین عقیده است که « هپتالیان از تیره‌های هند و اروپایی و از اقوام ایرانی بودند»[۲۰].

فسوساکه از ترکان نوشته‌ای وجود ندارد تا بتوان برمبنای آن داوری کرد . کاهن‌دربارهٔ فرهنگ ترکان می‌نویسد که تاسده‌های دهم-ویازدهم میلادی «نه‌تعالیم فلسفی داشتند و نه‌اثری جالب‌ازادب و هنر عرضه کردند»[۲۱] .

بنابه‌نوشتهٔ استاد زلالیان «تاکنون تاریخ ترکان برمبنای مآخذ چینی ، ایرانی ، ارمنی و بیزانسی عرضه شده و ازخودترکان اثری‌بر جای‌نمانده‌است . این واقعیتی است که مورّخان ترك نیزخود ناگزیر ازاعتراف بدان‌بوده‌اند»[۲۲] .

ازمآخذ عهداسلامی نیزبروشنی می‌توان دریافت که ترکان‌تاچند قرن پس‌از ظهور اسلام در آسیای صغیر ، آذربایجان و قفقاز نشیمن نداشتند . حتی از قرن سوم هجری و پس‌از خلافت معتصم که به‌سبب

---

19 - Cahun L., Introduction à l'histoir de l'Asie, Paris, 1896. p. 87.

۲۰ـ همانجا ، ص ۱۵۵.

۲۱ ـ همانجا ، ص ۶ .

22- Zulal·an M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v Osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii, Erevan. 1970, str. 51-52.

کینه و دشمنی باعنصر ایرانی، ترکان‌راقوت‌بخشید واندك‌اندك‌خلافت بنی‌عباس خودبه‌خدمت ترکان درآمد، نفوذ و نشیمن ترکان به‌صورتی آهسته و تدریجی‌صورت گرفت. وجود امیران ترك دردستگاه‌خلافت رانمی‌توان به‌عنوان نشیمن ترکان به‌شمارآورد ، این‌واقعیتی است که توغان (طغان)مورّخ متعصب ترك نیز بدان اعتراف کرده و چنین نوشته‌است :

«چنین‌معلوم است که برخی امیران‌ترك درآذربایجان وآناتولی خدمت می‌کردند و فرماندهی سپاه را برعهده داشتند . ولی اطلاعات‌ما درپیرامون نشیمن‌ترکان دراین سرزمینهابسیار اندك است»[۲۳].

وی پس‌آنگاه در ادامهٔ سخن‌می‌نویسد :

«تنها وتنهابه‌هنگام‌فرمانروایی ترکان سلجوقی برای نخستین‌بار ترکان دراین‌سرزمین‌نشیمن یافتند»[۲۴].

استادزلالیان‌مورّخ‌شوروی آغاز کوچ ترکان‌به‌ایران را ازسدهٔیازدهم‌میلادی نوشته و معتقد است که «درپیرامون آغاز ترکی شدن اراضی شرقی قفقاز[۲۵]. پیش‌از سدهٔ یازدهم میلادی حتی سخنی نیز نمی‌تواند

23- Tog'an Zeki Velidi, Umumi Turk tarihine giris, C, 1, Ankara, 1946. s. 168.

۲۴ـ همانجا، ص ۱۸۶ـ۱۸۷.

۲۵ـ مقصود ازاراضی شرق قفقاز سرزمین‌اران وشیروان است‌که مردم‌آن اکنون به‌زبان ترکی سخن می‌گویند. درضمن یادآور می‌شودکه درغرب قفقاز (گرجستان وارمنستان) عنصرترکی سلطه نیافت.

درمیان باشد»[۲۶] .

درپیرامون ترکانی که ازسدهٔ یازدهم میلادی به ایران و آسیای‌صغیر هجوم آوردند ذکرنکته‌ای ضروری‌است واین‌نکته‌خالص‌نبودن ترکان است .

قبایل ترك درپایان شاهنشاهی ساسانی ازسوی‌سپاهیان‌امپراتور‌چین‌منهدم و نابودشدند. ولی به‌هنگامی که درسرزمین خاقانات شرقی و غربی گسترش یافتند ، بادیگر اقـوام شمال‌چین و آسیای مرکـزی درآمیختند . ازاین آمیزش گروههای تازه‌ای پدیدآمدند که دیگر آن ترکان قدیمی نبودند. این گروهها حاصل اختلاط و امتزاج اقوام‌محلی باترکان‌مهاجم‌بودند.ولی درتواریخ همهٔاقوام مذکوررا«ترك»نامیده‌اند. این‌نکته‌ای‌است که رشیدالدین فضل‌الله‌همدانی درجامع‌التواریخ بدان اشاره کرده‌است. وی‌ضمن بحث‌پیرامون قوم ترکمان که ازنسل غُزان هستندچنین نوشته‌است :

«ازفرزندان‌اوغوز بیست‌وچهار شعبه‌پدیدآمد چنانکه‌درفهرست مفصل نـوشته شد ، هریـك نامی و لقبی معین یافتند و تمامیت ترکمانانی که درعالـم‌اند ازنسل این‌قوم‌اند و فرزندان۲۴ گانه‌اوغوزاند . ولفظ ترکمان درقدیم نبوده و همهٔاقوام صحرا‌نشین ترك شکل‌را ترك مطلق می‌گفته‌اند»[۲۷].

---

26 - Zulalian M. K.. Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi istoriografii. Erevan, 1970, str. 57.

۲۷ـ رشیدالدین فضل‌الله ، جامع‌التواریخ ، جلد اول، بکوشش‌دکتر بهمن‌کریمی ، تهران ، ۱۳۳۸، ص۳۵.

بعدها این اقوام مختلط خود با دیگر اقوام درهم آمیختند و اقوام تازه‌ای ازاین امتزاج پدید آمدند که بنام ترك معروف شده‌اند . ولی درواقع نمی‌توان آنان‌را ترك نامید . نگارنده گاه اصطلاح ترك را دربارهٔ آنان بکاربرده است و این برحسب شهرتی است که اقوام مذکور بدان نامیده شده‌اند . درواقع امر گروههایی که به‌ایران، آسیای‌صغیر و قفقازروی آوردند و دراین کشورها نشیمن گزیدند ازاقوام غز یا اوغوز بودند .

غزان قومی بودند که در همسایگی سرزمین زیر سلطهٔ خلافت تازیان سکنی داشتند و مرز جنوبی سرزمین غزان حدود « چیم کند» بود . ابن‌فضلان که در اواخر سدهٔ سوم و اوایل سدهٔ چهارم می‌زیست به‌هنگام سفر ازخوارزم به سرزمین بالکارها « بلغر ـ بلغار » در ناحیهٔ «اوست یورت» با غزان مواجه گردید[۲۸].

غزان در کرانهٔ سیر دریا (رود سیحون) وفاصلهٔ آن تا دریاچهٔ آرال ودریای خزر می‌زیستند . غزان و متحدان و وابستگانشان ،شامل قبایل متعددی بودند که از آن جمله‌اند : اویغورها ، قبچاقها ، قارلوقها قلجها ، بیات ، بیگدلی ، بایندر ، سالور و غیره که خود به قبایل جداگانه‌ای بخش می‌شدند [۲۹] وهنوز بقایایی ازقبایل‌مذکور در کشور ما وجود دارند .

غزان به‌خلاف ترکان و خزران ، خان یاخاقان نداشتند . بنا به

۲۸ـ احمدبن فضلان، سفرنامه،ترجمهٔ ابوالفضل طباطبایی،انتشارات‌بنیاد ـ فرهنگ‌ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص۶۹.

۲۹ـ رشیدالدین فضل‌الله، جامع‌التواریخ ، جلداول، به‌کوشش دکتر بهمن‌ـ کریمی، تهران۱۳۳۸، فصل‌اول، ص۲۹ـ۴۵.

نوشتهٔ ابن‌فضلان ، فرمانروای غزان « یبغو » خوانده می‌شد[۳۰].
« یبغو » همان عنوان « جبغو » است که سران ترك‌نیز گاه بدین عنوان نامیده می‌شدند . زیرا در لهجه‌های مختلف ترکان بسیار اتفاق افتاده است که حرف « ج » به « ی » بدل شود . ما مشابه این تبدل را در واژهٔ ترکی « یده » و « جده » که در نوشته‌های فارسی به‌صورت « یده کردن » آمده است ، مشاهده می کنیم که به معنای گونه‌ای سحـر و افسون است . نرشخی در تاریخ بخارا این عنوان را به‌صورت « بیاغو » آورده است که گمان نمی‌رود خالی از تشویش باشد[۳۱].

زمستانگاه فرمانروای غزان (یبغو) درمسیر سفلای سیردریا و ناحیه‌ای بنام « سوران » واقع شده بود که خود نامی است پارسی .

در سدهٔ دهم میلادی غزان بی‌احساس مقاومتی از سوی امیران سامانی در دوسوی سیردریا گسترده شدند و درچندناحیه از آن سرزمین سکنی گزیدند که عمده‌ترین آنها « ده‌نو » بود که به‌ترکی بر گرداندند و « ینگی کنت » نامیدند . از این ناحـیه تا دریاچهٔ آرال دو روز ، تا خوارزم ده روز و تا فاریاب بیست روز راه بود . این ناحیه زمستانگاه یبغو فرمانروای غزان بوده است .

درمنطقهٔ نفوذ سامانیان ترکانی وجود داشتند که تابعیت سامانیان

۳۰ـ احمدبن‌فضلان ، سفرنامهٔ ، ترجمهٔ ابوالفضل طباطبایی ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۵ ، ص۷۵.

۳۱ـ نرشخی ، ابوبکر محمدبن جعفر ، تاریخ بخارا ، ترجمهٔ ابونصر احمدبن محمدبن نصرالقباوی ، تلخیص محمدبن زفر بن عمر ، تصحیح و تحشیهٔ مدرس رضوی ، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۱ ، ص۹.

را گردن نهاده ، مسلمان شدند . ولی چنین‌بنظر می‌رسد که‌تاسدهٔ دهم میلادی اسلام به درون غزان راه نیافت . تنها ازسدهٔ دهم میلادی بود که‌غزان با اسلام‌آشنا شدند . ابن‌فضلان ترکان‌را بت‌پرست نامیده و درپیرامون دین وآئینشان مطالب جالبی ارائه کرده است[۳۲].

استاد بارتولدمی‌نویسد که « در دوسوی سیردریا هزار چادر و خرگاه (یورت) ترکان برپا بود»[۳۳].

ترکان تابع بخاطر استفاده ازچراگاهها اسلام آوردند و متعهد شدند که سرزمین‌زیرفرمانروایی سامانیان‌را ازحملهٔ دیگرقبایل مصون دارند . از وجود شهرهایی که‌آن زمان در جنوب سیر دریا واقع شده بودند ، آگاهیهایی موجود است . چنین بنظرمی‌رسد که گروهی از غزان به زندگی شهری روی آورده بودند . هر چه تمدن و فرهنگ از جنوب به شمال راه می‌یافت . پیکار با کوچ نشینان گسترده‌ترمی‌شد.

تازیان درآغاز نسبت به‌کوچ نشینان شمال سیاست دفاعی داشتند و پادگانشان در حوالی چاچ (تاشکند کنونی) بود . ازکرانهٔ سیحون تا دامنهٔ کوهها ، دیواری استوار بمنظور دفاع از کوچ نشینان وجود داشت . چنین بنظر می‌رسد که کوچ نشینان با یکدیگر متحد نبودند ، بلکه هر یك از قبایل فرمانروایی جداگانه داشتند . غزان مالك گوسفندان و چهارپایان بی شمار بودند . همین نکته سبب

۳۲ـ احمدبن‌فضلان، سفرنامه،ترجمهٔ ابوالفضل طباطبایی، انتشارات‌بنیاد . فرهنگ‌ایران، تهران، ۱۳۴۵، ص۶۹ـ۸۰.

33 - Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 561.

نیـاز مبرم غزان به نواحی سرسبز وخـرم مسلمان نشین جنوبی شد . گاه غزان برای مبادلهٔ گوسفندان خود بادیگر کالاها به اور گنج نزدیك آمودریامی آمدند . بدین روال بازرگانی میان کوچ نشینان وشهر نشینان وسعت یافت . این نزدیکی سبب شد که اسلام اندك اندك به درون غزان راه یابد . ولی تا سدهٔ دهم میلادی غزان هنوز بت پرست بودند .

ابن فضلان ازمراسم تدفین ترکان مطالبی آورده که نشان می دهد در زمان او هنوز آثار تدفین ترکان ساکن شمال مغولستان در سدهٔ هشتم میلادی، میان غزان رواج داشته است . ابن فضلان در پیرامون چگونگی مراسم تدفین غزان چنین نوشته است :

«هر گاه درزمان حیاتش کسی را کشته و شخص شجاعی بوده ، به تعداد کسانی که بدست او کشته شده اند شکلهایی از چوب تراشیده درقبرش می گذارند می گویند: اینها غلامان او هستند ودربهشت به او خدمت می کنند»[۳۴].

ترکان به بیمار نزدیك نمی شدند و برای بیماران ثروتمند چادرها و محلهای مخصوصی می ساختند و بیمار را بدانـجا منتقل می کـردند تا بمیرد ویا بهبود یابد . غلامان و بی چیزان را در بیابان رها می کردند[۳۵]. ابن فضلان به یکی از شاهان غز بنام «ینال کوچك» ـ کوچوك ینال ـ اشاره کرده است که نخست اسلام آورد و پس آنگاه به دین کهن خود باز گشت[۳۶].

---

۳۴ ـ احمدبن فضلان ، سفرنامه، ترجمهٔ ابوالفضل طباطبایی، انتشارات بنیاد ـ فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۴۵، ص۷۴ـ۷۵.

۳۵ـ همانجا، ص ۷۴.

۳۶ـ همانجا ، ص ۷۳.

سلجوق یکی از فرمانروایان غز بود که بر شاخه‌ای از غزان حکومت داشت . پدرش « تقاق » یا « دقاق » از جمله غزان مسلمان شده بود . وی یکبار با یبغو به پیکار دست زد . ولی در جنگ شکست یافت و دوباره تابعیت یبغو را گردن نهاد و پسرش سلجوق را نزد وی فرستاد . مدتی بعد سلجوق به همراه یاران و سپاهیان خود به دیار مسلمین رفت و اسلام آورد . پس از چندی سلجوق در زمرهٔ متحدان اسلام به سپاه یبغو حمله برد و مسلمین از پرداخت باج بـه یبغو رهایی یافتند . در ایـن زمان بغراخان فرزند ایلك به سرزمین سامانیان حمله برد و بخشی از آن را به تصرف آورد . سامانیان از سلجوق کمـك خواستند . سلجوق فرزند خود الب ارسلان را نزد سامانیان فرستاد و سامانیان بیاری وی اراضی از دست رفته را باز پس گرفتند . پس از این ماجـرا الب ارسلان نزد پدر خود باز گشت[۳۷] . زمان حملـه بغراخان و تصرف بخارا بدست ترکان، در روزگار پادشاهی نوح بن منصور سامانی بوده است[۳۸].

پس از انقراض سامانیان ، بخشی از سرزمینشان مدتی به اختیار گروهی از ترکان افتاد که در تاریخ بنام قراخانیان شناخته شده‌اند. منشاء خانوادگی فرمانروای قراخانیان که یکی از اعقاب سلجوق بنام علی تگین در خدمت وی قرار داشت چندان روشن نیست .

37_ Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1. Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 561.

۳۸ ـ ر. ش. به نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ترجمهٔ ابونصر احمد بن محمد بن نصر القباوی، تلخیص محمد بن زفر بن عمر، تصحیح و تحشیهٔ مدرس رضوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران ، تهران ، ۱۳۵۱، ص ۳۳۸.

دراواخر دورهٔ سامانیان ادارهٔ امور کشور ازدست فرمانروایان این‌سلسله بتقریب خارج‌شد. چنین بنظر می‌رسد که گروههایی ازقبایل غز به‌دربار سامانی راه‌یافتند . در نوشته‌های مورّخان نیز از غزنویان بنام غلامان‌قپچاق یادشده است.اینان به‌سبب فشارهای پی‌درپی شاهان آل‌بویه برخراسان و گاه‌کودکی و خُردسالی‌امیران سامانی قوت‌می‌یافتند . چنان‌که البتگین به‌مقام سپهسالاری خراسان‌رسید .

درنیمهٔ سدهٔ‌چهارم هجری روابط میان منصوربن نوح‌سامانی و البتگین به‌سردی گرایید و وی‌ناگزیر بابخشی ازسپاه خود خراسان را ترك گفت و بـه سال ۳۵۱ هجری درشهر غزنه که خارج‌از حکـومت سامانیان بود ، بساط فرمانروایی تازه‌ای برپا کرد . البتگین اندکی‌بعد درگذشت وداماداوسبکتگین فرمانروای غزنه شد.وی‌به‌هنگام شورش آل‌سیمجور وفایق درخراسان، بنابه‌خواهش منصوربن‌نوح بیاری وی شتافت و پس‌از تصرف خراسان سپهسالاری آن خطه را برای فرزند خودمحمود ازسوی امیر سامانی کسب کرد . حدود سال ۳۸۹هجری امرای آل افـراسیاب حکومت سامانی‌را درماوراءالنهر برانداختند . محمودنیز درهمین سال ازاطاعت امیران سامانی سرباززد و خراسان وخوارزم را زیرفرمان آورد . درپیکار بخاطر خوارزم ، محمود باسپاه غزان به‌ریاست علی‌تگین روبروشد که فرماندهی آن برعهدهٔ‌ارسلان‌فرزند سلجوق‌بود . ارسلان دراین جنگ به‌اسارت محمود درآمد و به‌هند تبعیدشد[۳۹]. پس‌ازاین‌پیروزی ، محمودبخش‌بزرگی ازسرزمین

---

39 - Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 569.

غزان‌را بتصرف آورد و بخشی‌از غزان‌را در نواحی مختلف خراسان سکنی‌داد[۴۰]. **ازاین‌زمان بود که غزان به‌درون سرزمین ایران‌راه یافتند** و یورت (خرگاه) خودرا درسرخس و ابیورد و فاریاب برپا داشتند[۴۱]. چنین بنظر می‌رسد که این گروه از غزان حدود پنجاه‌هزار نفر بوده‌اند. این گروه نخستین دسته‌ای بودند که‌به‌آذربایجان‌راه‌یافتند. شادروان کسروی درپیرامون گروه مذکور چنین‌نوشت :

«سلطان محمود چون به‌ماوراءالنهر رفت ، گروهی از ترکان‌را (پنجاه‌هزارنفر کمابیش) باخود به‌ایران آورد و درخراسان نشیمن‌داد ، و اینان چون زمانی بودند ، دسته‌ای ازایشان جدا گردیده ، ازراه کرمان آهنگ اسپهان کردند ، وچون محمود نامه به‌علاءالدوله خداوند اسپهان‌نوشت که آنان راباز گرداندو یا کشته سرهایشان‌را فرستد و علاءالدوله می‌خواست به‌نیرنگ این‌کاررا انجام‌دهد ، ترکان فهمیده خودرا ازدام رها گردانیدند و از اسپهان بیرون آمدند و در همه‌جا یغماکنان خود را به آذربایجان رسانیدند که می‌توان گفت نخستین‌دسته ازترکان در آن‌سرزمین بودند . این‌داستان پیش‌از سال۴۱۱هجری وشمارهٔ ترکان یاغزان دوهزارخرگاه کمابیش بوده که هرخرگاهی را روی‌هم هفت‌یاهشت‌تن می‌توان شمرد . خداوند آذربایجان‌در این‌زمان‌وهسودان پسرمحمد روادی‌بود و اوچون بافرمانروایان

40_ Bartold V. V , Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 569-570.

۴۱ـ همانجا، ص ۵۷۰.

نزدیك دیگر از شدادیان اران و دیگران، دشمنی و همچشمی می‌داشت، ازرسیدن اینان که همه‌مردان جنگجو وسخت‌کمان می‌بودند، خشنود گردید و درآذربایجان نشیمن‌داد. ولی‌اینان آسوده ننشستند وپیاپی‌به‌ارمنستان و جاهای‌دیگر تاختندوتاراج وویرانی دریغ نگفتند»[۴۲].

در نوشته‌های ابن‌اثیر و گردیزی، غزان، ترکمان‌نیز نامیده شده‌اند. بتقریب ازاین نوشته‌ها است که نام «ترکمان» رواج یافت. پیش‌ازآن بتقریب نامی‌از «ترکمان» برغزان نمی‌بینیم. بی‌گمان «ترکمان» نامی است متأخر که‌از سابقهٔ درازتاریخی برخوردار نبوده‌است.

دومین‌دستهٔغزان حدودسال ۴۲۹ هجری‌به‌هنگام سلطنت‌مسعود-غزنوی در خراسان و وهسودان درآذربایجان به‌این سرزمین کوچ کردند. وهسودان اینان را نیز پذیرفت. اما غزان بنابه‌خلق وخوی خویش، یغماوتاراج را رهانکردند وبه‌غارت وکشتارمردم‌آذربایجان و ارمنستان دست زدند و در همان سال ۴۲۹ به مراغه تاختند و گروه کثیری ازکردان راکشتند و مسجدآدینهٔ شهررا آتش‌زدند. گروهی ازغزان‌نیز که درارومیه بودند به‌کردستان وارمنستان‌تاختند وازکشتار ویغما دریغ‌نکردند[۴۳].

۴۲ـ «کاروند کسروی» مجموعهٔ ۷۸ رساله وگفتار از احمد کسروی، به‌کوشش یحیی ذکاء، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۲۸، برای آگاهی بیشتررجوع شود به«الکامل» ابن‌اثیر و «زین‌الاخبار» گردیزی.

۴۳ـ کسروی، احمد، شهریاران گمنام، بخش‌نخستین ودومین،بخش‌دومین، گفتاردومین، پادشاهان‌آذربایگان، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۵، ص۱۹۱-۱۹۲.

در همین سالها غزان بر ری نیز دست یافتند و قزل فرمانروای آنان‌بنام «امیرغزان» مشهوربود[۴۴]. به‌سال ۴۳۲هجری قزل در گذشت. ابراهیم‌ینال برادر طغرل آهنگ ری کرد. غزان از ترس ری را ترك گفتند وروانهٔ آذربایجان شدند و یکسال بعدازراه ارمنستان به‌دیاربکر و آسیای‌صغیر راه‌یافتند[۴۵]. این‌سومین کوچ ترکان به‌آذربایجان ومصادف باسال‌قتل‌مسعود غزنوی‌بود.

قطران تبریزی شاعر مشهور آذربایجان ازغدر ومکر ترکان و پراکنده‌شدن مردم‌زنجان و گرگان و آمل و ساری نوشته واز کشتار وبیداد غزان درسراب سخن آورده‌است. وی‌تصویری دردناك ازحملهٔ غزان ارائه کرده‌است که ظرف یکساعت دژی راکه همطراز گردون بود، چنان باخاك یکسان می کردند که گویی هرگز نبوده است. اینك بیتی‌چند ازقصیده قطران‌را ازنظر خوانندگان می گذرانیم:

کمر بستند بهر کین شه، ترکان پیکاری
همه یکسر و بخونخواری همه یکدل بجراری
خداوندا پراکندی زهم، پیوسته خلقی را
چه‌اززنگان، چه‌ازگرگان، چه‌ازآمل، چه‌ازساری
زتنشان تلها کردی به صحرای سراب اندر
میان تلها کردی زخونشان جویها جاری
دژی راهمبر گردون بکردی پست باهامون
به‌یکساعت چنان کانجا نبود آن‌هرگزانگاری

۴۴ـ کسروی، احمد، شهریاران گمنام، بخش‌نخستین ودومین، بخش دومین، گفتار دومین، پادشاهان‌آذربایگان، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۵، ص۱۹۵.

۴۵ـ همانجا، ص۱۹۵ـ۱۹۶.

امیردژ به‌گیتی درشده آواره ، چون‌غولان
یکی‌ساعت بود کوهی یکی ساعت‌بود غاری[۴۶]

پیش از سال ۴۳۵ هجری غـزان چهارمین‌بار نیز به‌آذربایجان هجوم آوردند و نـه تنها در آذربایجان ، بلکه در ارمنستان و سراسر آسیای‌صغیر به‌کشتار و یغما دست‌زدندوتاموصل پیش‌تاختندودرآنجا یغما و کشتار بسیار کردند[۴۷].

بسیاری از مورّخان معتقدند کـه کوچ ترکان به‌آذربایجان و اراضی قفقاز پیش‌از سدهٔ پنجم هجری (سدهٔ یازدهم میلادی) صورت نگرفته است. استاد زلالیان کوچ ترکان به‌اراضی قفقاز را سدهٔیازدهم میلادی دانسته‌ودرپیرامون‌علل کوچ‌قبایل‌غزچنین‌اظهارنظر کرده‌است:

«قبایل کوچ‌نشین ترك که‌نام غزیااغوز داشتند،از روزگارباستان در کرانه‌های سیحون وفاصلهٔ آن با دریاچهٔ آرال و دریای‌خزر می‌زیستند. درنیمهٔ دوم سدهٔدهم‌میلادی‌غزان بادیگر قبایل کوچ نشین آسیای‌مرکزی متحدشدند و دولتی پدیدآوردند . دراین اتحاد،غزان‌سلجوقی‌ازهمه عمده‌تر بودند که‌نام سلجوق‌ازقبیله‌ «کینین‌اوغوز» را برخود نهادند . درنیمهٔ دوم سدهٔ دهم میلادی غـزان اسلام‌آوردند .چون غزان چراگاههـای کافـی دراختیار نداشتند ، از ایـن‌رو دست‌اندازی به‌سرزمینهای همسایه، بویژه

۴۶ـ کسروی ، احمد، شهریاران گمنام، بخش نخستین ودومین، بخش دومین، گفتار دومین، پادشاهان‌آذربایگان، چاپ دوم، تهران ، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۵، ص۱۹۶ -۱۹۷.

۴۷ـ همانجا، ص۱۹۹.

سرزمینهای دارای چراگاهها را آغاز کردند»[۴۸].

مشابه این نظر را شادروان کسروی نیز در کتاب مشهور خود زیرعنوان «آذری یا زبان باستان آذربایجان» ارائه کرده است. کسروی ضمن بحث در پیرامون سلجوقیان و فرمانروایی طغرل بیگ و پایان کار و هسودان چنین نوشته‌است:

«اینان دیری نپاییدند و آذربایجان یکسره به دست سلجوقیان افتاد و چنانکه گفته‌ایم اینان سپاهشان همه از ترکان بودند و چون یکی را به‌فرمانروایی شهری می‌فرستادند، دسته‌هایی از آنان را همراه می‌فرستادند. با آذربایجان نیز همان کردند. گذشته از ایلهایی که از پشت‌سر سلجوقیان از ترکستان آمدند و به‌همه‌جا پراکنده شدند و چون آذربایجان چمن و چراگاه فراوان دارد و برای زندگانی چهارپاداری سزاوارتر از دیگر جاها است، بی‌گمان ایلهای ترك دراینجا فزونتر و فراوانتر گردیدند»[۴۹].

اما دربارهٔ نفوذ غزان باید گفت که ازدوسو صورت گرفته است. زیرا می‌بینیم غزان از راه تنگهٔ بسفر نیز به قفقاز روی آوردند و به‌هنگام فرمانروایی الب‌ارسلان پسر چغری‌بیگ برادرطغرل سرزمینهای قفقاز ونواحی شمالی و مرکزی ارمنستان ونواحی آسیای‌صغیر را بتصرف

48– Zulalian M. K, Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii, Erevan, 1970, str 102.

۴۹ـ«کاروند کسروی»، مجموعهٔ ۷۸ رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، ۲۵۳۶، ص ۱۰۲.

آوردند. زلالیان درپیرامون حملهٔغزان به قفقاز چنین‌نوشته است:

«سال ۱۰۴۸ میلادی (۴۴۰هجری) فرمانروای ترکان سلجوقی طغرل‌بیگ پس‌از تصرف ایران حملات بزرگ خودرا به‌سرزمینهای دیگر از جمله ارمنستان آغاز کرد. در همین سال دیگر فرمانروایان سلجوقی ازجمله ابراهیم‌ینال و قتلمش ازراه بسفر به‌قفقاز و سرزمین ارمنستان حمله‌ور شدند و پس‌آنگاه‌به ارض‌روم هجوم‌آوردند»[۵۰].

وی‌درپیرامون تصرف‌ارمنستان چنین‌نوشت:

«تصرف اراضی مرکزی و شمالی ارمنستان از سوی ترکان، نخستین‌بار درروزگار فرمانروایی الب‌ارسلان (۱۰۶۳-۱۰۷۳ میلادی) صورت گرفت. به‌سال ۱۰۶۴ شهر «آنی» ازسوی الب‌ارسلان تصرف و باخاك یکسان‌شد»[۵۱].

ازاین‌نوشته چنین‌برمی‌آمد که نفوذ ترکان ازدوسوصورت گرفت. این زمان سراسر خراسان بزرگ، ماوراءالنهر، بلخ، گرگان، طبرستان خوارزم، جبل (سرزمین‌مادبزرگ)، همدان، دینور، حلوان، ری، اصفهان، آذربایجان آسیای صغیر و متعاقب آن عراق و روم و شام، کرمان و فارس به‌تصرف غزان سلجوقی درآمد و اینان درفاصله‌ای کوتاه برسرزمینی وسیع از افغانستان تادریای مدیترانه و ازکرانه‌های

50_ Zulalian M. K., Voprosy drevnei i srednevekovoi istorii Armenii v osveshchenii sovremennoi turetskoi istoriografii. Erevan, 1970, str. 102.

۵۱ ـ همانجا، ص ۱۰۳.

سیحون و شمال قفقاز تابصره وحدود خلیج‌فارس دست‌یافتند .

ازاین‌پس ایلهای ترك بانیروی افزونتری به‌سرزمینهای دلخواه خویش کوچ‌می کردند. زیرا ادارهٔامور و فرمانروایی کشور، دیگر در دست ترکان بود . ترکان نخست در روستاها و نواحی پرآبی که چراگاههای وسیع داشت خرگاههای خویش‌را برپا می کردند. چون درروستاها نسبت به‌شهرها شماره‌اندکی ازمردم می‌زیستند وروستائیان از فرهنگ کافی برای حفظ‌زبان خود برخوردار نبودند و شایداغلب جزبه لهجه‌های محلی‌خویش گفتگو نمی کردند ، ازاین‌رو سریعتراز شهرها درمیان فاتحان مستحیل می‌شدند و رفته‌رفته زبان و لهجهٔخودرا ازیاد می‌بردند . آمیزش و ازدواج فاتحان بامغلوبان نیز این فرایندرا سریعتر کرد .

نگارنده بر این عقیده است که زبان ترکی نخست در روستاها برزبان محلی غالب آمد وسپس‌به شهرهاومراکز بازرگانی‌روی‌آورد. البته دراین موزد نواحی صعب‌العبور مستثنی هستند . زیرا یا به سبب دشواری راه و یابه سبب نداشتن آب وشرایط مساعد ، ترکان بدانجاها روی نیاوردند و این همان سرزمینهایی است که درآنها بقایای زبان و لهجه‌های محلی‌را می‌توان مشاهده کرد .

شادروان کسروی براین عقیده بود که درسدهٔ پنجم هجری و روزگار سلجوقیان «نامهای پاره‌ای‌آبادیها ترکی گردید و ترکان در دیههایی که نشیمن گرفتند ، اگر نام یك‌آبادی معنای روشنی داشت ، آن را ترجمه نموده نام ترکی نهادند[۵۲].

۵۲ــ «کاروند کسروی»، مجموعه۷۸رساله و گفتار از احمد کسروی، به کوشش یحیی ذکاء ، تهران ، ۲۵۳۶ ، ص۳۲۹.

نقشهٔ آذربایجان، اران ، ارمنستان ، سریر و بلاد خزر. از کتاب «نزهة المشتاق»
نوشتهٔ ابوعبدالله محمد بن محمد الادریسی (سدهٔ ششم هجری) نقل از نسخهٔ خطی
موجود در کتابخانهٔ «سالتیکوف شدرین» لنینگراد .

سلجوقیان پس ازشکستی کـه ازخوارزمشاهیان یافتند ، تنها به آسیای صغیر و روم بسنده کردند وسلسلهٔ سلاجقهٔ روم راتشکیل دادند که تاآغاز امپراتوری عثمانی برقرار بود .

پس از خوارزمشاهیان ، ایران عرصهٔ تاخت وتاز مغولان شد که قبایلی صحرانشین از گروههای تاتار نیزهمراهشان بودند .

درسدهٔ ششم هجری، تاریخ شاهد فرمانروایی اتابکان بر آذربایجان وقفقاز گردید که خود ازقبایل قپچاق بودند . از اوایل سدهٔ هفتم هجری مغولان بر آذربایجان تاختند و درسال ۶۲۸ هجری سراسر آن سرزمین را بتصرف آوردند . چند سال شهر مراغه تختگاه هلاکو بود .

از این پس نیز تبریز تختگاه ایلخانیان شد که بر آذربایجان و اران فرمان می‌راندند . آخرین پادشاه مقتدر ایلخانی ابوسعید بود که به سال ۷۳۶ هجری در اران بیمارشد و درحدود شروان در گذشت . ازاین پس تا بیست سال آذربایجان به عرصهٔ پیکار دوسلسله از امـرای ایلخانی و چوپانیان بدل گشت .

مدتی تیمور بر ایران ، ازجمله بر آذربایجان ونیز برقفقاز فرمان‌راند و متعاقب آن قراقویونلوها و آق‌قویونلوها که همه ازترکمانان غز بودند بر آذربایجان فرمان راندند . بتقریب حاکمیت ترکان آمیخته با غزان و درستتر گفته شود غزان آمیخته با ترکان بر آذربایجـان و قفقاز و نیزحکومت سلاجقهٔ روم بر آسیای صغیر تامدتی دراز ادامه داشت[۵۲].

۵۳ـ برای آگاهی بیشتررجوع شود به : کسروی ، احمد ، شهریاران گمنام ، بخش نخستین ودومین، چاپ دوم ، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۵، ودکترمحمد جواد مشکور ، نظری به‌تاریخ آذربایجان وآثار باستانی وجمعیت شناسی آن. تهران ، انجمن آثار ملی ، ۱۳۴۹ .

چند قرن حاکمیت ترکان ، بی گمان با کوچ متواتر این قوم توام بود و اندك اندك زبان ترکی راه شهرها را درپیش گرفت . چون ثروت و قدرت هردو دردست ترکان گردآمده بود ، ناگزیر شماره اینان در شهرها فزونی گرفت و فروشندگان و بازرگانان ودیگران ناچار از آموختن زبان ترکی شدند . ابن بطوطه درسفرنامهٔ خودتصویری روشن از بازار تبریز وثروت و ابهت ترکان ارائه کرده که درخورتوجه است. وی چنین آورده است :

« فردای آن روز از دروازهٔ بغداد به شهر تبریز واردشدیم و به بازار بزرگی که بازار قازان نامیده می‌شد رسیدیم و آن از بهترین بازارهایی بود که من درهمهٔ شهرهای دنیا دیده‌ام .هریك ازاصناف پیشه‌وران دراین بازارمحل مخصوصی دارند و من به بازار جوهریان که رفتم بس که از انواع جواهرات دیدم ، چشمم خیره گشت . غلامان خوشگل با جامه های فاخر ، دستمالهای ابریشمین بر کمر بسته درپیش خواجگان ایستاده‌بودند و جواهرات را به زنان ترك نشان می‌دادند . این زنان درخرید جواهر بر یکدیگر سبقت می‌جستند و زیادمی‌خریدند و من در این میان فتنه‌هایی ازجمال وزیبایی دیدم که بخدا باید پناه‌برد . پس ، ببازارمشك وعنبرفروشان رفتیم وهمان اوضاع بلکه‌بیشتر از آن راهم‌دراین بازار دیدیم»[۵۴].

در این روزگار ترکان چندان بسیار شدند که در برخی شهرها چون

---

۵۴ ـ رحلة بن بطوطه، سفرنامهٔ ابن بطوطه ، جلداول، ترجمهٔ دکتر محمد علی‌ـ موحد، تهران، بنگاه ترجمه ونشر کتاب ، ۱۳۴۸، ص۲۵۳.

لیلان بیشترمردم ترك ودرتسوج ترك وتاجیك ممزوج بودند[۵۵].

دردیگر نواحـی‌ایران جزآذربایجان چون‌گروه ترکان چندان بسیارنبودند ، ازاین‌رو زبان مردم ازاستحاله‌در زبان ترکی‌مصون‌ماند. تنها درروستاها مردم به ترکی گفتگو می‌کردند . ولی‌چون در شهرها ترکان‌ازنفوذچندانی‌برخوردارنبودند، زبان‌پارسی همچنان محفوظ‌ماند واندك اندك در روستاها اثربخشید . ازاین‌رو دراهالی روستا دوزبانی پدیدآمد که در برخی ترکی ودربعضی پارسی تفوق داشت . درضمن شهرهایی چون قزوین گرفتار دو زبانی شد . هم اکنون در برخـی از روستاهای اطراف ساوه ، قم‌و کرج‌مردم به زبان‌ترکی گفتگومی کنند، ولی درشهرها زبان پارسی حاکـم است . درآذربایجان وضع براین منوال‌نبود . ما درعصرصفویان تفوق زبان ترکی رابر گـویش‌آذری مشاهده می‌کنیم . کسروی درپیرامون زبان‌ترکی‌چنین نوشت :

«ازهر باره‌بی گفتگـو است که در آغاز سدهٔ دهم (هجری) کـه پادشاهـی صفویان پدید آمده ، ترکـی پیشرفت خودش رادر آذربایجان چه درشهرها وچه در بیرونها ، به انجام رسانیده و خود زبان‌همگانی به شمارمی‌رفته »[۵۶].

در روزگار صفویـان نیز زمینه برای چیرگـی بیشتر زبـان ترکی بر آذری فراهم‌آمد . هنگامی که‌شاه‌اسماعیل به‌سلطنت رسید ، قبایلی از

۵۵ــ ر. ش. به حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، به‌اهتمام دکترمحمد دبیرسیاقی، تهران ، ۱۳۳۶.

۵۶ــ «کاروند کسروی»، مجموعهٔ ۷۸رساله و گفتاراز احمد کسروی، به کوشش یحیی ذکاء ، تهران، ۲۵۳۶ ، ص۳۳۳.

ترکان در خدمت اوبودند و زمام کارها را در دست داشتند. درروزگار سلطنت نادرشاه افشار که خود ازقبایل ترك بود ، همین وضـــع جریان داشت . کسروی به نفوذ ترکان در دربار صفـویان اشاره کرده سران ایلهای استاجلو ، شاملو ، تکلو ، ورساق ، روملو ، ذوالقدر ، افشارو قاجـار را از یاران شاه اسماعیـل دانسته است[۵۷]. وی در ادامهٔ سخن چنین نوشت :

«کارصفویان همه در دست ترکان می‌بوده و در دربارشان چه‌در تبریز وچه در قزوین وچه در اسپهان به زبان ترکی سخن گفته شدی و لقبها ونامها نیزبیشتر ترکی بودی همچون : قرداش و یولداش و سرداش و عمواغلی و قاپوچـی و ایشیك‌آغاسی و ایچ‌آغاسی و اسمعیل‌قلی وطهماسبقلی و ایل‌بیگی و ایلخانی و بیگلربیگی وخانلرخانی وقارنجه بیگ وقورخمس‌خان‌وشیخ‌اغلی وحلواچی‌اغلی و بسیاری مانند اینها »[۵۸].

عثمانیان نیز بارها به‌آذربایجان لشگر کشیدند وتا تبریز پیش آمدند . هنگامی که افغانها درپایان سلطنت صفویان اصفهان‌را تصرف کردند ، ترکان عثمانی نیز برآذربایجان و شهرهای غربی‌ایران تاختند وچندین سال نواحی مذکـور را در اختیار خود داشتند . بنابه نوشتهٔ کسروی « این‌جنگها ولشگر کشیها همه به‌زیان زبان‌آذری بسرمی‌آمد »[۵۹].

۵۷ــ «کاروند کسروی»، مجموعهٔ ۷۸ رساله‌و گفتاراز احمد کسروی، به کوشش یحیی ذکاء، تهران، ۲۵۳۶، ص ۳۳۴.

۵۸ــ همانجا، ص۳۳۴.

۵۹ــ همانجا، ص۳۳۵.

آلبانیای قفقاز (اران وشیروان) نیزهمین حال را داشت. بویژه آن که پس ازجنگ ایران وروس وجداشدن قفقاز ، مردم اران وشیروان که ازحمایت وپشتیبانی ایران مأیوس شده بودند ، به ترکان عثمانی روی آوردند و ازاین رهگذر نفوذ زبان ترکی درقفقازفزونی گرفت . همین امرنیزسبب اقبال مردم اران وشیروان ازترکان عثمانی به هنگام نخستین جنگ جهانی شد .

ممکن است برخی ازخوانندگان چنین تصور کنند که نفوذترکان درآذربایجان، درست همانند نفوذآریائیان ومادان دراین سرزمین بوده است . هرگاه چیرگی عنصرآریایی برعناصرمحلی وغیرآریایی سبب دگرگونی در خصایل قومی مردم پشتهٔ ایران گشته و اینان در نتیجهٔ استحاله بتدریج ایرانی شدند ، پس چرا باید نفوذ عنصرترك از این قاعده مستثنی باشد ؟

در پاسخ به این پرسش باید نکته‌ای را مورد توجه قرار داد . آریائیان نسبت به مردم بومی ازفرهنگ وتمدن والاتری برخوردار بودند. بدین سبب استحالهٔ مردم بومی درآریائیان با پذیرش داوطلبانهٔ فرهنگ آریایی همراه بوده است . دلیل روشن برمدعای مذکور آن است که فرهنگ آریایی بسرعت سراسر پشتهٔ ایران را فراگرفت . بدین روال نه تنها زبانهای محلی ، بلکه فرهنگ بومی نیز در فرهنگ و تمدن آریایی مستحیل شد . البته نبایدازیاد برد که آریائیان نیزجهات وجوانبی ازفرهنگ بومی راا قتباس کردند واین دوفرهنگ بایکدیگر درآمیختند. گرچه فرهنگ متفوق ، فرهنگ آریایی بود . تفوق این فرهنگ را می‌توان در دین ، آئین ، ادب ، هنر ، شیوه زندگی وبسیاری جهات و

جوانب دیگر مشاهده کرد . حال آن که ترکان چون نسبت به اقوام بسیاری از کشورهای مفتوح ، عقب مانده‌تر بودند ، ازاین‌رو نتوانستند تمدن وفرهنگ اقوام بومی مغلوب را درعنصر غالب مستحیل کنند . چنان که می‌بینیم در آسیای صغیر ، قفقاز ، آذربایجان و دیگر نواحی ایران ، فرهنگ و تمدن ملل مغلوب نه تنها همچنان استوار ماند ، بلکه فرهنگ عنصر غالب را نیز که فرهنگ چادرنشینان بود ، درخود مستحیل کرد . تابعیت فرهنگ اقوام غالب دراقوام مغلوب علت دیگری نیز دارد و آن اینکه اقوام غالب ترك ، همانند آریائیان از یك تیره نبودند . به عنوان نمونه از اختلاف وچند گونگی فرهنگ مغولان ، ترکان ، تاتارها و دیگران می‌توان یاد کرد . درضمن اقوام مهاجم خود یکدست و همگون نبودند . بلکه اردوی مهاجم ازاقوام مختلف تشکیل یافته بود وهر یك از آنان درطول زمان دستخوش دگرگونیهایی شدند ، چنان که غزان را نمی‌توان به معنای تام کلمه ترك نامید . وضع دیگر اقوام ترك مانندی که به آسیای مقدم و ایران هجوم آوردند برهمین روال بوده‌است . مغولان نیز بهمراه دیگر اقوام ازجمله قوم تاتار حملهٔ خودرا آغاز کردند . این نکته درتواریخ عهد مغول بویژه جامع التواریخ رشیدالدین فضل الله همدانی به تفصیل و روشنی آمده‌است ونگارنده ازتکرار آن که موجب اطالهٔ کلام خواهد شد خودداری می‌ورزد .

بنابراین آنچه از سوی غزان برمردم آذربایجان تحمیل شد تنها زبان بود که خود آمیزه‌ای از زبان اغوزها با ترکی باستان به‌شمار می‌رفت .

دگرگونی قومی را تنها بامعیار زبان نمی‌توان اندازه گرفت .

زبان‌یکی ازشروط است ، ولی تنها شرط‌نیست ، شرایط متعدد دیگری نیزوجود دارند که روابط اقتصادی ، شیوه‌زندگی ودیگر مظاهرتمدن وفرهنگ اززمرهٔ آنهاهستند . این‌عوامل درآذربایجان و دیگرنواحی ایـران همچنان پایدار ماندند و سرانجام با گذشت زمان ، ایلهای غز و قپچاق‌را درهر گوشه و کناری بـه انزوا کشانیدند و فاتحان مجبور شدند هریك درجایی خر گاههای خود را برپادارند واززندگی شهری کناره گیرند. وجودایلهادرنواحی‌مختلف آذربایجان به‌صورت‌منطقه‌ای خودنمونهٔ روشنی درتأیید این‌سخن است .

درضمن باید افزودکه مهاجمان بااین که زبان خودرا به مردم مغلوب‌تحمیل کردند، معهذا نتوانستند موجبات یگانگی آنان‌را فراهم آورند . گرچه زبان ترکی برآسیای‌صغیر ، آذربایجان و قفقاز مسلط شد ، بااین‌همه زبان به‌تنهایی نتوانست موجبات‌چنین وحدتی رافراهم آورد . زیراتمدن‌وفرهنگ‌مردم‌آسیای‌صغیر ، آذربایجان‌وقفقازهمگون وهمسان نبود .

چه‌از سوی دولت ترکیه و چه از سوی دولت قفقاز کسانی بوده‌اند که درگذشته مشابهتهای زبانی‌را بهانه قراردادند وکوشیدندتا زمینه‌ای برای اتحاد ترکی زبانان این ناحیه فراهم آورند ، گاه بـه جنگهایی نیزدست‌زدند واز کوششهای‌تبلیغی وتهییجی‌دریغ‌نورزیدند. بااین‌همه تفاوتهای‌مدنی‌وفرهنگی‌خودبه سدی‌طبیعی دربرابراین‌تلاشها بدل گردیدند .

حال‌نیز ممکن‌است کسانی صرفاً برپایهٔ احساس زبانی ، دست به‌چنین کاری بزنند وباایجاد افکارعمومی‌کاذب‌ازسوی گروههای‌ناآگاه

درسایهٔ قدرتهای بیگانه، شایدتوفیق یابندوسرانجام به‌خواستهای‌تصنعی خویش نایل‌شوند . ولی‌بی گمان فرهنگهای‌محلی تامدتی‌دراز مقاومت خواهندکرد و موجبات‌اختلافها وکین‌توزیهای قومی‌رافراهم خواهند آورد. حتی‌اگر این «اتحاد» داوطلبانه صورت‌پذیرد، بازچنین خواهد شد و قوم‌ضعیف بتدریج متحد خواهد گشت و به‌صورت فرقه وکاست راه درون‌گرایی‌را برخواهد گزید ودرهرفرصت مناسب سربرخواهد افراشت وطریق جداسری پیش‌خواهدگرفت. این‌وضع ادامه خواهد داشت تازمانی‌که یاپیروز گردد و یاتمام‌وکمال ازپا درآید . این‌وضع راهم‌اکنون دربسیاری ازملل ساکن قفقاز ، آسیای‌میانه ، اوکرائین و جمهوریهای کرانهٔ دریای بالتیك می‌توان مشاهده کرد . برخی چون تاتارهسا ، قزاقها ، قرقیزها ، ننتسها ، تاتارهای کریمه ، چچن‌ها و دیگران درحال ازپادرآمدن‌اند . بعضی چون ملل جمهوریهای کرانهٔ دریای‌بالتیك ، اوکرائین، ارمنستان ، گرجستان و ترکی‌زبانان ساکن قفقازهنوز مقاومت می‌کنند و باوجود استحالهٔ اقتصادی، درهرفرصت مناسب برابر فرهنگ حاکم روس قد علم می‌کنند ، تا سرانجام چه خواهد بودن .

بخش هشتم

چگونه نام آذربایجان بر اران نهاده شد

پس‌ازجنگهای ایران وروس درروزگارسلطنت‌فتحعلیشاه قاجار وقرارداد مشهور ترکمانچای، رودارس مرزمیان‌ایران و روسیه‌شناخته شد و سراسر قفقاز به‌تصرف امپراتوری روسیه درآمد. ترکی‌زبانان مسلمان قفقازکه از نتایج جنگهای ایران و روس ناخرسند و به‌سبب ضعف دولت ایران از پشتیبانی کشور مذکور ناامید شده بودند، به دولت امپراتوری عثمانی که هنوز درآن زمان نیرومند بود، روی آوردند.

اواخرسدهٔ نوزدهم و اوایل سدهٔبیستم درامپراتوری عثمانی دو جریان قوت گرفت. یکی‌از این‌دو، اندیشه «اتحاداسلام» و دیگری «وحدت ترکان» بودکه گروه مشهور «ترکان جوان» مبلغ‌ومروج آن بودند. این گروه که خواستار اتحاد همهٔ ترکی زبانان جهان‌بودند، در سال ۱۹۰۷ حزبی‌بنام «حزب‌اتحادوترقی» بنیاد نهادند.

دولت امپراتوری عثمانی که ترکی زبان و در عین حال مدعی رهبری برمسلمین سراسر جهان‌بود، این‌دوجریان و دواندیشه‌را درهم آمیخت و بخدمت گرفت . ترکی‌زبانان قفقاز نیز که به‌علل مذهبی از سیادت امپراتوری روسیه ناخرسند بودند ، در جستجوی تکیه‌گاهی برآمدند و این‌تکیه‌گاه را درمیان‌ترکی‌زبانان آسیای صغیریافتند.

پس‌از شکست‌ایران والحاق سراسر قفقاز به‌امپراتوری روسیه، مردم داغستان در شمال شرق قفقاز بـه رهبری شیخ شامل علم طغیان برافراشتند ، جنگ مسلمانان داغستان باارتش روسیه دهها‌سال بدرازا کشید و سرشار ازقهرمانیهایی‌بود که لوتولستوی‌نویسندهٔ بزرگ‌روس بخشی ازاین قهرمانیها و دلاوریهارا درکتاب مشهور «حاجی مراد» به شرح‌آورده‌است. سرانجام شیخ‌شامل ناگزیرازجلای‌وطن و مهاجرت بـه عربستان و اعتکاف درمکه شد . وی به سال ۱۸۷۱ در شهر مدینه درگذشت[1] .

قیام شیخ‌شامل که ازسوی ارتش‌امپراتوری روسیه‌درهم شکسته شد ، بیشتر جنبهٔ مذهبی داشت . ولـی ازاین پس قیامهای مـردم قفقاز رنگ‌سیاسی‌ـمذهبی گرفت . این‌قیامها ازسوی دولت عثمانی‌و گروه «ترکان‌جوان» که بنیاد گزار جنبش «پان‌تورکیسم» بودند، موردحمایت وپشتیبانی‌قرار گرفت .

سال۱۹۱۱ درشهر باکوحزبی بنام «حزب‌اسلامی ودموکرات-

1- « Bolshaia Sovetskai Entsiklopediia », Trete izdanie, Tom 29. Moskva. izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopediia», 1978, str. 278.

مساوات» تأسیس شد که هردوجنبهٔ سیاسی و مذهبی رادر خود جمع داشت . بنیادگزاران حزب نامبرده ، رسول‌زاده ، شریف‌زاده ، کاظم‌زاده و چندتن دیگر بودند که‌از سوی ترکان حمایت می‌شدند . بنابه نوشتهٔ دایرةالمعارف بزرگ شوروی « برنامهٔ حزب مذکور اتحاد کشورهای اسلامی تحت‌رهبری ترکیه‌بود»[۲] .

درماه فوریهٔ سال ۱۹۱۷ پس‌از پیروزی نخستین انقلاب روسیه وسقوط تزاریسم ، سران حزب مساوات موافقت‌خودرا با «جمهوری‌دموکراتیك روسیه » که پس‌از برکناری امپراتور نیکلای دوم تزار ـ روسیه ، تأسیس یافته بود ، اعلام‌داشتند[۳].

درسال۱۹۱۷ کنگره‌مشترك «حزب‌اسلامی‌ودموکرات‌مساوات» با«حزب فدرالیستهای ترك» برگزارشد.دراین کنگره دوحزب نامبرده متحدشدندونام‌تازه‌ای‌برگزیدندوخودرا«حزب‌دموکراتیك‌فدرالیستهای مساوات ترك» نامیدند[۴] .

حزب مذکور از این پس ادعای خودمختاری و استقلال را عنوان کرد. درکنگره حزب رسول‌زاده، گوجینسکی ، اوسوبگ‌اف، آقایف وچندتن‌دیگر به‌عضویت کمیتهٔ مرکزی انتخاب‌شدند . ارگان مطبوعاتی حزب مذکور روزنامهٔ «استقلال» بود[۵] .

---

2 - «Bolshaia Sovetskai Entsiklopediia», Tretie izdanie, Tom 17, Moskva, izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopediia», 1974, str 128-129.

۳ـ همانجا، ص ۱۲۸ـ۱۲۹.

۴ـ همانجا، ص ۱۲۸ـ۱۲۹.

۵ـ همانجا، ص ۱۲۸ـ۱۲۹.

پس‌از انقلاب‌اکتبر سال ۱۹۱۷ و کناره‌گیری روسیه ازشرکت درنخستین جنگ‌جهانی ، ترکان نفوذخودرا درقفقاز گسترش دادند . سران‌حزب مساوات‌ابتدابابلشویکهای‌قفقاز نزدیك شدند،ولی‌سرانجام میانشان اختلاف افتاد و مساواتیان در تاریخ بیست و هفتم ماه‌مه سال ۱۹۱۸ در شهر تفلیس دولت خود را تشکیل دادند و بنام « جمهوری آذربایجان »اعلام استقلال کردند[۶] .دولت‌مذکور درماه‌ژوئن‌همان‌سال مقرخودرا به‌شهر گنجه انتقال‌داد[۷] .

پانزدهم سپتامبر سال۱۹۱۸ سپاهیان ترك به‌فرماندهی نوری‌پاشا شهرباکورا متصرف شدند . پس‌از این واقعه دولت مساواتیان که از پشتیبانی ترکان برخوردار بود ، به‌شهرباکو انتقال یافت .

گرچه مساواتیان خود گروهی متشکل و یکدست نبودند ، بااین همه نفوذ ترکان درآنها بسیار بود . در دایرةالمعارف کوچك شوروی که به‌سال ۱۹۵۴ درشهر مسکو به چاپ رسید . چنین نوشته شده‌است :

« مساواتیان از ترکان پیروی می‌کردند و دولتی پان‌تورکیست بودند»[۸] .

گمان‌می‌رود گذاردن نام آذربایجان بر اران و شیروان درقفقاز بنابر-

---

6 . «Bolshaia Sovetskai Entsiklopediia», Tretie izdanie, Tom 17, Moskva, izdatelstvo «Sovetskaia Entsiklopediia», 1974, str. 128-129

۷ـ همانجا، ص ۱۲۸ـ ۱۲۹.

8 . «Entsiklopedicheskii slovar». Tom 2, Moskva, izdatelstvo «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia», 1954, str. 445.

خواست وسیاست ترکان‌بوده‌است. زیرا ترکان که چندباربه‌آذربایجان ایران حمله‌بردند، باوجود کشتار فراوان، همواره مقاومت شدید مردم آذربایجان‌را برابر خودمشاهده کردند وبنابراین قادرنبودند ازراههای مستقیم مردم آذربایجان را به خود متمایل گردانند. از این‌رو طریق غیر مستقیم را در پیش گرفتند و درصدد برآمدند نخست قفقاز و آذربایجان را زیرنام واحد «آذربایجان» متحد گردانند وپس آنگاه‌دو سرزمین نامبرده‌را ضمیمهٔ‌خاك‌خود کنند.

سی‌ام اکتبر سال ۱۹۱۸ سپاهیان انگلیس به‌فرماندهی‌ژنرال‌ـ تومسون شهرباکو را اشغال کردند و سپاه‌ترك راکه درنخستین جنگ جهانی شکست‌یافته بود، ازآن سرزمین بیرون راندند. ولی دولت «جمهوری آذربایجان» که توسط‌مساواتیان تأسیس یافته‌بود، همچنان برسمیت شناخته‌شد.

دولت مساوات حدود دوسال زیر عنوان «دولت‌جمهوری‌ـ آذربایجان» براران‌و شیروان حکومت کرد و این‌وضع تا ۲۸ آوریل سال ۱۹۲۰ ادامه یافت. دراین تاریخ‌واحدهای ارتش سرخ، شهرباکو را بتصرف آوردند[9] ودولت مساواتیان راساقط و بسیاری‌ازسران‌حزب ودولت مذکوررا دستگیر واعدام کردند.

ازهمین تاریخ درباکو و پیرامون آن حکومت شوروی اعلام شد. ولی دولت جدید نیز نام «آذربایجان» را که پان‌ترکیستها بر

9- «Bolshaia Sovetskaia Entsiklopediia». Tom. 1, Moskva, izdatelstvo «Svetskaia Entsiklopediia», 1970, str. 254.

سرزمین اران و شیروان نهاده بودند، همچنان باقی نگاه داشت .

بدین روال نام «آذربایجان» نخست از سوی مساواتیان بربخشی از قفقاز گذارده شد و پس آنگاه از جانب اتحاد شوروی تأیید و تثبیت گردید .

دراین که سرزمین ترکی زبانان قفقاز هیچگاه نام آذربایجان نداشته است، جای اندك شبهه و تردیدی نیست و نگارنده بتفصیل مطالبی دراین زمینه ارائه کرده است . در گذشته مؤلفان و مورخان از بیان این حقیقت ابا نداشتند. ولی بعدها به علل سیاسی این نکته از جهانیان پنهان نگاه داشته شد ، چندان که کمتر کسی از نسل جوان و نیز نسل گذشته براین امر آگاهی دارد . ولی مؤلفان و مورخان شوروی که پیش از اوج گرفتن برخی نظریه های سیاسی توسعه طلبانه درمسایل سیاست خارجی ، اظهار نظر کرده اند ، براین حقیقت واقف و بدان معترف بوده اند . استادبارتولد دانشمند شوروی به صراحت این نکته را بیان داشت و اعلام کرد که **«نام و عنوان «آذربایجان قفقاز» تنها پس از انقلاب** (مقصود انقلاب روسیه درسال ۱۹۱۷ است ـ م) **بکار گرفته شد»** [۱۰].

استادبارتولد که در اواخر زندگی از ورود درمسایل سیاسی به شدت پرهیز داشت ، در پیرامون سلطهٔ روسها برقفقاز مطلبی ننوشت. زیرا ممکن بود بیان حقایق باخواستها و مقاصد سیاستمداران تعارض و تناقض حاصل کند . ازاین رو، وی در آثار خود اعراض خویش را از

10— Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1, Moskva, izdatelstvo Vostochnoi literatury, 1963, str. 775.

بیان‌حقایق ابراز داشت‌وچنین‌اعلام کرد :

«چون ازورود درمسایل سیاسی پرهیزدارم،ازاین‌رو درپیرامون سلطهٔروسهابرقفقاز مطلبی نمی‌آورم»[11] .

حال‌آن‌که استاد بارتولد خود سیاستمدار بود و مدتی ازعمرش‌را در وزارت امورخارجهٔروسیه وخدمت‌درپیرامون کارهای سیاسی گذراند. ولی بااینهمه استاد درجای دیگر پرده ازرازها برداشت و بااشاره‌ای استادانه حقیقت را مکشوف داشت و در پیرامون علت گذاردن نام «آذربایجان» برقفقاز چنین گفت:

«نام آذربایجان برای جمهوری آذربایجان از آن جهت انتخاب‌شد که گمان‌می‌رفت‌باابرقراری‌جمهوری آذربایجان، آذربایجان ایران وجمهوری‌آذربایجان یکی‌شوند ... نام آذربایجان ازاین‌نظر برگزیده‌شد»[12] .

آیایك دانشمند شوروی درشرایط و اوضاع واحوالی که‌برآن کشور حکمفرما بوده‌وهست ،بهتر و آشکارتر ازاین می‌توانست ویامی‌تواند سخن بگوید ، پرده از رازها بردارد و هدف و مقصود دولتمداران کشور خویش‌را در گذاردن‌و باقی‌نگاهداشتن نام «آذربایجان» براران وشیروان بیان کند ؟

این دانشمند گرانقدر که چون همهٔبزرگان دانش و معرفت ، دوستدارحق‌وحقیقت‌بود،اعتقادداشت که عنوان«جمهوری‌آذربایجان»

---

11 - «Bartold V. V., Sochineniia, Tom II, chast 1. Moskva, izdatolstvo vostochnoi literatury, 1963, str. 782.

۱۲ـ همانجا، ص۷۰۳.

برای سرزمین اران، عنوانی است نادرست. اکادمیسین بارتولد با استادی و مهارتی که شایستهٔ دانشمندان است ، نظر خودرا دراین زمینه اعلام داشت و چنین توصیه کرد :

«هرگاه لازم باشد نامی برگزید که سراسر جمهوری آذربایجان را شامل شود ، درآن صورت می توان نام اران رابرگزید»[۳] .

مردم آذربایجان که در گذشته بخاطر دفاع ازمرز وبوم خویش باسپاهیان دولت عثمانی پیکارها کردند و زن ومرد و کودك ازتبریز تاروستاهای دوردست علیه اشغالگران بیگانه بپاخاستند ، با گذاردن نام آذربایجان برسرزمین دیگری جز مرزوبوم خویش روی موافق نشان ندادند. در آن روزگار که نام «آذربایجان» بربخشی ازقفقاز نهاده شد ، شادروان شیخ محمد خیابانی و یارانش به نشانهٔ اعتراض بر این نامگذاری نادرست ، پیشنهاد کردند تانام آذربایجان تغییر یابد. در کتاب «تاریخ هیجده سالهٔ آذربایجان» نوشتهٔ شادروان احمد کسروی تبریزی ، در پیرامون تغییر نام آذربایجان چنین آمده است :

«درهمان روزهای نخست خیزش حاجی اسماعیل آقا امیرخیزی که از آزادیخواهان کهن و این زمان ازنزدیکان خیابانی می بود پیشنهاد کرد که آذربایجان چون درراه مشروطه کوششها کرده و آزادی را برای ایران او گرفته، نامش را «آزادیستان» بگذاریم. دراین هنگام نام «آذربایجان» یك دشواری پیدا کرده بود. زیرا

---

13 - Bartold V. V , Sochineniia, Tom II. chast 1. Moskva, izdatelstvo, Vostochnoi literatury, 1963, str 703.

پس‌از بهم‌خوردن امپراتوری روس، ترکی‌زبانان قفقاز درباکو وآن پیرامونها جمهوری کوچکی‌پدیدآورده آن‌را «جمهوری‌آذربایجان» نامیده‌بودند . آن‌سرزمین نامش درکتابها «اران» است. ولی چون این نام اززبانها افتاده بود وازآن سوی‌بنیاد‌گـزاران آن جمهوری امید و آرزوشان چنین می‌بود کـه با آذربایجان یکی گردند ، از این‌رو این‌نام را برای سرزمین و جمهوری‌خود برگزیده بودند. آذربایجانیان که به‌چنان‌یگانگی خرسندی‌نداشته واز ایرانیگری چشم‌پوشی نمی‌خواستنداز آن نامگزاری قفقازیان سخت‌رنجیدند ، وچون آن نام‌گزاری‌شده و گذشته بودکسانی می‌گفتند : بهتراست مانام استان خودرا دیگـر گردانیم . همانا پیشنهاد « آزادیستان » از این راه بوده است»[۱۴].

شادروان کسروی دراین نوشته مشابه نظر استاد بارتولد را بیان داشت ونام‌راستین «جمهوری آذربایجان» را اران دانست . مورّخ گرانمایهٔ آذربایجانی در شاهکار پژوهشی خود زیرعنوان «شهریاران گمنام» که به‌سالهای ۱۳۰۵ ـ ۱۳۰۶ هجری شمسی و شاید پیش‌از آن نگاشته و درسال ۱۳۰۷ هجری شمسی به‌چاپ رسانیده ، ازاین‌کار باشگفتی یاد کرده است. چنین بنظرمی‌رسد که شادروان کسروی به‌هنگام نگارش کتاب «شهریاران گمنام» هنوز به‌انگیزهٔ گذاردن نام «آذربایجان» بـر اران آگاه نبوده و همانند استاد بارتولد مقصود دولتمداران شوروی

---

۱۴ ـ کسروی، احمد، تاریخ‌هیجده سالهٔ آذربایجان، بازماندهٔ‌تاریخ مشروطهٔ‌ایران، جلد دوم، چاپ نهم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۲۵۳۷، ص۸۷۳ .

را در پیرامون یکی‌شدن این دوسرزمین عنوان نکرده‌است . ولی در زمانی که «تاریخ هیجده‌سالهٔ آذربایجان» و «تاریخ مشروطهٔ ایران» را می‌نگاشت ، به‌دریافتهایی مشابه استاد بارتولد که درروسیه می‌زیست ، دست‌یافت که ازنظر خوانندگان گذشت .

کسروی گرچه نسبت به انقلاب روسیه و برقراری حکومت شوروی درقفقاز نظری‌موافق‌داشت، بااین‌همه‌ازابرازشگفتی‌خودداری نکرد . وی در کتاب « شهریاران گمنام » اشاره‌ای به‌این نکته دارد که جالب دقت‌است:

«شگفت‌است که‌اران راکنون آذربایجان می‌خوانند . باآن‌که آذربایجان یاآذربایگان نام سرزمین‌دیگری‌است که‌در پهلوی اران وبزرگتروشناستر ازآن می‌باشد وازدیرین‌زمان که‌آگاهی دردست هست همواره این‌دوسرزمین ازهم جدابوده و هیچگاه نام‌آذربایگان بر اران گفته نشده‌است . تا کنون ندانسته‌ایم که برادران‌ارانی‌ما که حکومت‌آزادی برای سرزمین‌خودبرپاکرده می‌خواستند نامی برآنجابگذارند ، برای‌چه نام تاریخی‌و کهن خودراکنار نهاده دست‌بغما بسوی‌آذربایگان درازکردند ؟وچه سودی‌را ازاین‌کارشگفت خود امیدوار بودند ؟ این خرده گیری نه‌ازآن است که مابرخاسته ازآذربایگانیم وتعصب بوم و میهن خود نگهمیداریم . **چه آذربایگان را از این کار هیچ گونه زیان نیست.** بلکه از این است که برادران ارانی ما در آغاز زندگانی ملی وآزادخود پشت‌پا به تاریخ و گذشتهٔ سرزمینشان می‌زنند واین‌خود زیانی‌بزرگ است وآنگاه تاریخ‌مانندچنین

کارشگفت سراغ ندارد »[۱۵].

شادروان کسروی در آن روز گار چنین می‌پنداشت که «آذربایگان‌را از این کار هیچ گونه زیان نیست » . ولی بعدها به هنگام نگارش «تاریخ هیجده ساله آذربایجان » و« تاریخ مشروطهٔ ایران » به ماهیت امر پی‌برد و به‌نوشتن مطالبی‌دراین‌زمینه‌پرداخت که هنوزبرای بسیاری ازمردم و شاید بخشی ازسیاستمداران کشورما قابل درك نبود . کسروی اندکی پس‌ازشهریور ۱۳۲۰ در روزنامهٔ پرچم چنین‌نوشت :

«چون درشهریور گذشته سپاهیان شوروی به‌آذربایجان آمدند وآن تبدلات رخ داد، حزبی درتبریز بنام «حزب آذربایجان» پدید آمد که‌یکدسته هوسمندان آن‌را بنیاد نهادند . درآن‌زمان درتبریز ازاین دسته‌ها بسیار بسته می‌شد و ازجمله چندتنی آن دسته‌را بستند و خودرا «حزب آذربایجان» نامیدند وچون کسان بسیار بی‌خرد و بدنهاد می‌بودند از بودن سپاهیان شوروی در آذربایجان چنین دانستند که اگرلاف کمونیستی زنند ،کارکنان شوروی حمایت از آنان خواهند کرد . این‌است تظاهرات کمونیستی از خود نمودند . در حالی که بیشتر ایشان معنی کمونیستی راهم نمی‌دانستند وچون مقصودشان جز هوسبازی و خودنمائی نبود و برای این کار وسیله می‌جستند نخست به آرزوی استقلال آذربایجان افتادند و این را یك وسیلهٔ خوبی برای خودنمائی‌های خود یافتند . واین است که هواداری از

---

۱۵ ـ کسروی، احمد، شهریاران گمنام، چاپ دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۵، ص۲۶۵.

زبان‌ترکی‌را بهانه گرفتند وبه‌کوششهائی پرداختند. در نهان مقصودشان جداشدن ازایران بود ودرراه‌هوسبازی به‌چنین اندیشهٔ بسیار غلطی، گستاخی‌می‌نمودند. ولی درآشکار دعوی‌ـ ترکی ـ فارسی را دنبال‌کرده و روزنامه‌ای بنام آذربایجان‌بنیاد نهاده درآنجا هرروز گفتارهائی می‌نوشتند.

سپس دراین‌اندازه نایستاده به‌سیاهکاریهای دیگری برخاستند. بدینسان که چون‌ازآذربایجان‌هنوز ریشهٔ تاراجگران و اشرار کنده نشده و دراین گوشه‌وآن گـوشه کسان بسیاری ازآنان بازمانده، اینان فرستادگانی بنزد آنان فرستاده به آشوب و تاراجگری تحریکشان می‌کردند و چون‌دسته‌هایی‌از مهاجران در سالهای آخر ازقفقاز به آذربایجان آمده و در روستا نیز پراکنده‌هستند، بادست‌آنان کمیته‌های‌تاراج وآدمکشی دردیه‌ها بنیادمی‌نهادند»[۱۶].

چنان‌که درآغاز اشاره‌شد نگارنده می‌کوشد تاسرحدامکان ازورروددر مسایل سیاسی بپرهیزد و داوری را برعهده خواننده واگذارد. ولی این‌کار تازمانی‌میسر است که‌موجب تحریف واشکال درمسایل تاریخی نشود. نمی‌توان واقعیت را فدای سلیقه‌کرد. ازاین‌رو بناچار اشاره‌ای بسیار مختصر به‌مسئلهٔ آذربایجان‌را ضرورمی‌شمارد.

چنان‌که خوانندگان آگاهی دارند، درتاریخ ۱۲شهریور سال ۱۳۲۴ حزبی بنام «فرقهٔ دموکرات آذربایجان» تأسیس‌شد که سران‌آن

۱۶ـ نامهٔ «پرچم»، شمارهٔ ۱۲۰، خرداد۱۳۲۱.

درآغاز خواستار اجرای قانون اساسی و تشکیل «انجمنهای ایالتی و ـ ولایتی» شدند . مسئولان حزب مذکور نخست ازاستقلال و تمامیت ارضی ایران سخن می گفتند و کسانی که آنان را به‌تجزیه‌طلبی متهم می کردند، دشمن و مغرض می‌خواندند .

نگارنده قصدندارد به‌آنچه موردبحث و تردیداست اشاره کند. بلکه تنها به‌ذکر چندنمونه از اسنادتاریخی وبدیگرسخن نمونه‌هایی‌از مطالب‌مندرجه‌درمطبوعات‌ارگان«فرقه‌دموکرات آذربایجان»می‌پردازد وداوری‌را برعهدهٔ خوانندگان می گذارد .

پس‌از۲۱ آذرماه سال ۱۳۲۵ گروهی ازمسئولان و افراد «فرقهٔ ـ دموکرات آذربایجان» وحکومت دموکراتهای آذربایجان به اتحاد شوروی مهاجرت کردندکه نگارنده نیز اززمرهٔ آنان‌بود . مسایلی‌که درروزگارحاکمیت«فرقهٔ دموکرات آذربایجان» صورت‌مخفی‌داشت، پس‌از مهاجـرت به‌اتحاد شوروی صورتـی علنی‌یافت و جایی بـرای تردید و گمان باقی‌نگذارد . گرچه مسئولان دولت شوروی کوشش وافرداشتند براین که‌نیت‌وقصد الحاق‌آذربایجان ایران‌به‌اتحاد شوروی تاآنجاکه میسرباشد فاش وبرملا نشود و بهانه‌ای بدست دولت ایران و مخالفان و رقیبان دولت اتحاد شوروی ندهد ، ولی با این همه گاه مطالبی منتشر می‌شد که نشان می‌داد هدف و برنامهٔ کار برچه منوال است .

درتاریخ بیست و یکـم آذرسال ۱۳۲۹ سران «فرقهٔ دمـوکرات آذربایجان» تلگرامی به‌میرجعفر باقراف دبیراول کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست «جمهوری شوروی سوسیالیستی‌آذربایجان» مخابره کردند

کـه متن آن در روزنامهٔ «آذربایجان» ارگان کمیتهٔ مرکـزی «فرقهٔ دموکرات آذربایجان» به‌چاپ رسید. درمتن تلگرام مذکور چنین آمده است:

«پدرعزیز ومهربان میرجعفرباقراف!

خلق آذربایجان جنوبی که جزء لاینفك آذربایجان‌شمالی است[۱۷]، مانند همـهٔ خلقهای جهان، چشم امید خود را به‌خلق بزرگ شوروی ودولت شوروی دوخته‌است»[۱۸].

از مندرجات تلگرام به‌سهولت می‌توان به‌راز این نام‌گذاری پی‌برد و هدف و مقصود نام گذاران و دست پروردگانشان را در جداکـردن آذربایجان ازایران و الحاق‌آن به‌اتحاد شوروی دریافت.

درجلسهٔ عمومی فعالان «فرقهٔ دموکرات آذربایجان» به‌مناسبت پنجمین سالگرد تأسیس فرقهٔ مذکور قطعنامه‌ای بتصویب رسید که در آن‌چنین آمده‌است:

---

۱۷ ــ درپیرامون‌اصطلاح «آذربایجان‌جنوبی» و«آذربایجان‌شمالی» رجوع شود به‌پیشگفتار کتاب ومقالهٔ نگارنده زیرعنوان «مگرایرانیان میهن‌پرست ـ مرده‌اند؟». ومقالهٔ‌دیگرنگارنده زیرعنوان «سخنی درپیرامون آذربایگان» که درمجلهٔ بررسیهای‌تاریخی سال ۱۳۴۸ انتشاریافته‌است.

۱۸ــ روزنامهٔ «آذربایجان» شمارهٔ۲۱۳، باکو ۲۳ آذر ۱۳۲۹. متن‌ترکی تلگرام‌چنین‌است:

«عزیز ومهربان آتامیز میرجعفر باقراف! شمالیندان آیریلمازبیرحصه اولان جنوبی آذربایجان خلقی، دنیانین بوتون خلق لری کیمی امیدگوزونی بویوك سووت خلقینه و سووت دولتینه تیکمیشدیر».

«از کمیتهٔ مرکزی فرقه خواستاریم که‌درمقابل توجه و کمکهایی که‌برادران همخون‌ما بویژه‌رهبر حزب کمونیست آذربایجان رفیق میرجعفر باقراف پس از مهاجرت به میهن خود ـ آذربایجان‌شمالی نسبت به‌ما مبذول داشته‌اند سپاسگزاری کند»[۱۹] .

چنان که‌از قطعنامه پیداست ، بخش ارانوشیروان قفقاز که«آذربایجان‌ـ شمالی » نامیده شده ، به « میهن » مردم آذربایجان ایران بدل گشته وساکنان آن بامردم آذربایجان «برادرهم‌خون» شده‌اند .

آیا دلیلی روشنتر ازاین برای معلوم داشتن مجهول آذربایجان می‌توان یافت؟آیااین‌سند خود پرده‌از رازهای نهان برنمی گیرد ؟

درتلگرام دیگری که ازسوی کمیتهٔ مرکزی « فرقه دموکرات‌ـ آذربایجان » به میرجعفر باقراف[۲۰] دبیر اول کمیتهٔ مرکزی حزب

۱۹ـ روزنامهٔ «آذربایجان» ، شمارهٔ ۱۸۶ ، باکو، ۱۹ شهریور ۱۳۲۸ .
متن ترکی قطعنامه چنین است :
« ئوزیوردومیز شمالی آذربایجانا مهاجرت ایتدیکدن صونرا قان‌قارداشلاریمیز ،خصوصی ایله آذربایجان کمونیست فرقه‌سینین‌رهبری‌ـ میرجعفر باقراف یولداشین گوستردیگی قایغوسیندان تشکر ایتمگی فرقه نین مرکزی کمیته سیندان خواهش ایدیریك» .

۲۰ـ میرجعفر باقراف نخست وزیرودبیراول کمیته مرکزی حزب کمونیست‌ـ جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان وعضو دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست اتحاد شوروی بودکه پس‌ازمرگ‌استالین‌به جرم همکاری‌و همدستی با بریا رئیس پلیس مخفی‌شوروی (کا.گ.ب.) محاکمه‌واعدام شد .

کمونیست جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان مخابره شد ، چنین آمده‌است:

«رهبر عزیز و پدر مهربان رفیق میر جعفر باقراف!

از تأسیس فرقهٔ دموکرات آذربایجان که رهبری پیکار مقدس خلق آذربایجان در راه آزادی ملی و نجات قسمت جنوبی سرزمین زادوبومی وطن عزیز ما آذربایجان را که سالهاست در زیر پنجه‌های سیاه شووینیستهای فارس دست و پا می‌زنند ، برعهده دارد ، سه‌سال تمام می گذرد... سومین سال تأسیس این فرقهٔ مبارز را به کلیهٔ علاقمندان خلق آذربایجان و به‌شما که رهبر عزیز و پدر مهربان ما هستید شادباش می گوییم. عده‌ای از اعضای فرقه ، حکومت ملی و سازمان فدائی‌ها ... به قسمت شمالی و آزاد وطن خود مهاجرت کرده‌اند »[۲۱].

در این سند، آذربایجان به‌عنوان «قسمت جنوبی سرزمین زادوبومی وطن عزیز» نامیده شده که گویا سالها است مردم آن «در زیر پنجه‌های سیاه

۲۱ــ متن ترکی تلگرام چنین‌است : « عزیز رهبر و مهربان آتا میز میر جعفر ـ باقراف یولداش ! بوگون اوچ ایل تمام دورکی دوغمایور دومیز و عزیز وطنمیز اولان آذربایجانین جنوب قسمتینده ایل لردن بری درس شووینیست لرینین قارانجه سی آلتیندا اینله‌ین خلقیمیزین ملی آزادلیق اوغروندا آپاردیغی مقدس مبارزه سینه رهبرلیك ایتمك ایچون آذربایجان دموکرات فرقه‌سی تشکیل اولونموشدور. بومبارز فرقه‌نین تشکیلینین اوچونجی ایل دونومی مناسبتیله بوتون علاقمند ـ لری ، آذربایجان خلقینی وعزیز رهبر ومهربان آتامیز اولان سیزی تبریك ایدیریك . نتیجه اعتباری ایله فرقه ، ملی حکومت و فدائی تشکیلاتیندان بیرعده ... وطنمیزین آزاد شمال قسمتینه مهاجرت ایتدیلر».

روزنامه «آذربایجان» شماره ۸۱ ، باکو ، ۱۷ شهریور ۱۳۲۷.

شووینیستهای فارس دست‌وپا می‌زنند» و گویا مسئولان فرقه«به‌قسمت‌ـ شمالی و آزادوطن خود مهاجرت کرده‌اند» .

همان‌گونه‌که پیشتر از نظرخوانندگان گذشت، نگارندهٔ کتاب کوشیده است تاآنجا که میسر باشد از ورود ، بحث واظهارنظر در پیرامون مسایل سیاسی دوری گزیند و داوری را برعهدهٔ خواننده واگذارد. ولی‌این‌کار نمی‌بایست به‌بهای حذف اسناد ومدارك تاریخی صورت می‌پذیرفت . ازاین‌رو دست‌کم نقل چندمدرك مختصر که از نظرتاریخی‌واجداهمیت است ضرور می‌نمود .تاداوری‌خوانندگان چه‌باشد ؟

فهرست اعلام

نامهای کسان

آ

آبایف: ۳۱-۳۲-۹۰-۹۱-۹۲-۹۳
آتاترك: ۱۱۲
آتربات مانسارسپندان: ۱۳
آتربات ـ آتروپات: ۱۵-۱۵۳
آتورپات ـ اثورپات: ۱۲ ـ ۱۳ ـ ۱۴ - ۱۵۳
آذر، عبدالرضا: ۱۸۱
آذرباد: ۱۲
آذرباد زرادستان: ۱۳
آذرباد ماراسپندان: ۱۳
آذرباد مهراسپندان: ۱۳
آذرنوش، آذرتاش: ۱۴۸
آرش: ۹۶
آرین انگین: ۱۱۲
آشور بانیپال: ۱۳۸
آقایف: ۲۱۳
آلپ ایلیتور: ۵۰
آمیانوس مارسلینیوس: ۱۱۸
آنانیاشیراکاتسی: ۳۳-۳۴-۱۱۹
آندرآس: ۶۵

الف

ابراهیم ینال: ۲۰۰
ابن ابی‌ساج: ۴۰
ابن‌اثیر: ۱۹۶
ابن‌بطوطه: ۲۹-۲۰۴
ابن حوقل: ۳۷-۳۹-۴۰-۴۱-۷۴-۱۷۲-۱۷۳
ابن‌خردادبه: ۳۲-۳۵
ابن‌فضلان: ۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱
ابن‌فقیه: ۱۲ ـ ۱۳-۳۶-۴۱-۱۴۷-۱۴۹-۱۵۱-۱۵۶
ابن‌مقفع: ۱۶۵-۱۶۶
ابن‌ندیم، ابن‌الندیم: ۱۶۵-۱۶۶-۱۷۰
ابوالفداء: ۴۳-۴۴
ابوبکر: ۱۷۵
ابودلف: ۲۸
ابوریحان بیرونی: ۶۷-۹۶-۹۷-۱۴۹
ابوسعد: ۱۳
ابوسعید: ۲۰۳

ابومسعود کوفی: ۱۴۸
ابونصرالقباوی: ۱۹۰–۱۹۳
اثورپات ـ اترپات : ۱۲–۱۳–۱۴–۱۱۷–۱۵۲–۱۵۳
اخشورش: ۷۳–۱۰۳
ادریسی، ابوعبدالله محمدبن محمد: ۲۰۲
ادیب طوسی: ۱۶۳–۱۷۵
اران: ۱۲۰
ارانشاه: ۱۲۶
ارجاسپ ـ ارجت‌اسپ: ۸۷
اردشیر اول (هخامنشی): ۷۳
اردشیر پاپکان: ۱۴۳–۱۴۴–۱۵۵
ارسلان: ۱۹۴
ارمیاء : ۱۳۹–۱۴۲
اریاپیت: ۹۳
اریارت: ۹۳
اریارمنه: ۹۳
اریافرن: ۹۳
اریوبرزن: ۹۳
اسپیمان: ۷۳–۱۵۱
اسپنتامان ـ سپیتامان: ۶۹
استالین: ۴
استر: ۱۰۳–۱۴۱
استرابو ـ استرابون: ۱۷–۱۹–۱۰۳–۱۱۸–۱۱۹–۱۲۱–۱۲۲–۱۲۹
استیاگ: ۷۳
اسرحدون: ۱۳۸
اسفندیار: ۶۹
اسکندربیگ منشی: ۴۵
اسکندرمقدونی: ۱۸–۶۷–۱۳۰–۱۵۸
اسکندر (پسرقرایوسف) : ۱۷۵–۱۷۶
اسماعیل (فرزند ابراهیم): ۱۲۸
اسمعیل‌قلی: ۲۰۶
اغرئرث: ۸۶
افراسیاب: ۸۳–۸۶–۸۹–۹۱–۹۶
افشار (نادرشاه): ۲۰۶
افشار ، ایرج : ۴۱–۴۲–۴۳–۸۰–۱۰۸–۱۷۱
الب‌ارسلان: ۱۹۳–۱۹۹–۲۰۰
البتکین: ۱۹۴
الکندر: ۱۲
الکساندر: ۱۲
امام شافعی: ۱۷۴
امیرتیمور: ۲۰۳
امیرخیزی، اسماعیل: ۷–۲۱۸
انوشیروان : ۳۵–۳۹–۱۲۵–۱۸۰–۱۸۱
اورانسکی‌ـ‌ارانسکی: ۱۰۶–۱۷۱
اوربلی: ۱۲۹
اوسوبگ اف: ۲۱۳
اوشانین: ۱۰۵
اوغوذخان: ۸۴
اوغوز: ۱۸۸–۱۸۹
اولویا: ۹۱
ایچ‌آغاسی: ۲۰۶
ایرج: ۸۷
ایرش: ۹۶
ایریج: ۸۷
ایستمی‌خان: ۱۸۰
ایشپوئین: ۱۳۷
ایشیك‌آغاسی: ۲۰۶
ایل‌بیگی: ۲۰۶

ایلك: ۱۹۳
ایوانف : ۶۷–۷۰–۷۱–۹۰–۱۵۰–۱۶۷

ب

بابك خرمی: ۱۴۸–۱۶۹
بـارتولد: ۱۴–۱۵–۲۲–۲۴–۲۶–۲۸–۴۹–۵۰–۶۴–۷۵–۷۹–۸۰–۸۱–۱۲۳–۱۲۴–۱۲۶–۱۲۷–۱۳۳ ـ ۱۴۳–۱۵۳–۱۹۳–۱۹۴–۱۹۵–۲۱۶–۲۱۷–۲۱۸–۲۱۹
باقراف،میرجعفر:۲۲۳–۲۲۴–۲۲۵–۲۲۶
برخودار یان: ۴۷–۴۸
برهان: ۴۵
بشاری‌مقدسی، ابوعبداله: ۳۲–۴۰–۱۶۹
بشتاسب: ۱۵۱
بطلمیوس: ۳۲–۴۶–۱۲۲
بغراخان: ۱۹۳
بلاذری: ۱۴۵–۱۴۶
بلعمی: ۸۳
بلنیتسکی: ۸
بنوعامربن‌لؤی–بنی‌عامر: ۱۴۵–۱۴۶
بهرام ـ بهرام‌گور : ۸–۱۳–۱۴۴–۱۴۵–۱۵۶
بهرام چوبینه:۱۸۲
بیچورین: ۱۷۹–۱۸۳
بیگلربیگی: ۲۰۶
بیوراسب: ۱۲

پ

پانکانوف: ۱۲۶-۱۸۳
پاخوموف: ۱۳۰
پاینده ، ابوالقاسم : ۷۲-۷۳-۸۳-۸۵-۸۷-۹۱-۹۷-۱۴۴-۱۴۵-۱۵۲-۱۵۶-۱۷۰-۱۸۱-۱۸۲
پتس Petes : ۷۳
پروخوروف: ۵۷
پشنگ: ۸۷
پطروشفسکی: ۸-۱۳۷
پلینیوس:۱۸-۱۹-۳۱-۳۲-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۱
پمپه: ۱۲۴
پورداود : ۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۹-۸۵ ـ ۸۷ ـ ۸۸ ـ ۸۹-۹۱-۹۳-۹۵-۹۶-۹۸-۱۰۴-۱۴۴-۱۵۲
پولیبیوس: ۱۶
پیران: ۸۷-۹۱
پیرحاجی‌حسن‌زه‌تاب: ۱۷۵-۱۷۶
پیگو لفسکایا: ۸-۱۳۷
پیلسم: ۸۷
پیوتروفسکی: ۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰

ت

تئوفانس میلتی: ۱۷-۴۸
تجدد، رضا: ۱۶۶
تقاق ـ دقاق: ۱۹۳
تومسون(ژنرال): ۲۱۵
توج: ۸۷

تور: ۸۵-۸۶-۸۷
توغان: ۱۸۷
تولستوی، لو: ۲۱۲
تیرداد یکم (شاه آلبانیا): ۲۵
تیگلات پالصر: ۱۳۸
تیل: ۶۵
تیمور: ۲۰۳

ج

جبغو: ۱۹۰
جعفر سلطان القرائی: ۱۷۶
جوانشیر: ۱۲۸
جنیدی، فریدون: ۱۶۳-۱۷۵

چ

چغری بیگ: ۱۹۹

ح

حاجی مراد: ۲۱۲
حافظ حسین کربلایی تبریزی: ۱۷۵-۱۷۶
حدیدی، حسین: ۵
حلواچی اغلی: ۲۰۶
حمداله مستوفی: ۴۴-۱۷۴-۲۰۵
حمزة بن حسن اصفهانی: ۱۴۸-۱۴۹-۱۵۱

خ

خازانوف: ۲۷
خاقان ترك: ۸۳-۱۸۰
خاقان خزر ـ خاقان خزران: ۵۰
خانلرخانی: ۲۰۶
خدیو جم، حسین: ۹۵-۱۷۰-۱۷۱
خسرو انوشیروان: ۳۵-۳۹ - ۱۲۵ - ۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲
خسرو دوم (ابرویز) پرویز: ۱۲۵
خشایارشا: ۷۳-۱۰۳-۱۴۱
خشترپ: ۱۵-۱۱۷
خشترپاون: ۱۵
خوارزمی، ابوعبداله: ۹۵-۱۷۰
خیابانی، شیخ محمد: ۷-۲۱۸

د

دادارشیش: ۱۴۲
داریوش بزرگ: ۱۵-۱۰۲-۱۳۹-۱۴۲
داریوش سوم: ۱۵-۱۱۷
دانیال: ۱۰۲-۱۴۱
دبیرسیاقی، محمد: ۴۴-۱۷۴-۲۰۵
دقاق: ۱۹۳
دقیقی: ۱۶۸
دورن: ۴۷
دهخدا، علی اکبر: ۱۳-۱۴۹
دیاکونوف: ۹-۶۸-۷۲-۸۹ - ۱۰۵ - ۱۰۹ - ۱۱۵-۱۱۶-۱۴۹-۱۵۰
دینوری، ابوحنیفه: ۱۴۷
دیودورسیسیلی: ۱۷
دیونیس: ۱۸

ذ

ذکاء، یحیی: ۱۲-۱۳-۱۴-۱۶ - ۲۲ - ۲۴-۷۸-۱۰۵-۱۲۰-۱۴۶-۱۵۸-۱۶۰

۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳- ۱۷۵-۱۹۶-۱۹۹-
۲۰۱-۲۰۵-۲۰۶

ر

رامین: ۹۷-۱۴۴
رستم: ۶۹
رسول‌زاده: ۲۱۳
رشیدالدین‌فضل‌اله‌همدانی: ۱۸۸-۱۸۹
رشیدیاسمی: ۱۲۴
رضا، عنایت‌الله: ۱-۲-۴-۵ - ۷۳ - ۷۶
- ۹۰-۹۲-۹۳-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۵۴
۱۵۵
رضازادهٔ ملك، رحیم: ۱۶۳-۱۷۵
روحی انارجانی: ۱۶۳-۱۷۵
رودکی: ۷۹
روزبه (عبداله‌بن مقفع): ۱۶۵

ز

زاخو: ۶۷
زرتشت ، زردشت ، زرادشت : ۶۹-
۱۳۳-۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۶
زلالیان: ۷۷-۸۴-۱۰۳-۱۸۶-۱۸۷-۱۹۹

ژ

ژوستی‌نین دوم: ۳۴

س

ساتراپ: ۱۵-۱۱۷
سارگن: ۱۰۷
سالارمرزبان: ۴۰
سالتیکوف شدرین: ۲۰۲
سبئوس: ۱۲۸
سبکتکین: ۱۹۴
سپیتامان ــ سپیتاما: ۶۸-۷۳-۱۵۱-۱۵۲
سپیتامس: ۷۳
ستروبوا: ۸
سرداش: ۲۰۶
سرم: ۸۵
سزار: ۱۷
سعدبن ابی وقاص: ۱۴۵
سلجوق: ۱۹۳-۱۹۴-۱۹۸
سلم: ۸۵
سمرقندی: ۴۵
سیاوخش: ۸۸
سیاوش ــ سیاووش: ۶۷-۸۸-۸۹

ش

شاپور اول: ۲۳-۱۵۴-۱۵۵
شاه اسماعیل: ۲۰۵-۲۰۶
شروانشاه: ۴۰
شریف‌زاده: ۲۱۳
شعار، جعفر : ۳۷-۳۸-۴۰-۷۴-۱۴۸-
۱۴۹-۱۵۱-۱۷۲-۱۷۳
شهرب: ۱۵
شهربان: ۱۵
شیخ‌اغلی: ۲۰۶
شیخ‌شامل: ۲۱۲

ط

طباطبایی، ابوالفضل: ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱-۱۹۲
طبری، محمدبن‌جریر: ۸۳-۸۵ - ۸۷ - ۹۱-۹۶-۹۷-۱۴۴-۱۴۵-۱۵۲ - ۱۵۶ ۱۸۱
طغان: ۱۸۷
طغرل‌بیگ، طغرل: ۱۹۷-۱۹۹
طهماسبقلی: ۲۰۶
طوج- ۸۷

ع

عباس میرزا: ۵۶
عبداله بن طاهر: ۱۴۸-۱۴۹
عبداله بن مقفع: ۱۶۵-۱۶۶
عبداله‌یف، فتح‌اله: ۹
عبدبن وهیان: ۱۴۵
عثمان بن عفان: ۱۴۵
عزالدین‌عادل‌بن یوسف‌تبریزی: ۱۷۷
علاء الدوله: ۱۹۵
علاء بن وهب : ۱۴۵
علی‌تگین: ۱۹۳-۱۹۵
علی کمال: ۸۳
علی‌یف، اقراد(علی‌یف،ای): ۲۳ - ۲۴-۲۵-۴۷-۱۲۱-۱۲۸
عمواغلی: ۲۰۶

غ

غفور اف، ب: ۷۰-۹۰-۱۰۴- ۱۵۰

ف

فایق: ۱۹۴
فتحعلیشاه قاجار: ۲۱۱
فخرالدین اسعدگرگانی: ۹۷
فراسیا - فراسیاك: ۸۶
فردوسی: ۱۲-۱۸۰-۱۸۱
فرنگرسین: ۸۶
فرنگیس: ۸۷
فروهر: ۹۴-۹۵-۱۵۲
فرهاد سوم: ۱۳۰
فره وشی، بهرام: ۶۴-۶۵ ۶۶- ۶۹ - ۸۷-۹۱-۹۳-۹۵-۹۶-۹۸-۱۴۳-۱۴۴- ۱۵۶-۱۵۷
فریاك: ۹۱
فریان ــ فریانه: ۸۷-۹۰
فریدون: ۸۵-۸۶-۹۴-۹۸
فلاویوس، یوسف: ۱۶-۱۴۳
فلیانوس: ۹۱
فیران: ۹۱
فیروز: ۱۲۵-۱۸۱

ق

قاپوچی: ۲۰۶
قادن: ۱۴۴

قارنجه بیگ: ۲۰۶
قازان: ۲۰۴
قباد: ۳۹
قتلمش: ۲۰۰
قتیبه بن مسلم باهلی: ۱۸۵
قرایوسف: ۱۷۵
قرداش: ۲۰۶
قزل: ۱۹۷
قطران تبریزی: ۱۶۸-۱۶۹-۱۹۷
قورخمس‌خان: ۲۰۶

ک

کارنگ، عبدالعلی: ۱۶۳-۱۷۵
کاظم‌زاده: ۲۱۳
کاهن: ۷۷-۷۸-۱۸۵-۱۸۶
کتزیاس: ۱۷-۷۳
کرتیر: ۲۳-۱۵۴-۱۵۵
کردانشاه مادی(کورتان‌شاه مادیك) : ۱۴۳
کرزی اوغلو: ۱۰۰
کرسوزد(گرسیوز): ۸۶-۸۷
کریمسکی: ۴۹
کریمی، بهمن: ۱۸۸-۱۸۹
کزنفون: ۱۷
کسروی، احمد: ۷-۱۱-۱۲-۱۳ - ۱۴ -۲۵-۳۱-۷۸-۱۰۵-۱۲۰- ۱۴۶-۱۵۸- ۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳-۱۷۵-۱۹۶- ۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۱-۲۰۳-۲۰۵ — ۲۰۶-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱
کشاورز، کریم:۸-۹-۶۸-۷۹-۸۰-۸۱- ۱۰۵-۱۱۵-۱۱۶-۱۵۰-۱۷۱
کوچوك ینال- ینال کوچك: ۱۹۲
کوروش: ۳۱-۳۲
کولاکوفسکی:۳۴
کیا، صادق: ۱۶۳-۱۷۵
کیپرت: ۶۵
کیخسرو: ۷۲
کیروس: ۵۲
کیکاووس: ۶۷
کی گشتاسپ: ۶۹-۱۵۱
کینین‌اوغوز: ۱۹۸
کیومرث: ۹۱

گ

گراز: ۸۷
گرانتوفسکی : ۷۰ - ۷۲ -۹۰-۱۰۴- ۱۳۶-۱۳۷-۱۶۷
گردیزی: ۱۹۶
گرسیوز: ۸۱
گریگوریف: ۵۸
گوپت شاه: ۸۷
گوجینسکی: ۲۱۳
گوردیه: ۱۷۹
گوگ‌آلپ، ضیاء : ۶۲-۸۴
گوگوـ گیگس: ۱۳۸
گومیلف: ۷۵-۱۸۲-۱۸۴
گون‌آلتای، شمس‌الدین: ۹۹ - ۱۰۰- ۱۰۱
گیرشمن، رومان: ۱۰۴

ل

لاتیشف: ۲۳
لنین: ۹-۱۰
لوکونین، و. گ: ۱۵۴-۱۵۵
لهراسب: ۷۲-۷۳-۱۵۱
لیاتوف: ۳۳

م

مار، ن. یا: ۲۵-۲۶-۵۰
مارکوارت: ۲۴-۴۸-۶۵-۱۶۹
مازیار: ۱۷۲
مأمون: ۱۴۸-۱۴۹-۱۷۲
ماهوی‌سوری: ۸۳
ماهیارنوابی: ۱۶۳-۱۷۵
متین، غلامحسین: ۹
محمد بن‌زفر: ۱۹۰-۱۹۳
محمدحسین بن‌خلف تبریزی (برهان): ۴۵
محمد دوادی: ۱۹۵
محمود غزنوی: ۱۹۴-۱۹۵
مدرس رضوی: ۱۹۰
مرزبان بن محمد مسافر: ۴۰
مسعود، ح: ۱۲-۳۶-۳۷-۱۴۶-۱۵۱
مسعود غزنوی: ۱۹۴
مسعودی، علی بن‌حسین: ۷۲-۷۳-۸۲
۸۳-۱۴۶-۱۴۹-۱۵۱-۱۷۰
مسیح: ۲۹-۶۷-۱۰۴-۱۲۷-۱۳۱-۱۳۳
مشکور، محمد جواد: ۸۳-۱۶۳-۱۷۵
۱۷۶-۱۷۷-۲۰۳
مصطفی کمال: ۶۱-۱۱۲
معاویه: ۱۲۸-۱۴۷
معتصم: ۱۷۲-۱۷۶
معین، محمد: ۴۵-۱۰۴
منجیك: ۱۶۸
منصوربن نوح: ۱۹۴
منوچهر: ۹۶
مناندر: ۱۸۱
منوئه: ۱۳۷
موحد، محمدعلی: ۲۹-۲۰۴
موراوچیك: ۱۸۵
موسی خورنی: ۲۴-۳۳-۱۲۰-۱۲۱
۱۳۲-۱۶۹
موسی کاگان‌کاتوانسی: ۳۴-۵۰-۱۲۵
۱۲۸-۱۸۳
موللر-۱۱۴
میرزا شاهرخ: ۱۷۵
مینورسکی: ۱۱۰-۱۱۴
مینوی، مجتبی: ۱۶۶

ن

نادرشاه افشار: ۲۰۶
ناطق، ناصح: ۱۶۳-۱۷۵
ناصرخسرو: ۱۶۸-۱۷۰
نامق اورکون، حسین: ۱۱۱
نرشخی: ۱۷۳
نشأت، صادق: ۱۴۷
نظامی: ۳۹
نوح: ۸۹
نوح بن منصورسامانی: ۱۹۳

نوری پاشا: ۲۱۴
نیکلای دوم (امپراتور روسیه) : ۲۱۳

و

واردان (وارطان)، میکونیان: ۳۶
واهارشاك: ۲۵
وراز: ۸۷–۱۵۵
وراز– تیرداد: ۵۰–۱۲۸
وردان: ۳۶
وزین‌پور، نادر: ۱۶۸
ولوگز: ۲۵
وهرام پنجم: ۱۳
وهسودان: ۱۹۵–۱۹۶–۱۹۹
ویس: ۱۴۴
ویسر: ۸۰
ویسغان: ۹۱
ویسه ـ وئسك: ۸۷–۹۱
ویشتاسپ: ۶۸
وینکلر: ۱۳۹

ه

های شاه: ۱۲۵
هایك: ۱۲۵
هراکلیوس: ۱۸۲
هرمان: ۱۱۴
هرمزد چهارم: ۱۸۲
هرودوت: ۶۹–۷۰–۹۲–۱۱۴–۱۱۵
هکاتیوس میلتی: ۱۱۴
هلاکو: ۲۰۳
همام تبریزی: ۱۷۶

ی

یاقوت حموی: ۲۸–۳۹
یاکوبوسکی: ۸–۱۳۷
یامپولسکی : ۵۰–۵۱–۱۱۵–۱۱۶–۱۱۷
یانوفسکی: ۴۶
یبغو: ۱۹۰
یرمیان: ۵۰
یزدجرد: ۸۳
یزدگرد اول: ۱۲۷
یزدگرد دوم: ۱۲۴
یزدگرد سوم: ۸۳–۱۸۴
یشتاسب: ۷۳
یعقوبی: ۱۲۷–۱۶۹
ینال کوچك: ۱۹۲
یوستی: ۶۵–۸۸
یوستینیانوس دوم: ۳۴
یوسف اف: ۱۱۰
یولداش: ۲۰۶

نام جایها

آ

آب باریك: ۱۶۲
آبخازه: ۴۱
آبشوران: ۴۶–۱۳۴
آب گرم: ۷۹– ۱۶۱
آترپاتکان– اتروپاتکان: ۱۵–۱۵۶
آتروپاتن: ۱۱–۱۴– ۱۵–۱۸–۳۳–
۱۱۸
آتورپاتکان: ۱۲–۱۴–۲۳–۵۳–۱۱۳
۱۵۴
آخشو: ۷۹
آذرآبادگان: ۱۲
آذر باداقان: ۱۲
آذر بادگان: ۱۲–۱۴–۱۵–۱۶–۱۸–
۵۳
آذر باباقان: ۱۲
آذربایجان: ۱-۲-۳-۷-۸-۹-۱۰–۱۱-
۱۲-۱۴-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-۲۶-۳۵-۳۷
۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶
۴۷-۴۸-۴۹-۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۶-۵۷
۵۸-۶۴-۶۸-۷۵-۱۰۱-۱۱۱-۱۱۳-
۱۱۶-۱۳۱-۱۳۳-۱۳۵-۱۴۰–۱۴۱–
۱۴۳-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱–۱۵۲–
۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷–۱۵۸–
۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۲-۱۶۳–۱۶۴–
۱۶۵-۱۶۶-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰–۱۷۱–
۱۷۲ ۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۷۶–۱۷۷–
۱۷۸-۱۷۹-۱۸۲-۱۸۵-۱۸۶–۱۸۷–
۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰–۲۰۳–
۲۰۸-۲۰۹-۲۱۱-۲۱۴-۲۱۵–۲۱۶–
۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱–۲۲۲–
۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶
آذربایجان شوروی: ۱۷–۱۰۹
آذربایگان: ۳–۴–۵–۱۲–۱۴–۱۶–
۱۹–۲۵–۲۶–۳۳–۳۵–۳۷– ۴۱ –
۴۶–۵۰–۵۱– ۶۸– ۱۵۵– ۱۶۳ –
۱۹۶–۱۹۷–۱۹۸–۲۲۰–۲۲۱
آذر برزین مهر: ۱۵۷
آذر فروبا–آذرفرنبغ–آذرفروبغ–۱۵۷
آذر گشسپ –آذر گشنسپ: ۳۹–۱۵۶–
۱۵۷
آدال: ۲۶–۹۷–۱۸۰–۱۹۰–۱۹۸
آران: ۲۳–۲۴–۲۵–۲۸–۲۹–۳۳
آرزو: ۱۶۲
آریانوی: ۲۴
آریانیه: ۲۴
آریاویج: ۶۹–۷۰–۷۲
آزادیستان: ۲۱۸–۲۱۹
آستارا: ۱۷–۱۳۴
آسیا: ۱۷–۲۷–۸۲–۱۰۰

آسیاب: ۸۰
آسیای صغیر: ۱۱۴–۱۸۲–۱۸۵–
۱۸۶–۱۸۸–۱۹۷–۱۹۸–۲۰۰–
۲۰۳–۲۰۸–۲۰۹–۲۱۲
آسیای‌مقدم: ۳–۶–۹۹–۱۰۰–۱۰۲–
۲۰۸
آسیای میانه ـ آسیای مرکزی: ۶۲–
۷۵–۷۷–۷۸–۸۰–۸۲–۸۳–۱۰۲–
۱۰۵–۱۱۱– ۱۳۵– ۱۵۹– ۱۶۳ –
۱۶۴–۱۸۵–۱۸۶–۱۹۸–۲۱۰
آشور: ۱۰۴–۱۳۸–۱۴۰
آغوان: ۲۰–۲۱–۲۲–۳۳–۳۴–۴۷
۴۹–۱۱۹–۱۲۰–۱۲۶–۱۲۸–
آغوانك: ۲۱–۱۲۰
آفریقا: ۲۷
آفرنیکت: ۸۰
آق‌سو: ۸۱
آق‌کول: ۸۱
آلان: ۲۱–۲۵–۲۸–۲۹–۳۰–۳۵
آلانی: ۲۸
آلانیا: ۲۸
آلازان: ۱۸–۱۹–۳۲–۳۳–۴۶–۴۷
آلازانی: ۳۲-۴۷-۱۱۸–۱۱۹–۱۲۱
آلبان: ۲۵
آلبانوی: ۲۴
آلبانی: ۸–۹–۱۱۷–۱۲۲–۱۳۱ –
۱۳۲–۱۳۳–۱۵۵
آلبانیا: ۱–۲–۳–۸–۱۱–۱۶–۱۷–
۱۸- ۱۹- ۲۰- ۲۱-۲۲-۲۳-۲۴-۲۵-
۲۶-۳۰-۳۱–۳۲–۷۶–۱۱۳–۱۱۴–
۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰- ۱۲۱-
۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۶- ۱۲۷–
۱۲۸-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳- ۱۳۴ -
۱۵۳-۱۵۵-۱۵۷-۱۸۲-۱۸۵-۲۰۷
آلتای: ۷۵-۷۷-۸۲
آلمان: ۵۲-۹۴
آلوان: ۲۱-۲۲-۱۲۰
آلوانك: ۲۱-۲۲-۱۲۰
آمل: ۸۰-۱۹۷
آمو: ۷۹
آمودریا: ۷۰-۷۹-۹۵-۹۷-۱۹۲
آناتولی: ۷۵-۸۴-۱۰۱-۱۸۷
آنکارا: ۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۸۷
آنی: ۲۰۰

الف

اثیریوخشوث: ۹۶
ابرشهر: ۱۵۵
ابهررود: ۱۶۱
ابیورد: ۸۰-۱۹۵
اتحاد جماهیرشوروی سوسیالیستی: ۷
اتحاد شوروی: ۴-۲۱۶
اتروپاتن: ۱۴-۳۳-۱۱۷-۱۱۸-۱۲۱-
۱۴۳-۱۵۰-۱۵۲
اتل: ۲۹-۱۱۱
اتورپاتکان ـ اتورپاتگان: ۱۲-۵۳-
۱۲۱-۱۳۱-۱۳۴-۱۴۳-۱۴۴- ۱۴۶ -
۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳
اخسیکت: ۸۰
ادربادکان: ۵۳
ادربیجان ـ اذربیجان: ۴۱-۵۳-۱۵۲–

۱۶۶-۱۷۱
ادیابنه: ۱۵۵
ارارات: ۱۳۹
اران: ۱-۲-۳-۴-۲۱-۲۲-۲۴-۲۵-۲۷-
۳۰-۳۲-۳۳-۳۵- ۳۶- ۳۷- ۳۸- ۳۹-
۴۰-۴۱-۴۲-۴۳- ۴۴- ۴۵- ۴۶- ۴۸-
۴۹-۵۱ ۵۳-۶۵-۱۱۳- ۱۲۰- ۱۲۶-
۱۲۸-۱۷۰-۱۸۳-۱۸۷- ۱۹۶- ۲۰۲-
۲۰۳-۲۱۱-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۸-۲۱۹
اردبیل: ۱۵
ارتساخ: ۴۸
ارجاق: ۴۴
اردان: ۲۳
اردبیل: ۴۰-۴۱-۴۴-۱۶۱-۱۷۴
اردکان: ۱۳
اردهان: ۵۶
اردیال: ۵۳
ارزنجان-ارزنکان: ۱۳
ارس: ۱۰-۱۶-۲۵-۲۶-۳۱-۳۶-۳۷-
۳۹-۴۱-۴۳-۴۵- ۴۷- ۴۸- ۴۹- ۵۱-
۵۲-۵۳- ۵۶- ۵۷- ۵۸- ۱۱۴- ۱۱۵-
۱۴۹-۱۵۰-۲۱۱
ارسباران: ۱۶۱
ارسنجان: ۱۳
ارض روم: ۲۰۰
ارمن: ۱۴۳
ارمنستان: ۹-۲۳-۲۴-۲۵-۳۱-۳۳-۳۴
۳۵-۳۶-۳۷-۳۸-۴۱-۴۲-۴۳-۴۷-۴۸
۵۲-۵۶-۵۷-۸۳-۸۴-۱۱۸-۱۲۳ ۱۲۵
۱۲۸-۱۳۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۵۳- ۱۵۴ -
۱۵۵-۱۸۵-۱۸۷-۱۹۷-۱۹۹- ۲۰۰ -
۲۰۲-۲۱۰
ارمینیه: ۳۶-۳۷-۳۸-۴۱-۱۷۲
ارمیه- ارمییه- ارومیه: ۴۴-۸۹-۱۳۶-
۱۳۸-۱۴۵-۱۵۱-۱۵۶-۱۶۱-۱۹۶
اروپا: ۱۷-۲۷-۲۸-۷۸-۸۲-۸۶-۹۹
۱۰۰-۱۲۲-۱۸۲
ارهن: ۷۹
اسپانیا: ۲۵-۲۷-۱۷۲
اسپهان: ۱۹۵
استانبول: ۶۲- ۶۳- ۸۴- ۹۹- ۱۰۰-
۱۰۷-۱۱۰-۱۱۲
استاوروپول: ۵۳
استی بولاغ: ۱۶۲
اسکاندیاوی: ۸۵
اسکندرکام: ۷۹
اشترکت: ۸۰
اشگه سو: ۱۶۲
اشگ: ۱۶۲
اشنه-اشنویه: ۴۰
اصفهان: ۱۴۶- ۱۴۷ ۱۴۸- ۱۵۴-
۱۶۵-۱۶۶-۱۷۱-۲۰۰-۲۰۷
افراسیاب: ۸۳-۸۶-۸۹-۹۱-۹۶
افرینکت: ۸۰
افغانستان: ۳۹-۶۸-۲۰۰
اقیانوس کبیر: ۸۵
اقیانوس هند: ۸۹
اکباتانا: ۱۰۴-۱۱۵-۱۴۰
اکد: ۱۰۷-۱۱۶
البرز: ۶۶-۱۴۹
الجبال: ۳۵
الران: ۲۱-۲۲-۲۴-۲۵-۲۷-۳۰-۳۲-۳۹

اللان: ۲۸
الوند: ۱۵۰
الیزابت‌پل-الیزابتوپول: ۵۳
انار: ۴۴
اندر آب: ۷۹
اندهراپرادش: ۱۰۹
اندیژان-اندیجان-اندیگان: ۸۰
انزان: ۱۰۶
انشان: ۱۰۶-۱۰۸
انطاکیه: ۱۵۴
انگلستان-انگلیس: ۹-۲۱۵
انگوران: ۱۶۱
انیران: ۷۴-۱۵۴-۱۵۵
اوتی-اوئیتی-اودین-اوتن: ۱۱۵-۱۱۶
اوتیگ: ۴۸
اورجونیگیدزه: ۳۰
اورخون: ۱۸۰
اورگنج: ۶۷-۸۰-۱۹۲
اوست- اوستی: ۲۸-۲۹-۳۲-۹۲
اوست یوردت: ۱۸۹
اوکرائین: ۲۱۰
اهر: ۴۴
ایبری- ایبریا: ۸-۳۴-۴۹-۱۲۳-۱۵۳-۱۵۴
ایجرود: ۱۶۱
ایران: ۴-۵-۷-۹-۱۲- ۱۳- ۲۲- ۳۶-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰- ۴۸- ۴۹- ۵۱- ۵۳-۵۷-۵۸-۶۵-۶۸- ۷۱- ۷۲- ۷۴- ۷۶-۷۹-۸۰-۸۵-۸۶-۸۷-۸۸-۹۰-۹۱-۹۴-۹۵-۹۶-۹۷-۱۰۴-۱۲۳- ۱۲۴-۱۲۵-۱۳۳-۱۳۵-۱۳۶- ۱۳۷- ۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۴-۱۴۵- ۱۴۶- ۱۴۷-۱۴۸-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲- ۱۵۳- ۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸- ۱۵۹- ۱۶۸-۱۷۲-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۲- ۱۸۴- ۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰- ۱۹۵- ۲۰۳-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۱۱- ۲۱۲- ۲۱۵-۲۱۹-۲۲۰-۲۲۱-۲۲۲- ۲۲۳- ۲۲۴-۲۲۵
ایرانشاه: ۱۶۱
ایرانشهر: ۳۹-۱۵۵
ایران ویج- ایران ویجه- ایرین ویجه: ۶۴-۶۵-۶۸ ۶۹-۹۷
ایروان: ۲۰-۵۳-۸۵-۹۹-۱۰۴-۱۰۵-۱۱۲-۱۲۸-۲۰۰
ایرون: ۲۸
ایرین: ۶۴
ایلام: ۱۰۶-۱۰۸ ۱۱۰
ایوری: ۱۱۸-۱۲۱

ب

باباسرخه: ۱۶۱
بابل: ۱۲۳-۱۴۲
باختر-باکتریا: ۶۷-۶۸-۶۹-۷۲-۷۹
بارآب: ۷۹
بازرگان: ۱۳
باکو: ۴-۲۳-۲۴-۲۵-۴۱-۵۳-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۹-۲۲۴-۲۲۵
باکویه: ۴۱
بالتیك: ۲۱۰
بالکار(بلغر-بلغار): ۱۸۹

بامیان: ۷۹
بانستان: ۱۶۱
بتم: ۷۹
بخارا: ۸۰-۱۹۰-۱۹۳
بدخشان: ۷۹
بذ: ۱۶۹
برداد: ۸۰
بردع: ۳۵-۳۹-۴۱-۱۲۷
بردعه- برذعه: ۳۵-۳۹-۴۱- ۴۳-۵۰-
۱۷۳
بردیج: ۳۹-۴۱
برزنج: ۴۱
برزند: ۳۶-۴۰
برزه: ۳۶
برسان: ۸۰
برش: ۱۶۱
برکری: ۳۶-۴۰
برلین: ۱۸۵
بست: ۱۸۱
بستان‌آباد: ۱۶۱
بصره: ۱۴۷-۱۴۸-۲۰۱
بغ‌آباد- ۸۰
بغداد: ۲۰۴
بغ‌دادك- بغدادك: ۸۰
بلاسجان: ۳۶
بلاشکان-بلاسگان: ۲۳-۳۶-۱۵۲-۱۵۵
بلاشکرت - بلاشگرد: ۴۱
بلخ: ۷۲-۷۳-۷۶-۷۹-۹۷-۱۵۱-۱۶۵
۲۰۰
بورآب: ۷۹
بوشهر: ۱۰۶
بومادوس: ۱۵
بهارستان: ۱۶۱
بهرمان: ۱۶۱
بیدك: ۱۶۲
بیرون: ۸۰
بیزانس: ۲۱-۱۸۵-۱۸۶
بیستون: ۱۴۱-۱۴۲
بیکند: ۸۰
بیلقان: ۱۳-۳۵-۳۷- ۴۱-۴۳
بیلکان: ۱۳-۳۵
بیله‌سوار: ۱۶۱
بیوك‌دکن: ۲۳

پ

پارسنوآ: ۱۳۸
پارس: ۱۰۳-۱۳۸-۱۴۰-۱۴۱- ۰
۱۵۵
پاروسا: ۱۳۸
پاریس: ۴-۱۸-۱۷۹-۱۸۶
پامیر: ۷۹
پرتوه-پرثو: ۴۸-۵۰-۱۲۷
پل‌دشت: ۱۶۱
پنج: ۷۹
پنجاب: ۱۸۴
پنجیکت: ۸۰
پهله : ۱۶۵-۱۷۱
پیشاور: ۱۵۴
پیکان: ۷۹
پی کند: ۸۰

ت

تاراب: ۸۰
تازه‌کند: ۱۶۱
تاشکند: ۱۹۱
تبت: ۱۸۳
تبریز: ۳۶-۴۰-۴۴-۱۶۱-۱۶۸- ۱۷۵
۲۰۳-۲۰۴-۲۰۶-۲۱۸-۱۲۱
تجن: ۶۷
تخاران: ۷۹
ترتر: ۴۹
ترسه: ۱۵۴
ترکستان: ۸۰-۸۱-۸۴- ۱۹۹
ترکمانچای: ۲۱۱
ترکیه: ۵۳-۵۶-۵۹-۶۳-۷۵-۸۴-۹۹
۱۱۲-۱۶۳-۲۰۹-۲۱۳
تسوج: ۲۰۵
تفلیس: ۳۲-۳۵-۳۹-۴۱-۴۵-۴۸-۵۳-
۱۸۳- ۲۱۴
تکلو : ۲۰۶
تنگه‌آب: ۱۶۱
توران: ۳-۸۱- ۸۲-۸۳-۸۴- ۸۵-۸۶-
۸۷-۸۸-۹۰-۹۱-۹۲-۹۴-۹۵-۹۷-۹۸
۹۹
توس: ۱۸۰
توسن: ۸۰
تهران: ۴-۸-۹-۱۲-۱۳-۲۲-۲۴-۲۵-
۲۹-۳۶-۳۷-۴۰-۴۱-۴۳-۶۴-۶۵-۶۶
-۶۷-۶۸-۶۹- ۷۲-۷۳- ۷۴- ۷۸-۷۹-
۸۰-۸۱-۸۳- ۸۵- ۸۷- ۸۸- ۸۹- ۹۱
۹۳-۹۵- ۹۶-۹۷- ۹۸-۱۰۵-۱۰۸-
۱۱۵-۱۱۶-۱۲۰-۱۲۴-۱۳۷-۱۳۸-
۱۳۹-۱۴۰-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۵-۱۴۶-
۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۲-
۱۵۴-۱۵۵-۱۵۶-۱۵۷-۱۵۸-۱۶۰-
۱۶۴-۱۸۲-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱-
۱۹۲-۱۹۳-۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸-۲۰۱-
۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۱۹-۲۲۱

ج

جابروان: ۱۵۶
جبل-جبال: ۱۴۸-۱۴۹-۲۰۰
جرزان: ۳۵
جریاب: ۷۹
جزیرهٔ آرزو: ۱۶۲
جزیرهٔ اشگ، ۱۶۲
جزیرةالعرب: ۱۵۹
جگربند: ۸۰
جمهوری آذربایجان: ۷-۱۱-۲۱۴-
۲۱۵-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹
جمهوری خلق‌چین: ۴
جمهوری شوروی سوسیالیستی
آذربایجان: ۷-۱۰-۱۱-۱۶-۱۷-۱۰۹-
۲۲۳-۲۲۵
جنزه: ۳۹-۴۱-۴۳-۱۵۶
جویبار بکار: ۷۹
جویبارشیشه‌گران: ۷۹
جوزدان: ۱۶۲
جیحون: ۷۲-۷۹-۸۳-۹۵-۹۷

چ

چاچ: ۷۹-۸۰-۱۹۱
چارجوب چارجوی: ۶۷-۷۹
چرمنگان: ۷۹
چور: ۱۲۴-۱۲۵
چهرگان: ۱۶۱
چیچست: ۸۹-۱۶۱
چیم کند: ۱۸۹
چین: ۴-۷۵-۷۷-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱

ح

حبش: ۷۳
حسنو: ۱۶۳
حلوان: ۲۰۰

خ

خاقانات (شرقی وغربی): ۱۸۳-۱۸۴-
خاقانات خزر: ۲۹
خامه: ۷۹
خانگاه: ۸۰
خاوردور: ۷۹
خاوك: ۷۹
خبله: ۳۲
خجستان: ۸۰
خداآفرین: ۱۶۱
خداباد: ۸۰
خراسان: ۶۸-۷۲-۱۵۷-۱۶۵-۱۶۶-
۱۷۱-۱۸۴-۱۹۴-۱۹۵
خرتنگ: ۸۰
خرقان رود: ۷۹
خرم‌دره: ۱۶۱
خزر: ۱۷-۱۸-۳۱-۳۴-۳۵-۴۲-۴۶
۴۷-۸۹-۱۱۸-۱۲۱-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶
۱۴۱-۱۶۷-۱۸۲
خشتر: ۱۵
خشتروسوك: ۸۷
خلخال: ۴۴-۱۶۳-۱۷۴-۱۷۵
خلیج فارس: ۲۰۱
خمسه: ۳۹
ختان: ۴۱
خواایریزم: ۶۷
خوارزم: ۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۹-۷۰-
۸۰-۸۶-۹۷-۱۸۹-۱۹۰-۲۰۰
خوانونت: ۹۶
خورخوره: ۱۶۱
خوزستان: ۱۰۶-۱۵۵-۱۶۵
خوش‌مقام: ۱۶۱
خوشه‌دره: ۱۶۱
خونارا کرت: ۴۸
خونه: ۳۶
خوی: ۳۶-۴۰-۴۴-۱۶۱
خیاو: ۴۴

د

دارجه: ۶۸
دارمرزین: ۴۴
داریال: ۲۸

داغستان، ۴۷-۵۳-۱۱۸-۱۳۴-۲۱۲
دانوب: ۸۶
داهی: ۹۴-۹۵
درآورد: ۴۴
دربند ـ دربندقفقاز: ۱۷ـ۳۴-۴۱-۴۷-۴۸-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۷-۱۵۴
درنگیان: ۷۰
درون: ۸۰
دره‌دیز: ۱۶۱
دریای‌خزر: ۱۸-۳۱-۴۱-۴۶-۴۷-۵۲-۸۹ـ۱۱۸ـ۱۲۱ـ۱۲۲-۱۲۵-۱۳۵-۱۳۶ـ۱۴۱ـ۱۹۸
دریای‌سیاه: ۲۷ـ۵۳-۸۶ـ۸۹ـ۱۲۳
دریای‌مدیترانه: ۸۹ـ۲۰۰
دزمار: ۴۴
دزوراگت: ۴۸
دستگرد ـ دستکرت ـ دستجرد: ۱۵۵-۱۶۱
دوآب: ۱۶۱
دهخوارقان(ده‌خورگان-دهخوارگان): ۴۰-۱۶۱
دهستان: ۱۸۱
ده‌نو: ۷۹ـ۱۹۰
دیاله، ۱۳۶
دیزج: ۱۶۱
دیزه: ۱۶۱
دیلمستان: ۳۶
دیلمقان: ۱۳-۱۶۱
دیلمگان: ۱۳ـ۱۶۱
دینور: ۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۶۱-۲۰۰

ر

راشت (رشت درآسیای میانه): ۷۹
رامن : ۸۰
رانی: ۲۴
رخج: ۱۸۱
رزمان: ۸۰
رس: ۳۷
رشت: ۴-۱۷۴ـ۱۷۵
رشگان: ۱۶۱
رگا: ۶۸
رودبار: ۳۹
رودباران: ۶۸
رودك: ۷۹
روذان: ۸۰
روسیه: ۶-۹-۱۰-۲۵-۵۱-۵۲-۵۷-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۷-۲۲۰
روسیهٔ شوروی: ۶-۷
روشتان: ۸۰
روم: ۳۴-۵۲-۱۲۳-۱۲۴-۲۰۰-۲۰۳
رومانی: ۲۶
روم‌شرقی: ۳۴-۱۸۰ـ۱۸۲
رویان: ۹۶
ری: ۶۸-۱۴۶ـ۱۵۲ـ۱۶۵ـ۱۶۶
ریگ‌دشت: ۷۹
ریگستان: ۸۰
ریو: ۸۰

ز

زابل: ۱۴۳
زابلستان: ۱۸۱
زاغه: ۱۶۱
زاکاتالا: ۵۳
زاگرس: ۱۴۹–۱۵۰
زر: ۷۹
زرافشان: ۶۵–۷۹
زرخش: ۸۰
زرگران: ۸۰
زرند: ۱۶۴
زرین‌آباد: ۱۶۱
زرین‌رود: ۱۶۲
زنجان: ۱۳-۱۶۱–۱۹۷
زنجیران: ۱۶۱
زندرامش: ۸۰
زنگان: ۱۳
زنوز: ۴۴-۱۶۳

س

سائینی: ۹۴–۹۵
ساتاگیدی: ۷۰
ساری: ۹۷–۱۹۷
ساکاسنا–ساکاسن: ۳۴
ساوه: ۱۶۴-۲۰۵
سثریم: ۸۵–۹۴-۹۵
سبزوار: ۶۷
سپاهان: ۱۵۴
سرا: ۲۹
سرآب-سراو: ۴۴–۱۹۷
سرخاب: ۷۹
سرخان: ۷۹
سرخس: ۱۹۵
سرخکت: ۸۰
سرخه: ۱۶۲
سردرود: ۱۶۱
سرمتای: ۸۶
سرمتیا: ۲۷
سرمتیه: ۲۷
سرنگام: ۷۰
سریر: ۳۷
سغد: ۶۵-۶۶-۶۷-۷۰-۷۴-۷۶-۱۸۵
سغدیل: ۸۰
سکاسنا-سکاسن: ۱۱۷–۱۱۹
سکاکت: ۸۰
سکدی–سکدلو: ۱۶۲
سکستان: ۱۵۴-۱۵۵
سلماس: ۳۶-۴۰-۴۴-۱۶۱
سمرقند: ۷۴–۸۰
سمنگان: ۷۹
سن‌پترزبورگ (SPb): ۲۳-۲۶-۴۷-۵۲-۵۴-۵۵-۱۲۶-۱۸۱-۱۸۳
سند: ۱۸۱
سنگ‌آباد: ۸۰
سنگ‌دیزه: ۸۰
سوران: ۱۹۰
سوریا: ۱۳۸–۱۵۴
سوزی: ۱۰۸

سوگوذلو: ۱۶۲
سومقائیت : ۴۶
سهرورد: ۱۶۱
سیاه‌آب: ۷۹
سیاه‌چشمه: ۱۶۱
سیب: ۸۰
سیبری: ۱۱۲
سیحون: ۸۸-۱۸۰-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۸-۲۰۱
سیردریا: ۷۹-۸۹-۱۶۴-۱۸۰-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۱
سیستان: ۶۹-۱۵۴
سیسجان:۳۵

ش

شابران: ۳۶-۴۱
شاپورخواست:۳۶
شاپورگان: ۸۰
شادکان: ۸۰
شاش: ۷۹
شاکاش-شکه-شکی:۳۴-۳۶-۴۱-۴۶-۴۷
شاکاشن:۱۱۹
شام: ۲۰۰
شامخومه:۳۶-۳۹-۴۱
شاودار: ۷۹
شاهجان:۱۳
شاهرود:۴۴
شاهگان:۱۳
شبستر: ۱۶۱
شروان-شبروان: ۳۶-۳۹-۴۶-۱۸۷-۲۰۷-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷
شروانده: ۱۶۱
شکان:۸۰
شم: ۸۶
شماخی-شماخیه: ۳۹
شمکور: ۳۶-۳۹-۴۱-۴۳
شوروی: ۴-۷-۸-۹-۱۷-۲۳- ۳۵-۴۶-۸۲-۸۹-۹۰-۱۰۳-۱۳۰-۱۳۴-۱۳۶-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۹-۲۲۱-۲۲۳-۲۲۴
شوش: ۱۰۱
شومر: ۱۱۶
شیرآباد: ۸۰
شیرین: ۱۶۱
شیکاگو: ۲۳

ط

طارم-طرم: ۳۶
طالش: ۱۶-۱۷-۱۳۴-۱۷۳-۱۷۴
طبرستان:۹۶-۲۰۰
طخارستان: ۱۸۱-۱۸۵
طسوج: ۴۴

ع

عراق: ۱۶۶-۲۰۰
عراق‌عجم: ۵۳
عربستان: ۲۱۲

غ

غزنه: ۱۹۴

ف

فارس: ۱۰۲-۱۰۳-۱۵۴-۱۵۷-۱۶۲-۱۶۵-۱۶۶-۲۰۱
فاریاب: ۸۰-۱۹۰-۱۹۵
فراخ کرت: ۸۸-۸۹-۹۶
فراکیه: ۱۸۵
فرخشه: ۷۹
فرغانه: ۹۷
فیروزه: ۸۰

ق

قارارود: ۱۶۲
قارص: ۵۶
قالی‌قلا: ۳۷
قبادیان: ۳۹
قبق: ۱۷۳
قبله: ۳۲-۳۵-۳۶-۳۹-۴۱-۴۸-۴۹
قراسو: ۸۱
قراکول: ۸۱
قره‌باغ-قراباغ: ۴۵
قزل‌اوزن: ۱۶۲
قزلجه: ۱۶۲
قزوین: ۱۲۶-۱۶۴-۲۰۵-۲۰۶
قفقاز: ۱-۲-۳-۶-۷-۹-۱۶-۱۷-۱۸-۱۹-۲۳-۲۶-۲۹-۳۰-۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۳۹-۴۷-۵۱-۵۲-۵۳-۵۶-۵۷-۹۲-۱۰۵-۱۱۰-۱۱۳-۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۲۷-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۱-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-۱۵۳-۱۵۴-۱۵۵-۱۷۳-۱۸۰-۱۸۲-۱۸۵-۱۸۷-۱۸۹-۱۹۸-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۳-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۴-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۲
قلج: ۱۸۹
قلعه: ۴۴
قلعه‌سرخه: ۱۶۱
قلعه کهران: ۴۴
قم: ۱۶۴
قندوز: ۷۹
قندهار: ۶۷
قوزلو: ۱۶۲
قیصریه: ۱۵۴

ک

کابل: ۶۵-۶۷-۱۸۴
کابلستان: ۱۸۱
کاپادوکیه: ۱۵۵
کادوسیا: ۱۱۷
کارارود-قارارود: ۱۶۲
کاربنگ-کاربنج: ۷۹
کارسک: ۵۳
کاروان: ۱۶۱

کاریان: ۱۵۷
کارین: ۱۲۸
کاشان: ۲۲
کافرنیگان: ۷۹
کالف: ۷۲
کامبچان ـ کامبسنا: ۳۳ ـ ۳۴
کان بادام ـ ۸۰
کبلگ: ۳۲
کبودان: ۱۶۱
کبوذ: ۸۰
کجور: ۱۶۱
کر: ۱۸-۳۱-۳۲- ۳۷-۴۱- ۴۶-۴۷ ـ
۴۸ ـ ۴۹ ـ ۵۱ ـ ۵۲-۱۱۵ ـ ۱۱۸
کرالا: ۱۰۹
کراون: ۴۷
کردستان: ۵۳ ـ ۱۱۶ ـ ۱۳۷ ـ ۱۴۱ ـ
۱۴۶ ـ ۱۷۵-۱۹۶
کرشاب: ۷۹
کرمان: ۱۵۴-۱۵۵- ۲۰۰
کرمانشاهان: ۱۴۶
کرنیگان: ۱۶۳-۱۷۵
کره: ۱۷۹
کریمه: ۱۱۱-۲۱۰
کش: ۸۰
کشکه: ۷۹
کشکه‌دریا: ۷۰
کشمیهن: ۸۰
کلان‌رود: ۱۶۲
کلیاب: ۷۹
کلیبر: ۴۴
کمره: ۸۰
کنگ‌دژ ـ کنگ‌دیز: ۸۷-۸۸
کنگه ـ کنگهه: ۸۸
کوبان: ۵۳
کوتائیسی: ۵۳
کور: ۳۱ ـ ۳۷
کوروپولیس: ۳۲
کوشك‌مغان: ۸۰
کوفه: ۱۴۵-۱۴۷-۱۴۸
کولسره: ۳۶
کوم‌رود: ۷۹
کوهك: ۷۹
کهن‌دز: ۷۹
کیروف آباد: ۳۹
کیف: ۳۴
کیلیکیه: ۳۷-۱۵۴

گ

گرجستان: ۸ ۳۱-۳۲-۳۳-۳۴-۳۵-۴۵
۴۷-۴۹-۱۰۱-۱۱۸-۱۲۲-۱۲۳-۱۳۱
-۱۵۵-۱۸۲-۱۸۷-۲۱۰
گردآباد: ۱۹-۲۸-۳۲
گردکانك ـ گردکانلو: ۱۶۲
گرگان: ۱۳-۷۰ ـ ۱۵۴ ـ ۲۰۰
گرگر: ۴۷-۱۲۱
گرگرچای: ۱۲۱
گرمادوز: ۱۶۱
گرمارود: ۱۶۱
گرمخانی: ۱۶۲
گرمرود: ۱۶۱
گل: ۱۱۹

گلین‌قیه: ۱۶۳–۱۷۵
گنجك– گنجه: ۳۹-۴۱ ۴۳-۵۳-۱۰۳
–۲۱۴
گو: ۶۶
گوراب: ۹۷
گوربند: ۷۹
گوگمل: ۱۵
گوه: ۶۶
گیحون- گیهون: ۷۹
گیگر: ۶۵
گیلان: ۵۶-۹۲-۱۷۳-۱۷۴
گیلاندوز: ۱۶۱
گیلان‌ده: ۱۶۱
گیلان‌فصلون: ۴۴

ل

لاهرود: ۱۶۱
لاهیجان: ۱۶۱
لایپزیگ- لیزیگ: ۴۳-۵۲-۶۷-۸۸-۹۴-۹۷-۱۱۷-۱۷۳
لنکران: ۱۷-۱۳۴
لنینگراد: ۱۲۱-۱۲۹-۱۸۳-۲۰۲
لیدیا: ۱۳۸
لیلان: ۲۰۵
لیوکند: ۷۹

م

ماد: ۱۵-۱۸-۲۶-۳۵-۴۹-۵۳-۶۳-۷۳-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۹-۱۱۶-۱۱۷-۱۲۹-۱۳۶-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۶۵
مادآتروپاتن: ۱۴-۱۵-۱۸-۳۳-۱۱۷-۱۱۸-۱۲۱-۱۵۰-۱۵۲
مادانوروپاتکان: ۱۴-۱۱۴-۱۲۱-۱۵۰-۱۵۱
مادان: ۱۶۱
مادای: ۱۳۸
مادبزرگ: ۱۴-۱۴۶-۱۵۰-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۸-۲۰۰
مادخرد: ۱۴-۱۱۴-۱۱۷-۱۱۸-۱۲۱-۱۳۱-۱۴۶-۱۵۲-۱۵۳-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۸
مادکوچك: ۱۲-۱۴
ماربورگ: ۸۸
مازندران: ۱۵۰
ماکوماکویه: ۴۴
ماناسانا: ۱۱۶-۱۳۹-۱۴۰
ماوراءالنهر: ۷۴-۸۱-۸۲-۱۷۱-۱۹۴-۱۹۵-۲۰۰
ماوراء قفقاز: ۵۲
ماه: ۱۲۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۸-۱۴۹
ماه‌آبادماداباد: ۱۴۴-۱۶۱
ماهات: ۱۴۹
ماه‌البصرمماه‌بصره: ۱۴۷-۱۴۸
ماه‌الکوفه- ماه‌کوفه: ۱۴۷-۱۴۸
ماهان: ۱۶۱
ماه‌دینور: ۱۴۶
ماه‌روز: ۸۰
ماه‌نشان: ۱۶۱
ماه‌نهاوند: ۱۴۶-۱۴۷-۱۶۵-۱۷۱

ماهین: ۱۴۶-۱۴۹
مایان: ۱۴-۱۶۱
مجارستان: ۲۶
مخاچ‌قلعه: ۵۰
مداوا (مادآباد): ۸۰
مداین: ۱۶۶
مدرس: ۱۰۹
مدیا مجکت: ۸۰
مدیترانه: ۸۵-۸۸
مدینه: ۲۱۲
مراغه: ۳۶-۴۰-۴۴-۱۷۴-۲۰۳
مردان‌قم: ۴۴
مرزین: ۸۰
مرغاب: ۷۰
مرگیان: ۷۰-۸۰
مرند: ۳۶-۴۰-۴۴
مرو: ۶۵-۶۶-۶۷-۷۰-۸۰-۸۳- ۹۰-۹۷-۱۵۵
مشهد: ۳۹
مصر: ۱۲۳
مغ‌کده- مغکده: ۸۰
مکه: ۲۱۲
ملازگرد: ۴۱
مهاباد (ماه‌آباد-مادآباد): ۱۶۱
موج‌شکن: ۹۱
موصل: ۱۵
موقان: ۳۶
مهردادکرت: ۶۵
مهنجودارو: ۱۰۲
مهنه-میهنه: ۸۰
میان‌دوآب: ۱۶۱
میانه-میانج: ۳۶-۴۰-۴۴-۱۶۱
میسور: ۱۰۹
میشان: ۱۵۴
میمند: ۱۶۱

ن

نخجوان: ۱۷۳
نشوی: ۱۷۳
نوبهار: ۸۰
نوخا: ۳۴
نوذر: ۷۹
نوزآباد: ۸۰
نوکدك: ۸۰
نوکند: ۷۹-۸۰
نهام‌رود: ۷۹
نهاوند: ۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۶۵-۱۶۶-۱۷۱
نهرالملك: ۳۲
نیریز: ۳۶
نیشابور: ۶۷
نیم‌آور: ۱۶۱

و

وارداناکرت: ۳۶
وخاب: ۷۹
وخش: ۷۹
وخشو: ۷۹
ورارود: ۷۹
ورثان: ۳۶-۳۷-۳۹-۴۱

وردان:۳۶
ورمند: ۸۰
وشگرد: ۷۹
وکشو: ۷۹
ولادی قفقاز: ۳۰
ولگا: ۲۹-۶۲-۱۱۱-۱۱۲-۱۸۰

ه

هاریا: ۸۰
هامون: ۶۷
هایستان: ۱۲۵
هرا: ۶۶
هرائیتی: ۶۶
هرات: ۶۵-۶۶
هربرز: ۶۶
هرزند: ۱۶۳
هروم: ۳۹
هری‌رود-هریرود: ۶۶-۶۷-۷۰
هشتادجفت: ۱۶۱
هشتادسر: ۱۶۱
هشته‌سر: ۱۶۱
هفت‌رود: ۷۹
هلمند: ۶۵
همدان: ۱۰۴-۱۰۶-۱۱۵-۱۶۴-۱۶۵-
۱۶۶-۱۷۱-۲۰۰
هندوستان: ۷۳-۱۰۹-۱۱۰-۱۸۴
هندوکش: ۷۹
هیرگان: ۱۳-۶۸-۶۹-۷۰
هیلمند-هیرمند: ۶۵-۶۷-۶۹-۷۹

ی

یالقوزآغاج: ۱۶۱
یان‌تسای: ۲۸
یکه‌دار: ۱۶۱
یمگان: ۸۰
ینگی‌کنت: ۱۹۰
یونان: ۲۲-۱۵۴

نام تیره‌ها، قبیله‌ها
و
دیگر نامها

آ

آثورسها: ۲۷-۲۸
آبان یشت: ۶۹-۸۹-۹۱
آذر: ۱۳—۱۶۹
آذری: ۷۸-۱۳۳
آر: ۱۲۰
آرامیان: ۱۰۰
آرانها: ۲۵
آریان: ۱۵-۱۸-۷۲-۱۴۳
آریایی-آریائیان: ۲۴-۶۴- ۶۵-۶۶-
۶۷-۶۸- ۷۰-۷۲- ۷۳- ۸۹-۹۰- ۹۸-
۱۰۱-۱۳۵- ۱۳۶-۱۳۷-۱۵۳- ۱۵۷-
۱۵۸-۱۵۹- ۱۶۰-۱۶۵- ۱۶۷-۲۰۷-
۱۴۰
آس: ۲۸—۲۹
آسها: ۲۹
آسیانی: ۱۱۰
آشوری-آشوریان: ۱۳۵—۱۳۷—۱۳۸
-۲۰۸
آق‌قویونلو: ۴۵—۲۰۳
آل: ۲۵
آلانها: ۲۵-۲۶-۲۷-۲۸-۲۹-۳۰-۱۲۴
آلبانها: ۱۸-۱۹-۳۲-۵۲-۱۱۵-۱۱۷-
۱۱۸—۱۲۱ -۱۲۲—۱۲۴-۱۲۸-۱۳۲
آل‌افراسیاب: ۱۹۴
آل‌بویه: ۱۹۴
آل‌سیمجور: ۱۹۴
آماردی: ۱۰۸
آوارها: ۱۸۰

الف

اتابکان: ۲۰۳
«اتحاد اسلام»: ۲۱۱
«اتحاد وترقی»: ۵۹—۲۱۱
اتور: ۱۳
احسن التقاسیم...: ۴۰—۲۱—۱۶۹—
۱۷۰
اخبارالطوال: ۱۴۷
ارشکیان: ۴۸

ازبك: ۱۶۳
استاجلو: ۲۰۶
«استقلال»: ۲۱۳
اسلام: ۲۹-۱۰۴-۱۴۵-۱۴۶-۱۴۷-
۱۴۹-۱۵۳-۱۶۸-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳
اسکیث: ۱۰۳-۱۳۹
اسکیثی: ۱۰۸
اشکانی-اشکانیان: ۸-۱۰۶-۱۳۰-
۱۵۸-۱۶۷
اشکناز: ۱۳۹
اشگوزا-ایشگوزا: ۱۳۹
اعراب: ۱۲۸-۱۳۳-۱۸۴
اکدیان: ۱۰۰
البلدان: ۱۲-۳۲-۳۶-۳۷-۱۴۷-۱۴۹
۱۵۱-۱۵۶-۱۶۹
الفهرست: ۱۶۵-۱۶۶-۱۷۰
الکامل: ۱۹۶
المسالك والممالك: ۳۲-۴۱-۴۳-۱۰۸
-۱۷۱
امارداها-مردها: ۱۴۱
امپراتوری عثمانی: ۲۱۱-۲۱۲
امردی: ۱۰۸
امویان: ۱۲۸
اوتیان-اوئیتیان- اودیان- اودینیان-
اتینان: ۱۱۶-۱۱۷
اورارتو: ۴-۸۳-۸۴-۹۹-۱۰۰-۱۰۷-
۱۳۶-۱۳۷-۱۳۹-۱۴۰
اورارتی- اورارتویی: ۱۳۷
اورارتیان- اورارتوئیان: ۶۳-۱۱۶-
۱۳۷
اوس: ۲۸
اوستا: ۱۳-۶۴-۶۵-۶۶-۶۷-۶۸-۷۳-
۸۵-۸۶-۸۷-۸۹-۹۰-۹۱-۹۳-۹۴-۹۸
-۱۶۴
اوگروفین: ۷۷-۱۸۶
اویغور: ۱۸۹
ایبریان: ۱۹-۳۲
ایر: ۲۴-۲۵-۳۴-۱۲۰-۱۵۸
ایرانی-ایرانیان: ۹-۱۸-۳۰-۳۲-۳۵-
۴۳-۴۹-۵۰-۶۴-۶۵-۶۸-۷۲-۷۳-۷۴
۷۸-۸۱-۸۲-۸۶-۹۰-۹۲-۹۴-۹۵-۹۶
۹۸-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۴-۱۰۵-
۱۰۶-۱۲۶-۱۳۰-۱۳۲-۱۳۳-۱۳۴-
۱۳۶-۱۳۷-۱۴۰-۱۴۵-۱۴۶-۱۵۰-
۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۳-۱۷۹
ایلامی: ۱۰۶-۱۰۸-۱۰۹-۱۱۰-
۱۱۵
ایلامیان: ۶۳-۹۹-۱۰۰-۱۰۷-۱۱۰-
۱۱۵
ایلخان: ۲۰۳
ایلخانی: ۲۰۳-۲۰۶

ب

باختریان: ۶۳-۶۴
بایات-بیات: ۱۸۹
بایندر: ۱۸۹
برهان‌قاطع: ۴۵
بغ‌بارتو-بغ‌پارتو: ۱۰۷
بلشویك: ۶-۲۱۴
بلوچها: ۱۵۰
بندهشن: ۶۴-۶۸-۸۶-۸۸

بنی‌امیه: ۱۲۸-۱۸۵
بنی‌عباس: ۱۸۷
بیگدلی: ۱۸۹

پ

پارت: ۲۶
پارتها: ۳۲-۱۰۱-۱۰۶-۱۵۰
پارتی-پارتیان: ۲۳-۲۵-۶۳-۱۰۷-۱۲۴-۱۳۰
پارسها: ۱۰۳-۱۵۰
پان‌اسلامیسم: ۵۹-۶۱
پان‌تورانیسم: ۵۹-۸۲-۸۴-۸۵
پان‌تورکیست: ۶-۵۹-۶۲-۶۳-۸۲-۸۳-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۶-۱۰۷-۱۱۰ ۱۱۱ ۱۱۲-۲۱۴-۲۱۵
پان‌تورکیسم: ۵۹-۶۱-۶۲-۸۲-۸۴-۸۵۰-۱۱۲
پهلوی: ۱۲-۵۳-۶۲-۶۶-۷۳-۸۶-۱۴۳-۱۴۴-۱۵۱-۱۶۵-۱۶۶-۱۶۸-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۸

ت

تاتاب: ۱۷۹
تاتار: ۲۹-۵۳-۲۰۸-۲۱۰
تاتها: ۱۲۹-۱۳۴
تاتی: ۱۳۴-۱۶۳-۱۷۵
تاجیك: ۲۰۵
تاریخ‌الرسل والملوك: ۱۴۴-۱۴۵-۱۵۲-۱۵۶-۱۸۱-۱۸۲
تاریخ‌مشروطهٔ ایران: ۲۱۹
تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان: ۲۱۸-۲۱۹-۲۲۱
تازی: ۱۵-۲۳-۳۵-۱۲۰-۱۳۲-۱۵۹
تازیان- تازیکان: ۱۲-۲۱-۱۲۹-۱۳۲-۱۳۳-۱۴۶-۱۵۹-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۹-۱۹۱
تامانها: ۷۰
ترك: ۳-۶-۶۲-۷۴-۷۵-۷۷-۷۸-۸۲-۸۳-۸۴-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۶-۱۰۷-۱۰۹-۱۱۱-۱۱۲-۱۸۰-۱۸۲-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۲۰۱-۲۰۴-۲۰۵-۲۰۶-۲۱۴
ترکان: ۳-۴-۵-۶-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۷۲-۷۵-۷۸-۸۱-۸۲-۸۳-۸۴-۹۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۵-۱۰۶-۱۱۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۲۹-۱۳۴-۱۵۹-۱۶۲-۱۶۴-۱۷۲-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۳-۱۸۴-۱۸۵-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۵-۱۹۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۱-۲۰۴-۲۰۸-۲۱۳-۲۱۴-۲۱۵
ترکان جوان: ۶۱-۲۱۱-۲۱۲
ترکان عثمانی: ۵۶-۶۱-۲۰۶-۲۰۷
ترکمان-ترکمن: ۷۵-۱۶۳-۱۹۶-۲۰۳
ترکی: ۷-۸-۶۰-۶۱-۷۸-۸۰-۸۱-۸۲-۸۴-۹۰-۱۰۰-۱۱۰-۱۳۳-۱۳۴-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۴-۱۷۹-۱۸۷-۲۰۱-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۱-۲۱۲-۲۱۶-۲۱۹-۲۲۲
تشتر: ۹۶

تقویم‌البلدان: ۴۳
تور: ۸۲–۹۰–۹۳–۹۴
تورات- توراة: ۷۳–۱۰۲–۱۰۳–۱۲۶
تورانیان: ۳–۸۲–۹۰-۹۲–۹۳–۹۴-۹۸
تورك: ۷۷–۸۲
تورکیوت: ۷۷
توکیو: ۷۷
تشتریشت–تیریشت: ۸۹

ج

جاودانیان: ۱۶۹
جیلانی: ۱۷۲

چ

چچن: ۲۱۰
چوپانیان: ۲۰۳
چینی: ۲۸-۷۴–۷۷–۸۸–۱۷۹-۱۸۶

ح

حزب اتحادوترقی: ۵۹-۲۱۱
حزب‌آذربایجان: ۲۲۱
حزب‌اسلامی و دموکرات مساوات: ۲۱۲-۲۱۳
حزب‌دموکراتیك اسلامی مساوات: ۶
حزب‌دموکراتیك فدرالیستهای‌مساوات ترك: ۶–۲۱۳
حزب فدرالیستهای ترك: ۶– ۲۱۳
حزب مساوات: ۶–۲۱۴

خ

خزران: ۱۸–۲۹–۳۴–۱۲۵–۱۲۹–۱۸۲–۱۸۳–۱۸۵–۱۸۹
خوارزمشاهیان: ۲۰۳
خوارزمیان: ۶۳–۶۴–۷۰
خوزی: ۱۰۸–۱۶۵–۱۶۶

د

دراویدی: ۱۰۹

ذ

ذوالقدر: ۲۰۶

ر

روس–روسها: ۲۸–۲۷–۲۸-۵۲-۱۰۵-۲۱۱-۲۱۲
روضات‌الجنان: ۱۷۵-۱۷۶
روکسولانها: ۲۷
رومی–رومیان: ۳۲-۱۲۳-۱۲۴-۱۲۵-۱۳۰-۱۶۳–۱۸۲
روملو: ۲۰۶

ز

زین‌الاخبار: ۱۹۶

ژ

ژوژانها: ۱۷۹

س

ساسانی: ۲۳-۳۳-۳۶-۳۹-۷۱-۸۶-۱۲۴-۱۲۵-۱۳۲-۱۵۴-۱۵۵-۱۶۷-۱۸۰-۱۸۱-۱۸۳-۱۸۵
ساسانیان: ۴-۵-۷۴-۷۶-۸۳-۱۲۴-۱۲۷-۱۴۳-۱۵۷-۱۵۸
سالور: ۱۸۹
سامانیان: ۸۱-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۳-۱۹۴
سامیان: ۱۰۰
سان: ۸۷
سانسکریت: ۹۳
سرمان: ۸۵-۸۶
سرمت: ۲۶-۲۷-۷۳-۸۶-۹۲-۹۴-۹۵
سرمتها: ۲۶-۳۱-۴۷-۸۶-۱۵۰
سرمنیان: ۲۷
سریانی: ۱۶۵-۱۶۶
سغدیان: ۶۳
سکا-سکایی: ۳۷-۶۳-۷۳-۸۶-۹۰-۹۲-۹۳-۱۰۰-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۵-۱۳۹-۱۴۰
سکان: ۸۰
سلاجقهٔ روم: ۲۰۳
سلجوقی: ۱۸۷-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۳
سلوکیان: ۱۳۰-۱۵۸
سنی ملوك الارض: ۱۲۸-۱۲۹
سوبارها: ۶۳-۱۰۰-۱۱۰
سورن: ۱۵۵
سیراکها: ۲۷
سیساك: ۱۲۰
سیلو: ۱۱۹

ش

شاملو: ۲۰۶
شاهنامه: ۸۶-۸۷
شدادیان: ۱۹۶
شرفنامه: ۳۹
شمش: ۱۳۸
شومری-شومریان: ۹۹-۱۰۰-۱۰۷-۱۱۰-۱۱۶

ص

صفویان: ۲۰۵-۲۰۶
صورة الارض: ۳۷-۳۸-۴۰-۷۴-۱۷۲-۱۷۳

ط

طالشان: ۱۷-۱۳۴
طغان: ۹۹-۱۸۳

ع

عثمانی: ۵۶-۶۰-۶۱-۲۰۳-۳۰۶-۲۰۷-۲۱۲

عرب: ۳۹-۶۱-۱۷۱-۱۷۲

غ

غز: ۸۲-۱۸۲-۱۹۲-۱۹۸-۲۰۳-۲۰۹
غزان: ۳۷-۱۶۴- ۱۸۹-۱۹۰- ۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳- ۱۹۴-۱۹۵- ۱۹۶-۱۹۷-۱۹۸ ۱۹۹-۲۰۰-۲۰۳-۲۰۸
غزنویان: ۱۹۴-۱۹۶

ف

فرقهٔ دموکرات آذربایجان: ۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵
فروردین‌پشت: ۹۴-۹۵-۱۵۲
فریانها: ۹۱
فهلویه: ۱۶۵-۱۶۶-۱۷۱

ق

قاجار: ۲۰۶-۲۱۱
قارنها: ۱۵۵
قبچاق- قپچاق: ۸۲-۱۶۴-۱۸۹-۱۹۴-۲۰۹
قراخانیان: ۱۹۳
قراقویونلو: ۴۵-۱۷۵-۲۰۳
قرقیز- قرغیز: ۱۶۲-۱۸۳-۲۱۰
قزاق: ۲۱۰
قلج: ۱۸۹

ك

کادوسان: ۱۶-۱۷
کاس-کاسپ: ۱۲۲
کاسپی: ۱۱۴-۱۲۲
کاسپیان: ۱۱۴-۱۱۵-۱۱۷-۱۲۲
کاسپین: ۱۷
کاسی-کاسیان: ۶۳-۱۰۰-۱۱۵
کامبسن‌ها: ۱۱۸
کرد-کردان: ۱۰۱-۱۴۳-۱۷۴-۱۷۵-۱۹۶
کردی: ۹۳-۱۷۴-۱۷۷
کلدانی: ۱۳۹-۱۴۱-۱۴۲
کمونیسم: ۴
کوتیان-کوتی: ۶۳-۱۰۰-۱۱۵-۱۱۶-۱۱۷
کورد: ۳۲
کوفیان: ۱۴۸
کیان: ۷۲-۸۵
کیداریان: ۱۲۴
کیدان: ۱۷۹
کیمریان: ۱۳۸-۱۴۰

گ

گاتها: ۹۱
گاردمان: ۱۲۰
گرجی: ۲۴-۳۲-۱۲۲-۱۳۰
گرجیان: ۱۹-۲۸-۳۲
گرگرها: ۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۳۲
گیلانیان: ۱۵۰
گیلکی: ۹۳-۹۴-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۵

ل

لرها: ۱۵۰

هیتیان: ۶۳–۱۰۰–۱۰۷
هیون–نو: ۷۷

ی

یسنا: ۶۴-۶۷-۸۵-۸۷-۹۳-۹۸
یشتها: ۶۵-۶۶-۶۸-۶۹-۷۳-۸۷-۸۸–
۹۱-۹۵–۹۶– ۱۰۲-۱۲۴– ۱۵۲–
۱۵۶-۱۵۷
یوایشت: ۹۱
یونانی: ۱۲-۲۱–۱۱۴-۱۲۱-۱۴۲
یونانیان: ۱۵–۳۲
یوریوك: ۷۷
یهودان: ۱۰۰-۱۲۹

خطاهای چاپی

با عرض پوزش ازخوانندگان ارجمند، خواهشمند است پیش ازمطالعهٔ کتاب خطاهای ناشی‌ازحروف‌چینی‌وچاپ‌راتصحیح‌فرمایند.

صفحه	سطر	خطا	درست
۵۶	۱۰	آذبایجان	آذربایجان
۸۸	۱۳	پترامون	پیرامون
۸۵	۷	ارسطوره‌ای	اسطوره‌ای
۱۰۷	۹	زبان	زبان
۱۰۸	۱	متعدی	متعددی
۱۱۴	۱۷و۸	Muchoi	Mukhoi
۱۱۷	۱۵	گروههای	گروههایی
۱۲۱	۲	آوردند	آورند
۱۲۸	۹و۱۰	حمله بردند و جوانشیر	حمله‌بردند . در روزگـار حملهٔ تازیان،جوانشیر
۱۳۴	۴	جدابود	جدابودند
۱۴۵	۱۰	بنوعامربن‌ثوی	بنوعامربن‌لؤی
۱۴۵	۱۱	عبدبن‌وهبان	عبدبن وهیان
۱۴۷	۵	خبر	جز
۱۷۰	۱۶	پیرامرن	پیرامون
۱۷۸	۹	آگاهی دارند.	آگاهی دارند،

Aserbaidschan

(āzarbāyeǰān)

Dr. E. Reza

Mardé Emrouz